

فصلنامه علمی ترویجی دانش آموختگان ماستری

دانشگاه خاتم النبیین (ص)

ریاست تحقیقات

سال چهارم شماره هفتم خزان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: دانشگاه خاتم النبیین (ص)

مدیر مسئول: محمد جواد محدثی

سر دبیر: دکتر سید طاهر عرفانی

هیئت تحریریه این شماره: قربانعلی صفری، سید امان الله حسینی، لیلا فیضی
خواجه روح الله صدیقی و شاه رضا غزنوی

ترجمه انگلیسی: دکتر سید طاهر عرفانی

صفحه آرا و طراح جلد: مجتبی احمدی

شماره‌ی تماس: ۰۷۸۷۷۰۰۷۰۰

ایمیل: info@knu.edu.af

وبسایت: knu.eud.af

محتوای مقالات مربوط به نویسنده‌ای مقالات است
استفاده از محتوای این فصلنامه تنها با ذکر منبع مجاز است.

فهرست مطالب

- نقش فرهنگ سیاسی سنتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان ۱
قربانعلی صفری
- دلایل اقتصادی حمایت های چین از طالبان ۲۹
سید امان الله حسینی
- اعمار بند کمال خان و تاثیر آن بر روابط میان ایران و افغانستان ۵۷
لیلا فیضی
- عوامل پیروزی امارت اسلامی افغانستان ۷۷
خواجه روح الله صدیقی
- مداخلات خارجی ها و تأثیرگذاری آن بر شکست ملت سازی در افغانستان ۹۹
شاه رضا غزنوی

نقش فرهنگ سیاسی سنتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان

قربانعلی صفری^۱

چکیده

فرهنگ سیاسی در افغانستان با ویژگی‌های ساختاری چون قبیله‌گرایی، بی‌اعتمادی سیاسی، فردمحوری و زن‌ستیزی شناخته می‌شود. سیاست قوم‌گرا و قبیله‌گرا که شاخص برجسته فرهنگ سیاسی سنتی در افغانستان است، تعریف و تدوین منافع ملی و اولویت‌بندی اهداف سیاست خارجی را متأثر می‌سازد و سبب می‌شود تا منافع ملی و اهداف سیاست خارجی بر مبنای دید برتری قومی تدوین یابد. تصمیم‌گیری سیاست خارجی بر اساس نگاه تباری اتخاذ می‌شود و اجرای سیاست خارجی از طریق وزارت خارجه و نهادهای ذیربط تحت تأثیر سیاست قوم‌گرا قرار دارد. بی‌اعتمادی سیاسی میان سیاست‌مداران و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی، باعث می‌شود تا در مسائل مربوط به سیاست خارجی اتفاق نظر وجود نداشته باشد که این خود موجب از دست دادن فرصتهای زیاد در سیاست خارجی شده و از ورود افراد متخصص و با تجربه به وزارت خارجه جلوگیری می‌کند. نخبگان سیاسی و رؤسای جمهور با توجه به ذهنیت شخصی اهداف سیاست خارجی را تعریف و اولویت‌بندی می‌کنند و تصمیم‌گیری سیاست خارجی، معمولاً به صورت فردی اتخاذ می‌گردد. برجسته بودن نقش رئیس‌جمهور در اجرای سیاست خارجی، اجراءات را در نهاد ریاست‌جمهوری متمرکز ساخته و وزارت امور خارجه را در حاشیه قرار می‌دهد. در فرهنگ سنتی افغانستان، سیاست‌گذاری‌ها مردانه است و زنان در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی از نقش قابل توجه برخوردار نمی‌باشند. این وضعیت، سبب ناکارآمدی سیاست خارجی افغانستان شده و در انزوای دیپلماتیک امروز کشور تأثیرگذار بوده است.

کلید واژه: افغانستان، فرهنگ، سیاست، فرهنگ سیاسی، سیاست خارجی.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه خاتم النبیین (نویسنده مسئول)

یکی از عوامل تأثیرگذار در تأمین اهداف و منافع ملی کشورها، داشتن سیاست خارجی کارآمد و حضور افراد متخصص در دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. سیاست خارجی در واقع جهت‌گیری سیاسی یک واحد سیاسی مستقل با دیگر واحدهای سیاسی در عرصه بین‌الملل به منظور رسیدن به اهداف و منافع ملی می‌باشد. در سیاست خارجی افغانستان نیز عوامل داخلی و خارجی نقش دارد. میزان تأثیرگذاری این عوامل؛ بسته به نوع نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی و قدرت ملی کشورها فرق می‌کند. سؤال اصلی در تحقیق حاضر این است که فرهنگ سیاسی سنتی چه نقشی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان دارد؟ فرضیه‌های این تحقیق نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی سنتی در سیاست‌گذاری خارجی، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و اجرای سیاست خارجی افغانستان نقش تعیین‌کننده ایفا نموده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی در افغانستان با ویژگی‌های ساختاری مثل قوم‌گرایی، بی‌اعتمادی سیاسی، فردمحوری و سیاست‌زن‌ستیزانه همراه بوده است. این ویژگی‌ها سبب شده تا منافع ملی در سیاست خارجی افغانستان بر اساس دیدگاه برتری قومی تدوین یابد. بی‌اعتمادی میان رهبران سیاست و تصمیم‌گیرندگان موجب از دست رفتن فرصتهای زیادی در سیاست خارجی افغانستان میشود. آنچه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی افغانستان برجسته است، فردمحوری و اعمال اراده فرد حاکم است. زنان نیز در تعریف اهداف و منافع ملی، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی نقش قابل توجه نداشته و همواره در حاشیه بوده اند.

با توجه به اینکه تغییرات اجتماعی و تحولات سیاسی در افغانستان، همواره تحت تأثیر فرهنگ سیاسی سنتی بوده است؛ پرداختن به نقش فرهنگ سیاسی در سیاست خارجی افغانستان، به منظور شناخت نارسائی‌های موجود و بیان راه حل‌های ارزنده و سازنده، از اهمیت جدی برخوردار است. هدف تحقیق حاضر نیز فهم و شناخت رابطه فرهنگ سیاسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان می‌باشد. در مورد نقش فرهنگ سیاسی در سیاست خارجی افغانستان، تحقیق علمی و روشمند کمتر صورت گرفته است؛ تعداد کتاب‌های نوشته شده در این حوزه بسیار اندک است. با این وجود، میتوان از چند کتاب و نوشته مهم در این خصوص یاد کرد.



کتاب "سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری های منطقه ای" که زیر نظر دکتر فرامز تمنا نوشته شده است، یکی از کتاب های مورد توجه در حوزه سیاست خارجی افغانستان است. این کتاب میتواند بعنوان یکی از منابع معتبر و قابل استفاده در حوزه سیاست خارجی افغانستان و همکاری های اقتصادی منطقه ای مطرح باشد. از منظر این تحقیق، کتاب آقای تمنا بر رغم ادعای خود، به معرفت شناسی سیاست خارجی افغانستان نپرداخته است. او در مقاله خویش، به ماهیت سیاست خارجی افغانستان با رویکرد تاریخی پرداخته، مباحث شناختی و مفاهیم کلیدی سیاست خارجی را جا مانده است.

کتاب "سیاست خارجی افغانستان" اثر دکتر عبدالقیوم سجادی یکی دیگر از کتاب های نوشته شده در حوزه سیاست خارجی است. این کتاب نیز به دو بخش کلی تقسیم شده است. در بخش نخست، سیاست خارجی افغانستان از آغاز تا دوره ریاست جمهوری استاد ربانی مورد بررسی قرار گرفته است. بخش دوم این کتاب، سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان در دوره حامد کرزی و اشرف غنی را بررسی کرده است. دکتر سجادی در اینجا ضمن اینکه به مبانی و اصول سیاست خارجی افغانستان و همین طور منافع ملی و اولویت بندی اهداف سیاست خارجی افغانستان پرداخته است؛ جایگاه امریکا، بریتانیا و بسیاری از کشورهای منطقه در سیاست خارجی افغانستان را به خوبی تحلیل می کند. کتاب دکتر سجادی یکی از نوشته های معتبر در حوزه سیاست خارجی افغانستان محسوب میشود. از منظر نوشتار حاضر، کتاب دکتر سجادی به عوامل داخلی و فرهنگی تأثیرگذار بر سیاست خارجی افغانستان نپرداخته است، صرفاً در طرح نظریه سازه انگاری و بحث ساختار و کارگزار اندکی به ویژگی های ساختاری سیاست خارجی افغانستان اشاره نموده است.

پایان نامه ماستری آقای فرهاد ابرار تحت عنوان "فرهنگ سیاسی و سیاست خارجی افغانستان پساً ۲۰۰۱" یکی از نوشته های است که مدعی تأثیر فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی افغانستان می باشد. نقدی که بر این نوشته میتوان داشت این است که نویسنده به رغم ادعای خود؛ ماهیت سیاست خارجی حامد کرزی و حکومت وحدت ملی را توضیح داده است و به نقش فرهنگ سیاسی در سیاست خارجی افغانستان کمتر پرداخته است. آقای ابرار، فرهنگ سیاسی قومیت محور را تنها یکی از چالش های سیاست خارجی افغانستان عنوان کرده است. با این وجود، این تحقیق میتواند یکی از



منابع قابل استفاده در سیاست خارجی افغانستان باشد. از کتاب "پس از انزوا؛ سیاست خارجی افغانستان پسا طالبان" نوشته نرگیس رحمانی و عباس حسینی نیز میتوان نام برد. این کتاب با نگاه موشکافانه یک دهه سیاست خارجی افغانستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. کتاب پس از انزوا با توجه به اصل همکاریهای منطقه ای و اصل چندجانبه گرایی به سیاست خارجی افغانستان در حکومت حامد کرزی می پردازد. از نظر تحقیق حاضر، کتاب پس از انزوا سیاست خارجی افغانستان پس از حکومت طالبان را به خوبی توضیح میدهد، اما میتوان افزود که این کتاب همچون نوشته های پیشین، به عوامل فرهنگی مؤثر بر سیاست خارجی نپرداخته است. تحقیق حاضر نقش ویژگی های ساختاری فرهنگ سیاسی افغانستان از قبیل قوم گرایی، بی اعتمادی سیاسی، فرد محوری و سیاست مردانه را در سیاستگذاری خارجی، تصمیم گیری در سیاست خارجی و اجرای سیاست خارجی توضیح میدهد، از این جهت از نوشته ها و تحقیق های پیشین متفاوت و متمایز است.

۲. مفاهیم و مباحث نظری

۲-۱. تعریف فرهنگ

در فرهنگ فارسی معین، واژه "فرهنگ" مرکب از دو واژه "فر" و "هنگ" به معنی ادب و تربیت آمده است. لغتنامه دهخدا "هنگ" را از ریشه "تنگ" اوستایی به معنی کشیدن و فرهنگتن و فرهنگ ذکر می کند. واژه فرهنگ در پهلوی ساسانی به صورت "فرهنگ" آمده که از "فره" به معنای پیش و فرا و "هنگ" به معنای کشیدن و راندن ذکر کرده است؛ بنابراین "فرهنگ" به معنای پیش کشیدن و فراکشیدن است و به همین سبب است که فارسی زبانان "فرهنگ" را سبب پیشرفت می دانند. فرهنگ باورداشتها و صورت های ذهنی افراد یک جامعه را مشخص می کند که به تعبیری عوامل معنوی - روانی آن جامعه بشمار می آیند. هنگامی که فرهنگ را در نخستین معنی آن بکار می بریم و انمود می کنیم که منظور ما مطالعه جداگانه عوامل یک اجتماع است که جنبه صورت ذهنی جمعی دارند (دورژه، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

ارائه تعریف واحد از اصطلاح فرهنگ کار دشوار است؛ زیرا از فرهنگ تعاریف بسیار صورت گرفته است. در اینجا به چند تعریف که از اهمیت بیشتری برخوردارند، اکتفا می کنیم: "ادوارد بورنت تایلو" فرهنگ را چنین تعریف کرده است "یک کلیت پیچیده شامل دانش، اعتقاد، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و سایر توانمندی ها و



خصلت‌های مکتسبه توسط انسان به عنوان عضوی از جامعه". به باور "ژان کازنو" "نمره واقعی و قابل مشاهده کوشش انسان‌ها و زندگی اجتماعی به طور کلی فرهنگ نامیده می‌شود" (رحیم بزی، ۱۳۸۶).

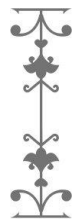
به بیان دیگر فرهنگ در برگیرنده همه عواملی است که فرد از گروه‌های انسانی- اجتماعی بوسیله رفتار آگاهانه فرا می‌گیرد. ارزش‌ها و هنجارهای که افراد در یک جامعه به آن باورمند و بر اساس آن رفتار می‌کنند، فرهنگ است. فرهنگ را می‌توان به عنوان مجموعه رفتارهای اکسپاتی و ویژگی‌های اعتقادی اعضای یک جامعه تعریف کرد. در اینجا اکسپاتی بودن رفتار، فرهنگ را از رفتاری‌های برخاسته از وراثت و ویژگی‌های زیست محیطی متمایز می‌کند (کوئن، ۱۳۷۲، ص ۵۶).

۲-۲. تعریف سیاست

"سیاست" واژه عربی از ریشه ساس و لیسوس گرفته شده است که معنی آن رام کردن و پرداختن به امر شایسته می‌باشد. کتاب "دائرةالمعارف دانش سیاسی" سیاست را اینگونه تعریف کرده است: "سیاست هنر و شیوه درست مدیریت جامعه‌های بشری است" (قرضاوی، ۱۳۹۴، ص ۳۱). در این تعریف، سیاست یعنی مدیریت جامعه. سیاست فن مدیریت جامعه و چگونه حکومت کردن بر مردم است. در همین مورد، کایتانوموسکا و آستین رانی سیاست را رابطه کسانی که حکومت می‌کنند و کسانی که حکومت می‌شوند، میدانند. به عبارت دیگر سیاست رابطه میان فرمانروایان و فرمان‌بران است.

از طرفی سیاست مبارزه گروه‌های اجتماعی بر سر کسب قدرت تعریف می‌شود. قدرت به فرد یا گروهی از افراد توانایی اتخاذ تصمیم و اعمال نفوذ بر دیگران را می‌دهد. این گروه ممکن است در سطح یک سازمان اجتماعی باشد و یا این که کل یک کشور را در بر گیرد و یا کل جهان را. دانش‌مندان دانش سیاسی، حوزه اصلی سیاست را مبارزه بر سر رهبری و کسب قدرت در جامعه می‌دانند که از طریق آن تصمیمی گرفته می‌شود که بر عموم مردم اثر می‌گذارد (اونیل، ۱۳۹۴، ص ۴).

مهم‌ترین تعریف در نزد متفکران سیاسی غرب از سیاست "مبارزه برای کسب قدرت است". قابل ذکر است که مبارزه بر سر قدرت برای اعمال آن بر جامعه است. نولی نیز تعریفی از سیاست ارائه کرده است. "همه آن فعالیت‌های که مستقیم یا غیر



مستقیم با کسب قدرت دولت، تحکیم قدرت دولت، و استفاده از قدرت دولت همراه است" (عالم، ۱۳۹۳، ص ۳۰). در اینجا عنصر اساسی سیاست "قدرت" است.

۲-۳. فرهنگ سیاسی

از زمان تأسیس دولت، مردمان به نوعی خاصی به آن می‌نگرسته‌اند و رابطه خود را با دولت با روشی خاصی تنظیم می‌کردند. کنش متقابل بین مردم و دولت، موجب پیدایش ایستارها و ارزشها شد. این ارزشها و نگرشها نسبت به دولت، بین گروه‌ها و جوامع متفاوت بود. دانش‌مندان حوزه علوم اجتماعی این ایستارها و ارزشها را «فرهنگ سیاسی» می‌نامند.

اصطلاح «فرهنگ سیاسی» بعد از جنگ دوم جهانی در ادبیات توسعه سیاسی مطرح شده است. این اصطلاح را نخستین بار گابریل الموند در علم سیاست بکار برد. «هر نظام سیاسی شامل الگوی خاصی از سمتگیریها به سوی عمل سیاسی است و فکر میکنم که بهتر است این الگو را فرهنگ سیاسی بنامیم» (هیکی و یوسفی، ۱۳۹۴). اصطلاح فرهنگ سیاسی همین‌طور از سوی اندیش‌مندان جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز مطرح شده است.

فرهنگ سیاسی ترکیبی از ایستارها، اعتقادات و ارزشهای جامعه است که زندگی سیاسی را شکل می‌دهند. سیدنی وربا فرهنگ سیاسی را این‌گونه تعریف می‌کند: «فرهنگ سیاسی از نظام‌های اعتقادی تجربی، نمادهای معنی‌دار و ارزشهای که معرف کیفیت انجام اقدام سیاسی‌اند، تشکیل می‌یابد.» لوسین پای در باره فرهنگ سیاسی چنین گفته است: «مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی نظم و معنی می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند.» تالکوت پارسونز نیز معتقد است که فرهنگ سیاسی یک کشور با هدف‌های سیاسی آن رابطه نزدیک دارد. (عالم، پیشین، ص ۱۱۳).

عده‌ای از اندیش‌مندان سیاسی، فرهنگ سیاسی را جهت‌گیری‌های مردم در قبال نهادها، سنت‌ها و هنجارهای سیاسی تعریف کرده‌اند. این جهت‌گیری‌ها زایده شناخت، ارزشها و احساسات آنها است. همین‌طور فرهنگ سیاسی الگویی از باورها، ارزشها، انتظارات و مهم‌تر از آن نگرش‌های است که مردم نسبت به اقتدار، جامعه و سیاست دارند. بنابراین فرهنگ سیاسی انعکاس‌دهنده اندیشه، احساس و نگرش مردم در مورد حکومت و روابط اجتماعی-سیاسی است. هم‌چنین فرهنگ سیاسی ارزش‌های اساسی،



بویزه ایدئال‌های سیاسی جامعه را در بر می‌گیرد. در برخی جوامع، مذهب به عنوان منبع چنین ارزش‌ها بشمار می‌رود. در حالی که در سایر جوامع ممکن است ارزش‌های دموکراسی منبع ارزش‌های اساسی سیاسی تلقی شود (قوام، ۱۳۹۳، ص ۱۷۰). فرهنگ سیاسی را «آلموند و پاول» به سه نوع دسته‌بندی کرده‌اند. ۱) فرهنگ سیاسی محدود؛ ۲) فرهنگ سیاسی تبعی؛ ۳) فرهنگ سیاسی مشارکتی.

۱-۳-۲. فرهنگ سیاسی محدود

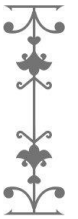
در این نوع فرهنگ سیاسی، شهروندان از نظام سیاسی خود یا اصلاً آگاهی ندارند و یا اینکه آگاهی آنها بسیار کم است. در کشورهای که دارای ساختارهای سنتی اند و فرهنگ سیاسی آنها از نوع محدود است، جهت‌گیری فراد نسبت به سیاست فوق‌العاده ضعیف می‌باشد و مردم نمی‌توانند بر قدرت سیاسی تأثیر بگذارند. در این نوع فرهنگ، شهروندان حتی فکر نمی‌کنند که عضوی از جامعه و یا ملت هستند. این نوع افراد در بسیاری از کشورها دیده می‌شود. در فرهنگ مزبور ممکن است افراد در سطح محلی تصمیم‌های سیاسی را اتخاذ نمایند و در امور سیاسی دخالت کنند، اما در تصمیمات و سیاست‌های کلان و مهم کشورداری نمی‌توانند نقش داشته باشند.

موضوعات مثل منافع ملی، امنیت، اهداف ملی و توسعه سیاسی برای مردم اهمیت چندانی ندارد. امنیت زمانی برای آنها مهم است که آرامش خاطر قبیله و عشیره خودشان به مخاطره بیفتد. این نوع فرهنگ را بیشتر در جوامع آسیایی و افریقایی می‌توان مشاهده نمود (قوام، ۱۳۹۲، ص ۷۲).

۲-۳-۲. فرهنگ سیاسی تبعی

در این نوع فرهنگ، مردم خود را شهروند دانسته و به سیاست توجه دارند. آنان از نقش‌ها و وظایف اساسی دولت مثل قانونگذاری، حفظ امنیت، هراس و حفاظت از استقلال و مرزهای جغرافیایی آگاه‌اند. اما نقش آنها در سیاست‌گذاری‌ها انفعالی است و نمی‌توانند بر نظام سیاسی نفوذ داشته باشند؛ زیرا شهروندان در این نوع فرهنگ نمی‌توانند بصورت سازمانی رفتار کنند که بر قدرت سیاسی تأثیر بگذارند. خرد سیاسی و درک مسایل سیاسی در میان آنها پایین است و هیچ‌گونه گفت‌گویی روشمند و درست از رویدادهای سیاسی ندارند. آنها از قدرت سیاسی و حکومت تقاضای زیادی ندارند و بیشتر مشکلات سیاسی خود را با رؤسای محلی در میان می‌گذارند و از نخبگان





سیاسی محلی می‌خواهند تا مشلات آنها را در سطوح بالا تر مطرح نمایند. در این نوع فرهنگ، مردم خود را کاملاً تابع میدانند. (آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۲۳). تبعیت بدون قید و شرط مردم از نظام سیاسی سبب نقش انفعالی آنها در زندگی سیاسی‌شان می‌شود. از سوی دیگر این خصوصیت موجب تدام نظام‌های سیاسی سلطه‌گر شده و مانع جدی در برابر توسعه سیاسی و دموکراسی است.

۳-۲-۳. فرهنگ سیاسی مشارکتی

پدر این نوع فرهنگ مردم در نهادهای سیاسی نقش داشته و رفتار سیاسی نخبگان را تحت نظر دارند. در کشورهای نسبتاً توسعه یافته که از فرهنگ سیاسی مشارکتی برخوردار اند، شهروندان می‌توانند بر نظام سیاسی کمک کنند و بر تصمیمات سیاسی اثر گذارند (قوام، پشین، ص ۷۳).

در این فرهنگ، مردم خود را در سیاست دخیل دانسته و از رویدادهای سیاسی آگاهی دارند. در فرهنگ سیاسی مشارکتی مردم از شهروند بودن خود آگاه اند و میدانند که دولت چه سیاست‌ها و پالیسی‌های را در دست دارد. آنان باورمند هستند که می‌توانند بر سیاست تأثیر بگذارند و مدعی اند که می‌توانند نسبت به بی‌عدالتی‌ها به شکل سازمانی مبارزه کنند. این نوع فرهنگ سیاسی بیشتر در جوامع توسعه یافته و دموکراتیک وجود دارد. از همین روی، در این جوامع حکومت‌ها سیاست‌گذاری‌های خود را همواره در معرض افکار عمومی می‌بینند؛ لذا سعی دارند محافظه کارانه رفتار داشته باشند.

به باور آلموند و پاول، شهروندان یک جامعه ممکن است تحت تأثیر مصادیق فرهنگ‌های مختلف باشند. بر این اساس ممکن است یک فرد هم‌زمان تحت تأثیر سه نوع فرهنگ یاد شده قرار گیرد. از همین خاطر به سختی می‌توان هر یک از این فرهنگ‌های را ویژه جامعه خاص دانست. بنابراین آنها از فرهنگ سیاسی مختلط یاد می‌کنند. از این ترکیب نیز سه نوع فرهنگ سیاسی پدیدار می‌شود: ۱) فرهنگ سیاسی محدود-تبعی؛ ۲) فرهنگ سیاسی تبعی-مشارکتی؛ ۳) فرهنگ سیاسی مشارکتی-محدود. روزنباں نیز باورمند است: «غیر محتمل است که در جامعه‌های نو فرهنگ سیاسی یکدستی یافت شود؛ بجای آن ترکیبی از سم‌تغیریه‌های مختلف وجود دارد، به طوری که فرهنگ سیاسی واقعی مخلوطی از عناصر مختلف است.» (عالم، پشین، ۱۱۵). به عقیده او علاوه بر سه نوع فرهنگ سیاسی یاد شده، می‌توان از انواع دیگر

فرهنگ سیاسی مثل فرهنگ سیاسی مدنی، فرهنگ سیاسی دینی، فرهنگ سیاسی همگن و فرهنگ سیاسی چندپاره یاد کرد.

۴-۲. تعریف سیاست خارجی

از سیاست خارجی مثل دیگر مفاهیم علوم اجتماعی، تعریف واحد وجود ندارد. اما تعاریف صورت گرفته از سیاست خارجی با یکدیگر در ارتباط اند. کرسٹوفر هیل از سیاست خارجی چنین تعریف کرده است: «مجموعه روابط خارجی رسمی یک بازیگر مستقل در روابط بین الملل.» او هم چنین توضیح داده است که سیاست خارجی از روابط خارجی متمایز است. مجموعه ارتباطاتی که دولت‌ها، سازمان‌ها و شهروندان یک کشور، در عرصه بین الملل با یکدیگر دارند، در زمره سیاست خارجی قرار نمی‌گیرد. با توجه به این تعریف، روابطی که به صورت رسمی بوده باشد، سیاست خارجی است (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۲۳۱).

سیاست خارجی در یک تعریف دیگر مجموعه موضع‌گیریها، اقدامات و تصمیماتی است که واحدهای سیاسی در قبال یکدیگر و در قبال سازمان‌های بین المللی اتخاذ می‌کنند و هدف آنها در این فرایند تأمین منافع خود است. سیاست خارجی، کنش و واکنش بازیگران است. یعنی اگر دولتی اقدامی انجام دهد که در مغایرت با منافع دولت دیگر باشد، پاسخ اقدام خود را از سوی آن دولت می‌بیند. در یک تعریف جامع می‌توان سیاست خارجی را جهت‌گیری‌های رسمی و سیاسی یک کشور در قبال کشورهای دیگر به منظور رسیدن به اهداف و منافع ملی در عرصه بین الملل دانست. در این جا شایسته است به مفهوم سیاست‌گذاری خارجی، تصمیم‌گیری سیاست خارج و اجرای سیاست خارجی به عنوان مراحل مهم و اساسی در سیاست خارجی نیز توجه شود.

۴-۱-۲. سیاست‌گذاری خارجی

گفته شد که سیاست تدبیر امور و رهنمودی است برای رسیدن به هدف. در ادبیات علوم سیاسی سیاست را به دو معنی بکار برده اند: ۱) سیاست به معنی علم سیاست (politics). ۲) سیاست به معنی تدبیر، مهارت و راه‌حل مسأله (policy). در این جا مراد از سیاست‌گذاری همان (policy) است؛ یعنی سیاست به معنی دومی. هنگامی که سیاست به معنی policy بکار می‌رود، منظور سیاست‌گذاری می‌باشد که نتیجه آن استفاده درست و عقلانی از امکانات و منابع موجود برای رسیدن به هدف





است. بر این اساس سیاست‌ها ناشی از سیاست‌گذاری‌ها است و سیاست‌گذاری ناظر بر نحوه اجرای سیاست و چگونگی دستیابی به هدف می‌باشد. با توجه به این سخن، سیاست‌خارجی کشورها تحت تأثیر سیاست‌گذاری آنها در حوزه جهانی می‌باشد.

دولت‌ها در سیاست خارجی به دنبال اهداف خود اند و سیاست‌گذاری خارجی یک دولت، در راستای اهداف مشخص و معین صورت می‌گیرد. موفقیت کشورها در سیاست‌گذاری خارجی و اتخاذ تصمیمات به اولویت‌های معین، اطلاعات کافی و شناخت گزینه و راه‌های نیل به هدف بستگی دارد. (مشیرزاده، ۱۳۹۶).

بنابراین سیاست‌گذاری خارجی بر چگونگی تعریف، تدوین و تعیین منافع ملی و اهداف سیاست‌خارجی تأکید می‌رود. در سیاست‌گذاری خارجی، دولت‌ها چشم‌انداز منافع ملی و اهداف سیاست‌خارجی خود را تعریف می‌کنند و بر مبنای آن در عرصه بین‌الملل رفتار می‌نمایند.

۲-۴-۲. تصمیم‌گیری در سیاست خارجی

ماهیت سیاست و سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری است. بنابراین هر نوع سیاست‌گذاری بیان‌گر تصمیم خاص است و در تصمیم‌گیری گزینه‌ها و انتخاب‌های گوناگون نیز وجود دارد. سیاست متفاوت کشورها در عرصه بین‌الملل، رفتار و تصمیم‌گیری متفاوت را در پی دارد.

از طرفی، سیاست خارجی خود نشان‌دهنده اهدافی است که دولت‌های در فرایند تصمیم‌گیری در صدد دستیابی به آن هستند. اهداف و منافع کشورها در فرایند تصمیم‌گیری با توجه به ارزش‌ها، باورها و پندارهای تصمیم‌گیرندگان و ابزارها موجود در دست آنها مورد توجه و دقت نظر قرار می‌گیرد. در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، منافع ملی زمانی تأمین می‌شود که میان گروه‌ها، سازمان‌ها، افراد و اقشار جامعه در داخل کشور هماهنگی ایجاد شود و همسویی و تعامل با بازیگران خارجی برقرار گردد. نظریه‌های تصمیم‌گیری باوردارند که در تصمیم‌گیری، عوامل زیادی تأثیرگذار است. اطلاعات و ذهنیت تصمیم‌گیرندگان، فرهنگ و فشارهای محیطی و انگیزه‌های ایدئولوژیک به نحوی فرایند تصمیم‌گیری را تحت تأثیر قرار می‌دهند (یزدان فام، ۱۳۸۷). امروزه پاره‌ی از تحلیل‌ها بیان‌گر آن است که سیاست خارجی در واقع به تحلیل بسترهای تصمیم‌گیری، مراجع تصمیم‌گیرنده و ذهنیت و فضای روحی تصمیم‌گیرندگان می‌پردازد.

۳-۴-۲. اجرای سیاست خارجی

سیاست خارجی، سیاست‌ها و رفتار یک کشور را در عرصه بین‌الملل شامل می‌شود. به صورتی کلی می‌توان گفت که سیاست خارجی جدا از سیاست داخلی نیست و در امتداد آن مفهوم پیدا می‌کند. سیاست خارجی در واقع در ادامه سیاست داخلی مطرح می‌شود. منشأ و مرکز تنظیم و هدایت رفتار سیاست خارجی یک کشور در داخل و درون مرزهای آن قرار دارد. در داخل یک کشور نهادها سیاسی زیادی وجود دارد که بر جهت‌گیری، رفتار و اجرای سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند. اولین نهاد اجرائی که بر سیاست خارجی تأثیر گزار می‌باشد، قوه مجریه است. قوه مجریه متشکیل از چندین وزارت‌خانه می‌باشد که یکی از وزارت‌خانه‌های مهم آن وزارت امور خارجه است. وزارت خارجه نهادی است که مسئولیت اجرای سیاست خارجی را بر عهده دارد.

۳. نگاه اجمالی بر فرهنگ سیاسی افغانستان

فرهنگ سیاسی در افغانستان عمدتاً سنتی است که در باورهای دینی و سنت‌های قبیله‌ای مردمان این کشور ریشه دارد. ارزش‌های سنتی نهادینه شده، تعیین‌کننده باید و نباید‌های سیاسی در افغانستان می‌باشند. رویه‌های سیاسی و الگوهای رفتاری در میان شهروندان افغانستان بنیه و اساس سنتی دارند و این سنت‌ها اند که در بسیار موارد معیار پذیرش رفتار می‌شوند. این خصوصیت عدم موفقیت گفتمان نوسازی و توسعه سیاسی در کشور ما شده است. شماری از نویسندگان باورمند هستند که فرهنگ سیاسی دو کارکرد دارد: اول این که فرهنگ سیاسی عامل دستیابی به توسعه سیاسی و مشارکت سیاسی در یک جامعه می‌شود که این نوع فرهنگ را بنام فرهنگ سیاسی مدرن یاد می‌کنند. فرهنگ سیاسی مدرن محرک توسعه و عامل پویایی جامعه می‌باشد. دومین کارکردی که فرهنگ سیاسی دارد این است که مانع جدی در برابر توسعه سیاسی و نوسازی اقتصادی می‌باشد و چالش جدی در برابر گفتمان توسعه بوده و نمی‌گذارد مشارکت سیاسی شکل بگیرد. این نوع فرهنگ، بنام فرهنگ سیاسی سنتی یاد می‌شود (عارفی، ۱۳۹۷).

از طرفی اگر نوعیت فرهنگ سیاسی افغانستان بر اساس نظریه آلموند و وربا مورد بررسی قرار داده شود، در این فرهنگ آمیزه‌ای نسبی از ویژگی‌های سه نوع فرهنگ محدود، تبعی و مشارکتی دیده می‌شود. بر اساسی یک بررسی عمومی که از نوعیت فرهنگ سیاسی افغانستان صورت گرفته است، فرهنگ سیاسی حاکم بر مناسبات مردم





افغانستان فرهنگ محدود- مشارکتی و با ویژگی‌های کم از فرهنگ سیاسی تبعی است. همین‌طور می‌توان بر مبنای نظریه روزن‌بان فرهنگ سیاسی افغانستان را فرهنگ سیاسی چند پارچه دانست. به نظر روزن‌بان فرهنگ سیاسی چندپارچه در جوامعی وجود دارد که مردم در مورد اهداف سیاسی و ابزارهای دستیابی به آن فکر واحد ندارند. برآیند شکاف‌های اجتماعی و بی‌اعتمادی سیاسی که در میان سیاستمداران افغانستان حاکم بوده است، نشان دهنده فرهنگ سیاسی چند پارچه و البته منازعه‌گرا در این کشور است (عرفانی، ۱۳۹۹، صص ۱۸۱-۱۸۲).

با این وجود فرهنگ سیاسی افغانستان تا هنوز نتوانسته است از مناسبات فرهنگ سنتی خود را برهاند. در دو دهه دموکراسی در این کشور، ویژگی‌های فرهنگ سیاسی مشارکتی با مشکلات و چالش‌های جدی همراه بود و خصوصیات فرهنگ سیاسی محدود که با فرهنگ سنتی یکسان است، تا هنوز نهادینه و غیر قابل انکار می‌باشد. در اینجا به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی افغانستان اشاره می‌شود.

۱-۳. قوم‌گرایی

قوم‌گرای، قبیله‌گرایی و نسب‌گرایی یکی از بارزترین ویژگی‌های فرهنگ سنتی افغانستان است. در این فرهنگ خود و بیگانه بر اساس وابستگی ایلی و تباری مشخص می‌شود. افرادی که وابسته به لیل و قبیله لند خودی و دیگران از جمله بیگلنه‌گان محسوب می‌شوند. در اینجا استخدام افراد بر اساس اصل نسب‌گرایی است و اکتساب و دانایی اهمیت خود را از دست می‌دهد.

در این فرهنگ، اعتبار خانوادگی و قومی شخص، مهم است نه تخصص و دانایی او. از این جهت است که در فرهنگ سیاسی سنتی اصل شایسته‌سالاری و کاردانی جایگاهی ندارد. اداره بجای محل کار و گردهمایی افراد کارگر محل تجمع افراد منتسب به یک قوم و خانواده خاص است. کارکنان اداره، فرزندان اشراف و اشخاص پر نفوذ اند؛ لذا هیچ نهاد نظارت‌کننده بر روند کاری آنها دیده نمی‌شود. در چنین جامعه‌ای اصل بر داشتن صلاحیت است و از مسؤولیت خبری نیست. خلاصه در چنین فرهنگی، سیاست ملک شخص حاکم و طبقه حاکم است. قوم غالب همیشه در قدرت سیاسی بوده، دیگر اقوام و تبارها نقش ثانویه و یا حد اقلی دارند (سجادی، ۱۳۹۷، ص ۵۵).

۲-۳. بی‌اعتمادی سیاسی

کسونگری شخص‌دارنده قدرت و نگرش منفی او نسبت به غیر، سبب می‌شود تا دیگران را به چشم دشمن ببیند. در جوامع سنتی صاحبان قدرت به افراد بیرون از قبیله و تبار خود اعتماد ندارند. در فرهنگ سیاسی افغانستان، اصل در سیاست بی‌اعتمادی و سؤظن است. افراد خارج از تبار، بیگانه شناخته می‌شوند؛ لذا تلاش بر آن است تا آنها وارد سیستم سیاسی و دستگاه قدرت نشوند. کنش‌گران سیاسی در فرهنگ سیاسی سنتی، در تلاش اند افرادی را که بیرون از تبار و قوم آنها اند از قدرت بر کنار کنند؛ زیرا حضور آنها را در جایگاه تصمیم‌گیری را چالش جدی برای منزلت اجتماعی خود می‌دانند.

۳-۳. ذهنیت نخبگان

در فرهنگ قبیله‌ای امور کشور داری، تابع فرامین و دستورات شخص حاکم بوده و تعریف نشده می‌باشد. بررسی و ارزیابی سیستمی در این فرهنگ وجود ندارد. مسلماً زمانی که رفتار اداری تابع قواعد و مقررات قانونی و حقوقی مکتوب نباشد، هر کسی باتوجه به صلاح دید خود رفتار می‌کند که این خود یک نوع ناهمگونی و نابسامانی را در دستگاه مدیریتی اداری و سیاسی کشور بوجود می‌آورد. در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، امور نه قابل پی‌گیری و ارزیابی است و نه افراد خود را در برابر وظایف و عملکردشان پاسخگو می‌دانند. عدم موجودیت مقام نظارت‌کننده در داخل و بیرون سازمان سیاسی، سبب می‌گردد تا پاسخگویی در این فرهنگ وجود نداشته باشد (همان، ۵۶)

در فرهنگ سیاسی افغانستان اراده فرد حاکم فوق قانون است و هیچ التزامی به قانون وجود ندارد. علاوه بر این، شخص حاکم با ویژگی روان‌شناختی مثل خود بلند بینی و واقعیت‌های سیاسی را فهم نکرده و فرصت‌ها و تهدیدهای ملی را از دست می‌دهد.

۴-۳. سیاست جنسیتی

سیاست در طول تاریخ دارای ماهیت مردانه بوده است و زنان همواره در حاشیه تحولات سیاسی قرار داشتند. با این‌که زنان و جریان‌های فکری زیادی در دوره‌های مختلف تاریخی در راستای برجسته ساختن نقش زنان در زندگی اجتماعی و سیاسی تلاش کردند و به دست‌آوردهای قابل ملاحظه‌ای نیز رسیدند، اما تا هنوز نگاه مردسالارانه بر زندگی سیاسی بشریت سیطره دارد. این نگاه بیشتر در کشورهای توسعه‌نیافته نهادینه است. در فرهنگ‌های سنتی تصور غالب این است که مردان قیم



زنان اند و می‌توانند نیازها و خواست‌های معیشتی آنها را بر آورده سازند. در این نوع فرهنگ، مردان در مورد زندگی زنان تصمیم می‌گیرند و تصور می‌کنند نسبت به زنان از توانایی و آگاهی بیشتری برخوردارند. ماهیت فرهنگ مرد سالار در واقع سلطه مردان و حتی مالکیت مردان بر زنان است.

افغانستان یکی از کشورهای‌های است که دارای ساختارهای شدت سنتی و زن‌ستیزانه می‌باشد. در افغانستان از یک‌طرف تحجرگری دینی و نگاه واپس‌گرایانه از ارزش‌های اسلامی بستر مردسالاری را فراهم ساخته است و از جانب دیگر ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر مبنا دید برتری مرد بر زن شکل گرفته است. این دو عامل؛ یعنی مرد سالاری دینی و مرد سالاری ساختاری سبب گسترش موج زن‌ستیزی و خشونت‌ورزی در این کشور شده است.

۴. نقش ضوابط فرهنگ سیاسی سنتی بر سیاست خارجی افغانستان

۴-۱. سیاست قوم‌گرا و سیاست خارجی

سیاست خارجی افغانستان که بدنبال تأمین اهداف و منافع ملی افغانستان در عرصه بین‌الملل است، همواره تحت تأثیر نگاه قومی در سیاست‌گذاری‌های خود بوده است. کارگزاران سیاست خارجی افغانستان، منافع ملی را با توجه به وابستگی قومی و تباری خود تعریف می‌کنند. سیاست‌مداران وابسته به قوم خاص، سعی می‌کند منافع ملی و اهداف سیاست خارجی را بگونه‌ای تعریف کند که منجر به تأمین منافع قومی آنها شود. این مشکل سبب می‌شود تا سیاست‌گذاران خارجی به درک مشترک از منافع ملی دست نیابند و هرکدام با توجه به گرایش قومی خود منافع و اهداف سیاست خارجی را اولویت‌بندی کند. طبعی است که اگر درک مشترک از منافع ملی وجود نداشته باشد و جهت‌گیری سیاست خارجی بر مبنای آن صورت نگیرد، دستگاه سیاست خارجی با مشکل روبرو شده و در تأمین هدف‌های ملی ناتوان می‌ماند (سجادی، همان، ص ۲۶۹).

فهم سیاست‌گذاران افغانستان از منافع ملی، فهم سنتی و قبیله‌ای است. فهم سنتی و قبیله‌ای از منافع ملی، سبب شده تا نگاه ملی در سیاست خارجی افغانستان وجود نداشته باشد و سیاست‌گذاری‌ها خارجی تحت تأثیر سیاست‌های قوم‌گرایانه قرار گیرد. از طرفی، عدم فهم مشترک از منافع ملی و مقتضیات بین‌المللی سبب موضع‌گیری‌های ضد تقیض و ضعیف از سوی سیاست‌مداران افغانستان در سیاست خارجی می‌شود.



طبیعی است که چنین سیاست‌ها و برخوردها، هیچ‌گاه زمینه فهم مشترک از منافع ملی و اهداف سیاست خارجی را فراهم نمی‌سازد. این گونه تضادها و نگاه‌های غرض‌آلود و قوم‌گرایانه مانع جدی در برابر تأمین اهداف و منافع ملی افغانستان است. با این وضعیت، نمی‌توان مشخصاً از منافع ملی در افغانستان سخن گفت؛ زیرا منافع ملی در این کشور در پرتو منافع قومی مفهوم پیدا می‌کند و منافع ملی که واقعا ملی و مردمی باشد، در این کشور تعریف نشده است (دهزاد، ۲۰۲۰).

همانطور که قبلاً نیز گفته شد، قوم‌گرایی یکی از شاخص‌های برجسته در فرهنگ سیاسی افغانستان است و همانگونه که قوم‌گرایی سبب فهم سنتی و قبیله‌ای از اهداف و منافع ملی کشور میشود، تصمیمات سیاست خارجی را نیز تحت تأثیر قرار میدهد. فروملی‌گرایی یا اتخاذ تصمیم در سیاست خارجی بر مبنای خواسته‌های یک قوم خاص، یکی از شاخصهای تصمیمات نادرست و غیر عقلانی در سیاست خارجی افغانستان است. با توجه به همین فروملی‌گرایی غیر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است که منافع ملی افغانستان همواره در مخاطره قرار داشته است.

یکی از نمونه‌های که عنصر قومیت در تصمیم‌گیری سیاست خارجی افغانستان را پررنگ ساخته است قضیه دیورند و مسأله پشتونستان است. در این باره، پشتونستانخواهی و عدم به رسمیت شناختن خط دیورند در سیاست خارجی افغانستان، همیشه از سوی یک قوم خاص مطرح شده است که این خود نشان دهنده منافع یک بخشی از مردم افغانستان است نه همه آنها. حکومت افغانستان در دوره کرزی و غنی با محوریت قوم پشتون همواره بدنبال کسب حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در مقابل پاکستان در مسأله پشتونستان بود. این سیاست به خوبی نشان میدهد که منافع فروملی در مقابل منافع ملی در اولویت قرار می‌داشته و منافع کلیت کشور در این تصمیم، نادیده گرفته میشود. بنابراین نباید فراموش شود که مسأله پشتونستان خواهی که محور آن سیاست قوم‌گرایانه می‌باشد، یکی از تصمیمات غیر عقلانی در سیاست خارجی افغانستان است؛ زیرا علاوه بر اینکه روابط افغانستان را با بازیگران دیگر تحت تأثیر قرار میدهد، هیچ منفعت ملی برای افغانستان ندارد. در همین خصوص قابل یادآوری است که حامد کرزی در دوره ریاست جمهوری خود، برای کنار زدن سران جبه شمال که از رقبای سیاسی او و وابسته به قوم تاجیک بودند، از دوستان بین‌المللی اش کمک میخواست. این کار کرزی دارای انگیزه شخصی و قومی بوده است (عارفی،



۱۳۹۹). بنابراین حمایت از ایده و طرح پشتونستانخواهی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی چند پیامد منفی را در پی داشته است:

۱. تشدید بی‌اعتمادی در روابط دیپلماتیک میان افغانستان و پاکستان؛
۲. حمایت پاکستان از جریانهای ضد حکومتی در افغانستان، بخصوص طالبان؛
۳. مصرف شدن منابع و امکانات کشور برای دستیابی به هیچ (تلاش بیهوده)؛
۴. تقویت تمایلات قومی در بین اقوام مختلف افغانستان و همین‌طور تشدید اختلافات میان رهبران قومی.

مسئله دیگری که در تصمیم‌گیری سیاست خارجی افغانستان برجسته بوده و دلیل آن دارای خواستگاه قومی است، برخورد حکومت کرزئی و غنی با طالبان می‌باشد. تحریک طالبان یک گروه اسلامگرای سستی-افراطی است و تصور غالب و حتی واقعیت این است که این گروه از میان قوم پشتون برخواسته است و اکثریت قریب به کل آن را در دور اول حکومت امارت اسلامی، پشتونها تشکیل میداد. هم‌اکنون کارگزاران اصلی این جریان، طالبان پشتون هستند و اکثریت نیروی طالبان امروزی نیز افراد وابسته به قوم پشتون است. طالبان بعداً بخاطر پخش جنگ در سراسر کشور و انتقال جنگ از جنوب به شمال تصمیم گرفتند تا از اقوام دیگر سربازگیری کنند. از همین خاطر در سطح رهبری افرادی را استخدام کردند. به عنوان مثال در ولایت بدخشان با اینکه ساکنان این ولایت را تاجیکان تشکیل میدهند، طالبان افرادی در سطح رهبری استخدام کردند. طالبان با استفاده از این تکتیک، ساحه نفوذ و حاکمیت خویش را گسترش دادند.

وجه پشتون بودن طالبان، این انگیزه را در میان تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست افغانستان زنده کرد که نباید به این گروه سخت گرفته شود. کرزئی در مسأله مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی، نه تنها به طالبان سخت نگرفت؛ بلکه سیاست گردن‌کجی را در برابر این گروه در پیش گرفت. حامد کرزئی طالبان را بارها برادران ناراضی خطاب کرد و میزان تقلا و التماس در برابر طالبان را بالا برد و گفت: "اگر طالبان یک میلیون بار هم تقاضایش را برای مذاکره و صلح رد کنند، باز هم تقاضایش را تکرار خواهد کرد" کرزئی بارها تلاش کرد تا نام ملا عمر از لیست سیاه سازمان ملل حذف شود و با تصویب جامعه بین‌المللی در دولت افغانستان حضور و مشارکت ورزد. هدف از این التماس چیست؟ چرا حامد کرزئی در سرکوب طالبان اراده جدی نداشت؟ کرزئی میخواست با حمایت از



ملا عمر، مشکل زعامت خود را در درون جامعه قبیلوی پشتون حل کند. ملا عمر در میان جامعه پشتون افغانستان دارای پایگاه اجتماعی برجسته بود و کرسی با سیاست همسوی با ملا عمر و طالبان از یک طرف و با استفاده از امکانات حکومتی از سوی دیگر میخواست رهبری جامعه پشتون را بدست گیرد. او برای بدست آوردن این موقعیت ناگزیر بود دو کار عمده را انجام دهد. اول به حاشیه راندن جبهه مقاومت ضد طالبان یا به اصطلاح ائتلاف شمال و دوم جلب رضایت رهبر طالبان ملا عمر. کرسی، جبهه مقاومت ضد طالبان یا ائتلاف شمال را با تضعیف و اضمحلال این جبهه، پشت سر گذاشت. اما طالبان گردن خم و کج کرسی را شمشیر زدند و فعالیتها و حملات ضد حکومتی خود را در برابر کرسی بیشتر ساختند (اندیشمند، ص ۲۴۷).

اشرف غنی نیز ضمن آنکه میخواست بانی صلح در افغانستان شود، سیاست قوم گرا در این پروسه را نیز در پیش گرفته بود. به بیان دیگر او در فرایند صلح، بدنبال قهرمان سازی خود بر دیگر سیاستمداران و بعد از آن، در صدد استیلای قوم خود بر دیگر اقوام افغانستان بود. غنی به هدف نخست دست نیافت؛ چون امریکا دیگر او را گزینه مطلوبی نمی دانست. غنی با درک این واقعیت که دیگر نمی تواند در قدرت باقی بماند، کم کم زمینه تسلیم دهی قدرت به طالبان را فراهم ساخت که هدف دوم او بود. از همین روی، می توان گفت که عنصر قومیت در تصمیم اشرف غنی در مسأله تسلیم دهی قدرت به طالبان، قابل توجه است. به این مطلب از آن روی اشاره شد که تصمیم گیری در سیاست خارجی افغانستان در دور دوم ریاست جمهوری اشرف غنی با توجه به الزامات و جو مذاکرات صلح صورت میگرفت.

رفتار افراد و دولتها تحت تأثیر ارزشهای اجتماعی و فرهنگ جامعه است. در فرهنگ سنتی و قبیله ای وابستگی به قوم و تبار خاص، ارزش اجتماعی تلقی میشود و کنش سیاسی افراد، متأثر از آن ارزش می باشد. مجریان سیاست خارجی افغانستان همواره تحت تأثیر ملاحظات قومی قرار داشتند و رفتار آنها در راستای امتیازدهی افراد وابسته به تبار خود بوده است. حتی کنش سیاسی قشر روشنفکر و افراد باسواد جامعه بر اساس نگرش تبارگرایانه است.

این واقعیت را در زمان وزارت خارجه دکتر اسپتا در سیاست خارجی افغانستان میتوان مشاهده کرد. اسپتا با اینکه یکی از چهره های باسواد و روشنفکر افغانستان بود، در زمان وزارت خود "سیاست سهم اقوام" در وزارت خارجه را مطرح کرد. او قبل از آنکه به



وزارت خارجه برود گفته بود: «من به مثابه شهروند جمهوری که خودم به هیچ تبار و هویت گله یی منسوب نمیدانم، بر این باورم که فقط انسانیت و تعهد او به هموعان و پاکیزگی و عفت سیاسی او است که او را مورد قبول و یاردمی سازد. نمیدانم کدام پژوهشگر میتواند نشان بدهد که تاجیکان، پشتونها و یا دیگران دارای یک پدریولوژیکی می باشند و با دلیل داشتن چنین پدری و یا استفاده از این یا آن دستور زبان بر یکدیگر و یا اینکه بر دیگران برتری دارند...» اسپتتا بعد از آنکه به عنوان وزیر خارجه انتخاب شد، نه بر اساس شهروند جمهوری و تعد به عفت سیاسی؛ بلکه بر مبنای نگاه قومی میخواست وزارت خارجه را مدیریت کند (اندیشمند، پیشین، ص ۲۵۲).

در زمان حکومت اشرف غنی و حضور آقای ربانی در وزارت خارجه نیز روند استخدام کارگزاران سیاست خارجی تحت تأثیر ساختار سنتی و نگاه قومی قرار داشت. بیشتر کارمندان و مدیران اجرایی بر اساس روابط خویشاوندی در وزارت خارجه جذب میگرددید که این خود مهم ترین آفت تخصص گرایی و شایسته سالاری در دستگاه دیپلماسی کشور بود. در این دوره، وزیر خارجه به هر قومی که تعلق داشت، اکثر کارمندان و کارگزاران وزارت خارجه از آن قوم بود. دکتر سجادی ترکیب قومی در وزارت خارجه را در کتاب سیاست خارجی افغانستان که در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است، اینگونه آورده است:

جدول شماره ۳، ترکیب قومی کارمندان وزارت خارجه افغانستان

شماره	قومیت	تعداد کارمند	فی صدی
۱	پشتون	۲۹۴	۳۳/۷۹٪
۲	تاجیک	۴۶۳	۵۳/۲۱٪
۳	هزاره	۷۰	۸/۰۴٪
۴	ازبیک	۲۶	۲/۹۸٪
۵	سایر اقوام	۱۷	۱/۹۵٪
مجموع: ۸۷۰ نفر			۱۰۰٪

دلیل بالا بودن فیصدی تاجیکان در این جدول، این است که از زمان دولت استاد ربانی تا زمان کرزئی و مخصوصا شکل گیری نظام جمهوری اسلامی افغانستان، وزارت خارجه بیشتر در اختیار تاجیک ها قرار داشته است. با توجه به این وضعیت، مجریان

سیاست خارجی افغانستان نه بر اساس اصل شایستگی و تخصص، بلکه بر مبنای خویشاوندی و نسب گرایی به وزارت خارجه راه می یافتند. چنین رویکرد به سیاست خارجی، سیاستگذاری و اجرای آن را با چالش جدی رو برو می سازد (سجادی، پیشین، ۲۲۰). سفیران و دیپلماتها نیز بر اساس وابستگی قومی، به مقام سفارت گزینش می شدند. در جدول ذیل ترکیب قومی سفرای جمهوری اسلامی افغانستان در زمان حکومت وحدت ملی نشان داده میشود.

جدول ۴، ترکیب قومی سفرای حکومت وحدت ملی

شماره	قومیت	تعداد	فیصدی
۱	پشتون	۲۱	٪ ۵۰٪
۲	تاجیک	۱۲	٪ ۲۸/۵
۳	هزاره	۲	٪ ۴/۷
۴	ازبیک	۴	٪ ۹/۵
۵	سایر اقوام	۳	٪ ۷/۴
مجموع ۴۲ نفر			٪ ۱۰۰

۲-۴. بی اعتمادی سیاسی و سیاست خارجی

ویژگی دیگر فرهنگ سیاسی افغانستان بی اعتمادی سیاسی است. پدیده بی اعتمادی نیز ریشه در همان قوم گرایی و تبارگرایی دارد. در افغانستان به افرادی که خارج از قوم است به دیده تردید نگریسته می شود و حتی ممکن است افراد وابسته به قوم دیگر، دشمن تلقی شود. هراس از دیگران و سوظن نسبت به رهبران سیاسی دیگر اقوام، همواره عامل چنددسته گی و چندپارچه گی میان حکومت گران افغانستان بوده است. مشکلاتی که میان سیاستمداران قوم پشتون و تاجیک در درون حکومت وجود داشت، معلول بی اعتمادی بود. بی اعتمادی سیاسی، از دو جهت بر منافع ملی افغانستان تأثیر می گذارد: اول اینکه موجب از دست دادن فرصت ها در سیاست خارجی می شود و دوم اینکه مانع جدی در برابر بقا و استقرار صلح افغانستان است.

سیاستمداران افغانستان در طول بیست سال نظام جمهوریت، با شک و تردید به یکدیگر نگاه می کردند. آنها در زمینه کشور داری و مدیریت دولتی نتوانستند با هم اعتماد کنند. فضای عمومی فعالیت سیاسی و اداره کلی کشور همواره متزلزل و شکننده





بود. این وضعیت ریشه در بی‌اعتمادی میان نخبگان سیاسی افغانستان داشت. فضای آشفته و مملو از ترس، ترفند و دروغ در این دوره، موجب شد تا از فرصت‌های که برای افغانستان فراهم شده بود، استفاده درست صورت نگیرد.

دومین تأثیری که بی‌اعتمادی سیاسی داشت، عدم به موفقیت رسیدن پروسه صلح افغانستان بود. این در حالی است که صلح و استقرار ثبات سیاسی در افغانستان از جمله منافع ملی و اهداف حیاتی سیاست خارجی کشور است. رهبران سیاسی افغانستان دیدگاه‌های متفاوت در مورد طالبان داشتند. از سوی دیگر رهبران تحریک طالبان، سیاست‌مداران افغانستان را افراد وابسته به غرب و فاسد می‌خواندند.

بی‌اعتمادی سیاسی میان نهادهای تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی (ریاست جمهوری، شورای ملی و قوه مجریه) نیز وجود داشته است. این نهادها در مورد موضوعات سیاست خارجی اتفاق نظر نداشتند و معمولاً نهاد ریاست جمهوری و شخص رئیس جمهور تصمیم‌گیرنده اصلی در سیاست خارجی بوده است و دیگر نهاد‌های تصمیم‌گیرنده، فاقد اهمیت و اعتبار بودند. این در صورتی است که بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان هر سه نهاد یادشده مسئولیت و صلاحیت تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را دارند (جعفری، ۱۳۹۶).

صلاح الدین ربانی وزیر خارجه حکومت وحدت ملی در مورد پنج‌سال وزارت خود گفته بود: «در این مدت زیر شعار اصلاحات، چنان برخوردهای غرض‌آلودی صورت گرفته که در درازمدت، ترویج‌کننده و نهادینه‌ساز تبعیض و تعصب در جامعه است و بنیادهای وحدت و همدلی جامعه ما را به شدت آسیب می‌رساند.»^۱

از همین روی می‌توان گفت که تضاد منافع و بی‌اعتمادی سیاسی میان رهبران سیاسی و نهادهای تصمیم‌گیرنده محدودیت‌های جدی را در تصمیم‌گیری سیاست خارجی افغانستان بوجود می‌آورد و سبب شخصی شدن تصمیم در سیاست خارجی می‌شود. بی‌اعتمادی سیاسی در کشور ما دستگاه سیاست خارجی را از فکر و برنامه عصری و بهره‌مندی از ابزارهای لازم محروم می‌سازد و روابط دیپلماتیک افغانستان با قدرتهای دیگر را تحت تأثیر قرار میدهد. بر مبنای این اصل، کارگزاران سیاست خارجی اجازه نمیدهند افراد دارای مفکوره و برنامه سیاسی در دستگاه وزارت خارجه استخدام شود.

^۱ رزونامه هشت صبح

پیامدهای بی اعتمادی سیاسی در وزارت خارجه افغانستان را میتوان در چند مورد خلاصه کرد: نخستین پیامد بی اعتمادی سیاسی در وزارت خارجه و در کل اجرای سیاست خارجی، این است استخدام کارگزاران اجرایی بر مبنای اصل نسب گرایی صورت می گیرد. در این فضا، ورود افراد متخصص و پر انرژی تهدید جدی برای آینده کارگزاران اصلی تقوی میشود. از همین خاطر وزیر خارجه، از نزدیکان و خویشاوندان خود که فاقد تخصص لازم اند، وزارت خارجه را پر میکند. فرض سیاستمداران این است که اگر افراد نخبه وارد دستگاه دیپلماسی کشور شود، احتمال تبدیل شدن آنها به رقیب جدی و سرسخت در دراز مدت وجود دارد. این فرض، مانع جدی برای ورود افراد باسواد و با تجربه به دستگاه دیپلماسی کشور و وزارت خارجه است. چنانچه در جدول ذیل نشان داده میشود، درصد کمی از کارگزاران سیاست خارجی جمهوری اسلام افغانستان دارای درجه تحصیلی دکتر و ماستر هستند.

جدول شماره ۵، کارگزاران سیاست خارجی افغانستان

شماره	درجه تحصیلی	تعداد	فیصدی
۱	دکترا	۳۱	۳/۵۶٪
۲	ماستر	۱۱۷	۱۳/۴۴٪
۳	لیسانس	۵۴۸	۶۲/۹۸٪
۴	بکلوریا	۱۴۳	۱۶/۴۳٪
۵	نامعلوم	۳۱	۳/۵۶٪
مجموع کارمندان ۸۷۰			۱۰۰٪

دومین پیامد بی اعتمادی سیاسی جلوگیری از تشکیل تیم دلسوز و صادق و اجراءات غیر قانونی در وزارت خارجه است. بی اعتمادی سیاسی سبب میشود تا بجای تیم کاری همفکر، تیم خانوادگی شکل بگیرد. موجودیت تیم درون قبیلوی در نبود تفکر و تخصص، وزارت خارجه را با فقدان پلان و برنامه رو برو ساخته و منافع ملی را به منافع خانوادگی و قومی تنزیل میدهد (سجادی، پیشین، ۵۶). اجراءات غیر قانونی و تصاحب سمت های دیپلماتیک از سوی افراد وابسته به سیاستمداران نیز از پیامدهای این رویکرد به اجرای سیاست خارجی است.

سومین پیامد منفی بی اعتمادی سیاسی تمرکزگرایی و انحصارگرایی در اجراءات است. در این نگاه، سیاستمدار نسب به همکاران خود اعتماد ندارد و بالای رفتار مجریان و

کارمندان وزارت خارجه محدودیت وضع می کند. رئیس جمهور یا وزیر خارجه اجراءات ضروری را در انحصار خویش و افراد وابسته به خود قرار میدهند و ابتکارات شخصی و مهارتهای زیر دستان را نا دیده می انگارند. چنین حالتی تمرکزگرایی در مدیریت و رهبری را بوجود میآورد و پروسه اجراءات را طولانی مدت میسازد. این وضعیت، امر آشکار در وزارت خارجه جمهوری اسلامی افغانستان بوده است.

۳-۴. ذهنیت نخبگان سیاسی و سیاست خارجی

مراد از نخبگاه سیاسی طبقه حاکم و کسانی است که به صورت رسمی رهبری سیاسی کشور را در سیاست داخلی و سیاست خارجی بر عهده داشته باشند. موسکا باورمند است که نخبگان سیاسی در واقع همان دارنگاه قدرت اند. هم چنین او عقیده دارد که نخبگان، زمانی می توانند به قدرت برسند که دارای یک ساز و ساخت باشند (گی روشه، ۱۳۹۱، ص ۱۱۷).

از مقایسه سیاست خارجی حامد کرزی و اشرف غنی، می توان دریافت که ذهنیت و تلقی هر دو رئیس جمهور از منافع ملی و اولویت بندی های اهداف ملی متفاوت بود. از نظر اشرف غنی توسعه اقتصادی بخش مهم بقا و موجودیت ملی افغانستان است. از همین روی توسعه اقتصادی محور اساسی سیاست خارجی حکومت وحدت ملی بود. اما در سیاست خارجی حامد کرزی، سیاست امنیت محور در اولویت سیاست خارجی قرار داشت. دیپلماسی کشور در زمان حکومت حامد کرزی بیش از هر چیز دیگر روی مسائل امنیتی و گسترش مناسبات بین المللی به منظور جلب همکاری های امنیتی متمرکز بود. محورهای تمایز در سیاست خارجی کرزی و غنی را می توان در اولویت بندی متفاوت اهداف سیاست خارجی و تعریف خاص از منافع ملی در نظر گرفت. برای حامد کرزی ابعاد سیاسی - امنیتی منافع ملی و برای اشرف غنی ابعاد اقتصادی منافع ملی مهم بوده است (سجادی، پیشین، ص ۴۳۰). ذهنیت و برداشت رؤسای جمهور کشور در افزایش و کاهش سطح مناسبات منطقه ای و بین المللی افغانستان تأثیرگذار است و ترجیحات ذهنی آنها اولویت های اهداف سیاست خارجی را مشخص می سازد.

گفته میشود فردگرایی در تصمیم گیری سیاست خارجی افغانستان بگونه ای است که در مسائل سیاست خارجی اصلاً اتفاق نظر وجود ندارد؛ تنها چیزی که اتفاق نظر در آن وجود دارد این است که در سیاست خارجی افغانستان پسا طالبان فرد تصمیم گیرنده در حوزه سیاست خارجی، رئیس جمهور بوده است. با توجه به این فرض، ویژگی های



فردی تصمیم گیرندگان سیاست خارجی افغانستان، تأثیر منفی بر سیاست خارجی کشور گذاشته و موجب اتخاذ تصمیم غیر عقلانی و ناکارآمدی سیاست خارجی در دوره های مختلف شده است.

با توجه به اینکه نظام سیاسی در افغانستان متمرکز است، نقش ذهنیت تصمیم گیرندگان و نخبگان سیاسی در تعیین مدیران اجرایی برجسته و پر رنگ است. نقش فرد حاکم در عزل و نصب افراد و کارگزاران اجرایی کشور تعیین کننده می باشد که در این صورت، از اصل تخصص گرایی و شایسته سالاری خبری نیست (صادقی، ۱۳۹۷). در زمان ریاست جمهوری حامد کرزی تلاشهای زیادی برای پالسی سازی در سیاست خارجی صورت گرفت. در واقع میتوان گفت سیاست خارجی در دروه کرزی بخش مهمی از گفتمان پالیسی بود. او با ذهنیت مثبت در راستایی شناسایی افغانستان به جهان، مسیر سیاست خارجی و اجراات در وزارت خارجه را جهت میداد و در مقایسه با اشرف غنی برای کارگزاران سیاست خارجی صلاحیت بیشتری قائل بود. در دوران اشرف غنی وزارت خارجه کاملاً به حاشیه رانده شد. او با روحیه تمرکزگرایی و ذهنیت فردگرایی در مدیریت و رهبری، برای مجریان سیاست خارجی هیچ صلاحیت اجرائی قائل نبود. صرفاً با برخی از سفیرها که وابسته به تیم خودش بودند، به صورت فردی کار می کرد. او حتی به وزیر خارجه، اجازه شرکت در برخی از کنفرانسهای بین المللی را نمی داد. اشرف غنی، حمدالله محیب را که شخص مورد اعتماد او بود در برخی از کنفرانسها به نمایندگی از افغانستان روان میکرد. این اقدام اشرف غنی نشان دهنده انحصارگرایی او در اجراات سیاست خارجی است.

۴-۴. سیاست جنسیتی و سیاست خارجی

در فرهنگ سنتی افغانستان، مردان در جایگاه فرادست و زنان در موقعیت فرودست قرار دارند. تلقی خاص از ارزشهای دینی و نهادینه بودن تفکر قبیلوی در افغانستان، سبب برجسته شدن نقش اجتماعی مردان نسب به زنان شده است. فهم دینی بسیاری از مردم افغانستان، مردان را بعنوان تأمین کننده نفقه بر زنان برتری میدهد. در این تفکر، زنان مسئول انجام کارهای خانه هستند. در فرهنگ افغانی انتظار کلی از زنان این است که تنها به امور مربوط به خانه رسیدگی نمایند و در امور اجتماع که رسیدگی به آن وظیفه مردان است، نباید دخالت کنند. با اینکه میان روایت دینی از نقش زن در اجتماع و نگاه فرهنگ افغانی به زن تناقضاتی وجود دارد، اما دین در افغانستان، نقش بسیار جدی در

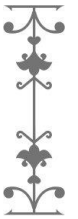


تقسیم کار مبتنی بر جنسیت ایفا می کند. در افغانستان حتی خود زنان باورمند به برتر بودن مرد نسبت به زنان اند. بزرگسالان نسبت به جوانان بیشتر معیارهای فوق را می پذیرند (چاوز و موسوی، ۱۳۹۴، ص ۴۴).

زنان یکی از نیروهای اجتماعی تأثیرگذار در نظام اجتماعی و سیاسی جوامع هستند و چگونگی مشارکت سیاسی آن ها در توسعه سیاسی کشورها مهم و اثرگذار است. همچنین زنان به عنوان بخش مهمی از پیکر اجتماع، حامل بار سنگین مسئولیتهای خانوادگی و اجتماعی هستند (بصیری نیا، ۱۴۰۱).

یکی از مسائلی که پس از تحولات ۱۱ سپتامبر و کنفرانس بن، در سیاست افغانستان مطرح شد مسئله زنان و مشارکت آنان در تصمیم گیری سیاسی بود. فرض بر این بود که زنان نیم پیکر جامعه افغانستان را تشکیل می دهند؛ بنابراین هم چون مردان باید در سرنوشت خود و کشورشان سهیم شوند. روند بهبود وضعیت زنان و همین طور رشد آنها هم از سوی جامعه جهانی حمایت می شد و هم حکومت افغانستان در راستای تقویت زنان کار می کرد. بگونه ای زنان افغانستان در ساختارهای مهم دولتی مثل سیستم قضایی، پارلمان، مجلس سنا، وزارت خانه ها و هم طور شوراهای ولایتی مشغول کار شدند. علی رغم برنامه های که در راستای برجسته ساختن نقش زنان در افغانستان صورت گرفت، باز هم این سیاست ها نتوانست وضعیت زنان را بهبود بخشد و هنوز هم زنان افغانستان با مشکلات و چالش های بی شمار دست و پنجه نرم می کنند (نجفی و اسلامی، ۱۳۹۸).

در سیاست خارجی نیز نگاه مردانه حاکم است و زنان از آن روی که در دستگاه تصمیم گیری سیاست خارجی دارای جایگاه نمی باشند، نمی تواند منافع ملی را با توجه به خواسته های خود تعریف کنند. در حاشیه قرار گرفتن زنان در سیاست خارجی افغانستان، سبب می شود تا جهت گیری سیاست خارجی با نگاه مردانه و رویکرد زن ستیزانه به پیش برود. این وضعیت از یک طرف بر نوع تعاملات جهانی افغانستان تأثیر منفی می گذارد و از سوی دیگر موجب می شود تا از ظرفیت و قابلیت های آن عده از زنان که در حوزه سیاست خارجی و روابط بین الملل تحصیل کرده اند، استفاده نشود. تقویت نقش زنان در سیاست خارجی و استخدام آنها در وزارت خارجه نیز یکی از برنامه های حکومت جمهوری بود. زیر نام تقویت زنان ده ها کنفرانس برگزار شد و در راستای تشکیل "انجمن زنان دیپلمات افغانستان" و فرصت سازی برای ورد زنان به



دستگاه دیپلماسی کشور اقدامات چندی صورت گرفت. اما باید گفته شود که ترکیب جنسیتی کارگزاران سیاست خارجی حکومت وحدت ملی، متفاوت از سیاستهای اعلامی حکومت وحدت ملی بود. بر خلاف شعارها و وعده های که در ایجاد توازن جنسیتی و فراهم نمودن زمینه حضور زنان در ادارات دولتی و دستگاه سیاست خارجی داده شده بود، در ترکیب سفرای افغانستان فقط هفت فیصد زن بود و دو فیصد آن را مردان تشکیل میدهند (سجادی، پیشین، ص ۲۲۲).

جدول شماره ۶، ترکیب جنسیتی سفرای حکومت وحدت ملی را نشان میدهد.

شماره	جنسیت	تعداد	فیصدی
۱	مرد	۳۹	٪ ۹۲/۸۵
۲	زن	۳	٪ ۷/۱۴
مجموع ۴۲ نفر			٪ ۱۰۰

این جدول نشان میدهد که در ترکیب جنسیتی کارگزاران سیاست خارجی افغانستان، تعداد زنان در مقایسه با مردان رقم بسیار ناچیزی است. این امر، سبب میشود تا مردان همچنان مجریان اصلی دستگاه دیپلماسی کشور باشند.

۵. نتیجه گیری و پیشنهادات

از آنچه در این زمینه تذکر رفت تفهیم میگردد که ویژگی های فرهنگ سیاسی سنتی در افغانستان سیاست خارجی این کشور را در ابعاد مختلف تحت تأثیر قرار داده و ناکارآمدی دستگاه سیاست خارجی را در پی داشته است؛ بنابراین برای عبور از وضعیت موجود راهکارهای ذیل پیشنهاد می گردد:

۱. چنانچه گفته شد قوم گرایی در فرهنگ سیاسی افغانستان ریشه دارد. قوم گرایی آفتی است که نه تنها در سیاست خارجی کشور نقش منفی دارد؛ بلکه ریشه ها وفاق ملی و وحدت ملی را می خشکاند. بنابراین برای عبور از قومگرایی لجام گسیخته، باید از یک طرف استراتژی سیاست فرهنگی تدوین شود و برنامه های توسعه فرهنگی که زمینه پذیرش و احترام به هویت های فرهنگی را فراهم نماید، روی دست گرفته شود و از طرف دیگر اقدامات لازم مبنی بر غیر متمرکز ساختن نظام سیاسی صورت گیرد، تا



خرده هویت ها و قومیت‌های دیگر در حوزه های تحت نفوذ خویش بتوانند سیاست مورد نظر خود را اعمال کنند.

۲. کمکش میان نخبگان سیاسی دارای صبغه قومی است. رهبران قومی ماهیت قدرت را با توجه منافع قبیله‌ای می‌فهمند. از همین خاطر بی‌اعتمادی بین سیاستمداران افغانستان همواره برجسته بوده است. برای نهادینه ساختن اعتماد سیاسی نیاز است که منافع ملی افغانستان با در نظر داشت منافع عموم مردم، قومیتها و جریانها سیاسی تدوین و تعریف شود و نیز در اعمال قدرت سیاسی، اصل شهروند گرایی بجای رهبرگرایی قومی لحاظ شود.

۳. همانطور که گفته شد فردگرایی و اعمال ذهنیت خودی یکی از ویژگی‌های رهبران سیاسی و تصمیم‌گیرندگان در سیاست خارجی افغانستان است، برای گذار از این وضعیت، باید محدودیت‌های قانونی برای تصمیم‌گیرندگان و مجریان سیاست خارجی وضع شود و نهادهای تصمیم‌گیرنده تقویت یابد. و نیز مشارکت سیاسی شهروندان و جریانهای سیاسی در سطح گسترده به رسمیت شناخته شود.

۴. زن ستیزی و اعمال سیاست مردانه از ویژگی‌های برجسته فرهنگ سیاسی سنتی افغانستان می‌باشد. از آن جهت که برتری مرد بر زن از یک طرف دارای صبغه دینی-شرعی است و از سوی دیگر ریشه در ساختارهای جامعه سنتی افغانستان دارد؛ نیاز است زمینه‌های فهم درست و عقلانی از آموزه دینی فراهم شود و همچنین زنان همچون مردان بعنوان قشر تأثیرگذار اجتماعی به رسمیت شناخته شوند.



منابع

۱. اونیل، پاتریک، (۱۳۹۴)، مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه: سعید میرترابی، تهران، نشر قوس.
۲. اندیشمند، محمد اکرم، (۱۳۹۲)، ریشه های بحران سیاسی افغانستان، کابل، انشارات امیری.
۳. آشتیانی، علی فنجی، (۱۳۸۱)، روان شناسی سیاسی، تهران، بعث.
۴. اسلامی، روح الله و خدیجه نجفی، چرخه و مبانی سیستمی سیاست‌گذاری امور زنان در افغانستان ۲۰۰۱.
۵. بزی، دکتر خدارحم، (۱۳۸۶)، تأملی بر فرهنگ و اثرگذاری آن در توسعه، فصل‌نامه چشم انداز جغرافیایی، بهار و تابستان، دوره ۲، شماره ۴.
۶. بصیری نیا، علی، (۱۴۰۱)، شناسایی و رتبه بندی عوامل سیاسی و اجتماعی مؤثر بر مشارکت سیاسی زنان افغان، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات.
۷. جعفری، محمدموسی، (۱۳۹۶)، تحلیل سیاست خارجی دوران ریاست جمهوری کرزی، فصلنامه کاتب، سال ۴، شماره ۶.
۸. چونا آر، اچاوز، (۱۳۹۴)، سوی دیگر نابرابری جنسیتی؛ مردان و خصوصیات مردانگی در افغانستان، ترجمه، سید مهدی موسوی، واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان و کمیته سویدن برای افغانستان.
۹. دورژه، وریس، (۱۳۸۷)، بایسته‌های جامعه شناسی سیاسی، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، نشر میزان.
۱۰. دزاد، عبدالمنان، (۲۰۲۰)، جایگاه منافع ملی در دولت‌های مدرن با تأکید بر افغانستان، مجله بین‌المللی مطالعات پیشرفته.
۱۱. سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۹۷)، سیاست خارجی افغانستان، کابل، نشر واژه.
۱۲. شریفی، علی‌رضا، (۱۳۹۵)، اصول روابط بین‌الملل، کابل، گوهرشاد.
۱۳. صادقی، محمد موسی، (۱۳۹۷)، فرهنگ سیاسی نخبگان و مشارکت سیاسی در افغانستان، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه خاتم النبیین، سال سوم، شماره ۸.
۱۴. عالم، عبدالرحمن، (۱۳۹۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
۱۵. عارفی، محمد اکرم و رویینه حمیدی، (۱۳۹۷)، نقش فرهنگ سیاسی در مشارکت سیاسی افغانستان، فصل‌نامه کاتب، سال پنجم، شماره ۱۱.
۱۶. عرفان، داود، (۱۳۹۹)، تأملاتی پیرامون فرهنگ سیاسی افغانستان، کابل، انستیتوت مصالعات استراتژیک افغانستان.
۱۷. عارفی، مهدی، (۱۳۹۹)، شاخص‌های تصمیمات غیر عقلانی در سیاست خارجی افغانستان، فصلنامه نگاه معاصر، شماره ۷ و ۸.
۱۸. قرضوای، یوسف، (۱۳۹۴)، باید و نباید‌های دین و سیاست، ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، تهران، نشر احسان.
۱۹. قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۳)، سیاست شناسی: مبانی علم سیاست، تهران، سمت، ۱۳۹۳.
۲۰. قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۲)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران، سمت.
۲۱. کوئن، بروس، (۱۳۷۲)، مبانی جامعه شناسی، ترجمه: غلام عباس توسلی، تهران، سمت.
۲۲. گی‌روشه، (۱۳۹۱)، تغییرات اجتماعی، ترجمه: منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
۲۳. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۹۶)، آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری خارجی: مبانی نظری، فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۳، شماره.
۲۴. یوسفی، بهرام و حمدیه‌کی، (۱۳۹۴) بررسی رهیافت‌های مختلف فرهنگ سیاسی، مرکز همایش صدا و سیما.
۲۵. یزدان‌فام، محمود، (۱۳۸۷)، مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره ۲.





سال چهارم شماره هفتم خزان ۱۴۰۲



۲۸



دلایل اقتصادی حمایت های چین از طالبان

سید امان الله حسینی

چکیده:

طالبان سرانجام پس از بیست سال جنگ و مبارزه توانست نظام جمهوری را ساقط کرده و خود به قدرت برسند مساله تحقیق این است که چه عواملی در سقوط نظام جمهوری و پیروزی طالبان نقش داشته است. مطابق فرضیه تحقیق یکی از عواملی که در پیروزی طالبان نقش داشته است، حمایت های کشورهای منطقه از جمله کشور چین از طالبان است. حمایت های چین از طالبان انگیزه های متفاوتی داشته است. فرصت های سرمایه گذاری چین در افغانستان، استخراج معادن افغانستان از سوی چین، بحث یک کمربند و یک جاده و دسترسی به بازار افغانستان برای صدور کالاهای ارزان قیمت چین به افغانستان از مهمترین عواملی است که چین از طالبان حمایت کرده است. اما نتیجه این حمایت ها سبب شده است که نظام سیاسی جمهوری سقوط نماید و طالبان قدرت را در کشور به دست گیرد.

واژگان کلیدی: طالبان، حقوق بشر، دولت فراگیر، جنگ تجاری، یک کمربند یک جاده.

مقدمه: طرح تحقیق.

۱. بیان مساله تحقیق:

یکی از عواملی که در سقوط نظام جمهوری و در عین حال پیروزی طالبان نقش داشته است، حمایت‌های کشورهای منطقه ای از جمله چین می باشد. کشورهای منطقه و از جمله چین به دلیل اختلافات کلان و ایدئولوژیکی که با کشورهای غربی از جمله ایالات متحده آمریکا دارد همواره سعی کرده اند در مسایل افغانستان به منافع منطقه ای آمریکا و کشورهای همسو با آمریکا ضربه بزنند. چین اما به دلایل زیادی از گروه طالبان حمایت کرده است یکی از این دلایل، دلیل اقتصادی است که چین به لحاظ اقتصادی سعی کرده است از طالبان حمایت نماید حال بحث این است که چین به چه دلایلی اقتصادی از طالبان حمایت کرده است؟ به عبارت دیگر حمایت های چین از طالبان در برابر آمریکا از چه دلایل اقتصادی برخوردار بوده است. چه عوامل از نظر اقتصادی سبب شده است که چین از طالبان حمایت های اقتصادی نماید. حمایت چین از طالبان منافع اقتصادی ذیل را در پی داشت و این سبب شد که چین در تقابل با آمریکا از منافع طالبان حمایت نماید.

به لحاظ اقتصادی، چین سعی می کند «بازار بزرگ سرمایه گذاری» در افغانستان را از دست ندهد، منابع و کانه‌های که در افغانستان وجود دارد برای توسعه طلبی های چین بسیار مهم به نظر می رسد از جمله معدن میس عینک و معدن آهن حاجیگگ. چین در بازسازی افغانستان می تواند نقش بسیار مهمی را انجام دهد و چین در افغانستان صادراتی زیادی را دارد که افغانستان به یک بازار بزرگی از محصولات چینی تبدیل کرده است این عوامل سبب می گردد که چین از به قدرت رسیدن طالبان حمایت نماید و برای پیروزی این گروه در افغانستان تلاش های زیادی را انجام دهد: «مواد معدنی کمیاب که بخش های کلیدی برخی تکنولوژی های پیشرفته نظیر تلفن های آیفون و سیستم های هدایت کننده موشک ها را تشکیل می دهند بر اساس برآوردهای دولت قبلی افغانستان در این کشور ذخیره ای معدنی به ارزش یک تریلیون تا سه تریلیون دلار در سال ۲۰۲۰ داشته اند. طالبان روز جمعه گفت، در افغانستان "معدن غنی مس وجود دارد که به لطف چینی ها می توانند به حالت عملیاتی بازگشته و مدرنیزه شوند. علاوه بر آن چین مسیر دستیابی ما به بازارهای سراسر جهان است». این عوامل سبب می گردد که در کل چین به دنبال تاثیر گذاری در افغانستان باشد مساله ای که در این تحقیق



وجود دارد این است که حمایت های چین از طالبان از نظر اقتصادی دارای چه اهدافی بوده است. به عبارت دیگر تحقیق سعی دارد دلایل اقتصادی حمایت های چین از گروه طالبان را مورد بررسی قرار دهد که سرانجام موجب سقوط نظام جمهوری می گردد.

۲. سوال اصلی تحقیق:

این تحقیق به دنبال پاسخ دادن به این سوال اصلی است که چه دلایلی از نظر اقتصادی سبب شده است که دولت چین از گروه طالبان در مقابل آمریکا حمایت نماید که سرانجام موجب سقوط نظام جمهوری گردیده است.

۳. فرضیه تحقیق:

به نظر می رسد که حمایت های چین از گروه طالبان در قبال آمریکا و کشورهای همسو، ریشه در عواملی چون: سرمایه گذاری چین در افغانستان؛ استخراج معادن افغانستان؛ تامین امنیت یک کمر بند یک جاده؛ جنگ تجاری آمریکا و چین و روابط تجاری با افغانستان؛ دارد. به صورت کلی حمایت های چین از طالبان چند دلیل مهم اقتصادی دارد که سبب شده است چین از طالبان در برابر حضور آمریکا و جامعه جهانی حمایت نماید و همین حمایت ها سبب گردیده است که نظام جمهوری سقوط نماید.

۵. پیشینه تحقیق:

در این مورد به صورت کلی و پراکنده تحقیقات زیادی شده است که این تحقیق هم از آن استفاده برده است اما تحقیقی که با این عنوان باشد و صرفا عوامل و مولفه های اقتصادی حمایت های چین از طالبان را مورد بررسی قرار داده باشد هنوز کار نشده است به همین خاطر این تحقیق هم با مشکلات و چالشهای از جمله کمبود منابع و الگوهای قبلی مواجه است و هم این تحقیق به دلیل نو بودن، دارای نوآوری هم می باشد. با این وجود برخی از مطالبی وجود دارد که بخشهای از این تحقیق را پوشش می دهد و می تواند در تدوین و نگارش این تحقیق مورد استفاده قرار گیرد:

یکی از نوشته های که در سایت ها اگرچه به صورت غیر تحقیقی وجود دارد؛ تحت عنوان: «وزارت خارجه: هدف چین از دعوت طالبان حمایت از گفت وگوهای صلح و توافق سیاسی است» که در سایت اطلاعات روز، در تاریخ ۱۴۰۰/۵/۱۶. به نشر رسیده است. این تحقیق درست روزهای قبل از سقوط نظام جمهوری به نشر رسیده است اما به خوبی به دلایل حمایت های چین از طالبان اشاره می کند که ظاهرا چین با اهداف

سیاسی از طالبان دعوت می نماید اما پشت پرده ی پروژه صلح افغانستان که از سوی کشورهای خارجی و منطقه در جریان بود، اهداف اقتصادی به عنوان اهداف اساسی دنبال می شد.

در نوشته ای دیگر تحت عنوان: «اعلام حمایت بی قید و شرط از طالبان توسط چین هم زمان با از بین رفتن آزادی های مردم افغانستان» بازهم در روزهای پس از سقوط نظام جمهوری و در سایت المشارق و خبرگزاری فرانسه، ۲۴/۹/۲۰۲۱. به نشر رسید. در این نوشتار نویسندگان سعی کرده است به مخاطب های خود بگوید که چین از حضور طالبان در افغانستان اعلام حمایت می کند و او زمان گمانه زنی ها این بود که چین اولین کشوری خواهد که نظام سیاسی طالبان در افغانستان را به رسمیت خواهد شناخت.

هم چنین در نوشته ای دیگری، چین همواره کوشیده است جانب افغانستان و نظام سیاسی امارت را وادار نماید که در افغانستان باید تصویر مثبت از خود ایجاد نماید تا زمینه مشروعیت نظام سیاسی طالبان در افغانستان فراهم گردد. در سایت یورو نیوز تحت عنوان: «سفر هیئتی از رهبران طالبان به چین؛ پکن: طالبان تصویر مثبت ایجاد کنند» این مطلب به نشر رسید. در نوشته ای دیگری روزنامه ایندپندنت تحت عنوان: «طالبان به یکی از متحدان چین در آسیای میانه تبدیل می شود؟» در تاریخ ۲۴/۴/۱۴۰۰. این مطلب را به نشر سپرد که همه همه به نحوی از حمایت های چین از طالبان حکایت دارد که این حمایت ها از نظر اقتصادی خود به مواردی قابل تجزیه و تحلیل می باشد.

۶. هدف و ضرورت تحقیق:

این تحقیق به دنبال این است که به عوامل و مولفه های اشاره نماید که از نظر اقتصادی باعث شده است چین از طالبان حمایت نماید. حمایت های چین از طالبان عوامل مختلف و دلایل متفاوتی را دارد اما در این میان دلایل اقتصادی حمایت های چین از طالبان سبب گردیده است که نظام سیاسی جمهوری در افغانستان سقوط نماید. پس هدف اصلی کشف متغیرهای مستقلی است که باعث تاثیراتی در عرصه نظام سیاسی گردیده است که در اصل پایان نامه این تحقیق مورد توجه قرار گرفته است.

اما ضرورت انجام این تحقیق در این برهه ای از تاریخ سیاسی افغانستان شاید مواردی متعددی باشد. افغانستان در شرایط امروزی با توجه به حضور نظام سیاسی جدید باید به سمت ثبات سیاسی حرکت کند که این تحقیق می تواند نشان دهد که عوامل پشت پرده ی زیادی در حمایت های کشورهای بیرونی از یک جانب منازعه در



افغانستان وجود دارد. نظام سیاسی فعلی باید متوجه این مهم باشد که در صورتی که یک رویکرد جامعه در حکومت داری ایجاد نگردد، احتمال این وجود دارد که کشورهای منطقه ای و یا فرامنطقه ای از ناراضیاتی ها به نفع خود بهره برداری نماید.

۷. سازمان دهی تحقیق:

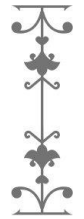
این تحقیق در یک مقدمه شامل طرح کلی تحقیق و هشت عنوانی است که به دلایل حمایت های چین از گروه طالبان می پردازد.

دلایل اقتصادی حمایت چین از طالبان

۱. چین و سرمایه گذاری در افغانستان:

یکی از نقش های که چین در افغانستان می تواند داشته باشد، سرمایه گذاری این کشور در مورد بازسازی افغانستان و سرمایه گذاری در بخش های توسعه ای افغانستان می باشد: همکاری چین و طالبان در عرصه های مختلف در قالب نظریه همگرایی قابل تحلیل است. هم چین و طالبان و هم چین و پاکستان در این زمینه به سمت همگرایی حرکت کرده اند: «همگرایی سیاسی فرایندی است که طی آن واحدهای سیاسی به طور داوطلبانه از اعمال اقتدار تام خویش برای رسیدن به هدفهای مشترک صرف نظر کرده از یک قدرت فوق ملی پیروی می کنند اما نظریه پردازان همگرایی بر سر تعریف دقیق این واژه توافق کامل بایکدیگر ندارند». (قوم، ۱۳۸۴، ص ۲۴۶). به عبارت دیگر: «همگرایی فرایندی است که طی آن افراد و اعضای یک واحد اجتماعی یا سیاسی به طور داوطلبانه از اعمال اقتدار کامل خود صرف نظر می کند تا در پرتو آن بتوانند به اهداف مشترکی برسند. در مقابل واگرایی عبارت است از این که اعضای یک واحد سیاسی یا اجتماعی نسبت به قبول اقتدار برتر خارج از چارچوب خود امتناع ورزند و به تبع، از منافی که از این رهگذر به دست می آید چشم پوشی می کنند». (سایت همگرایی، ۱۳۸۹ / ۷ / ۲۴).

با توجه به این همکاری در عرصه های مختلف است که چین و طالبان سعی می کنند ارتباط خود را حفظ نمایند: «خانم هوآ با تاکید بر «حفظ ارتباط» بین چین و طالبان، افزود: «طالبان افغانستان بارها گفته اند که امیدوار به داشتن روابط خوب با چین هستند و خواهان مشارکت چین در بازسازی و توسعه افغانستان. آن ها همچنین گفته اند به هیچ نیروی خارجی اجازه استفاده از سرزمین افغانستان برای کارهایی که چین را به خطر



می‌لن‌دازد، نمی‌دهند. ما از این گفته‌ها استقبال می‌کنیم». (پکن و طالبان، ۲۵ / ۴ / ۱۴۰۰، ایندیندیت، ص ۲۵) چین نقش مهمی در بازسازی افغانستان دارد.

چین اگرچه از ناحیه امارت اسلامی ممکن است نگران به نظر برسد اما در زمینه سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف نسبت به افغانستان امیدوار است. چین ممکن است سرمایه‌گذاری‌های خود در افغانستان را از طریق پاکستان انجام دهد: «هنوز معلوم نیست جمهوری خلق چین واقعا «امارت اسلامی» طالبان در کابل را به رسمیت بشناسد، یا به فعالیت‌هایی غیررسمی مثل سرمایه‌گذاری در مواردی همچون ساخت مسکن و زیرساخت در آن کشور اقدام کند. چین از نزدیک‌ترین متحدان پاکستان است که سابقه حمایت از طالبان را دارد و بار پیش که طالبان حکومتی با عنوان «امارت اسلامی» در کابل برقرار کرده بود، یکی از تنها دو کشوری بود که همراه با امارات متحده عربی، آن حکومت را به رسمیت می‌شناخت. مقامات هندوستان گفته‌اند انتظار دارند چین سرمایه‌گذاری‌های خود در افغانستان را از طریق پاکستان انجام دهد». (همان، ص ۲۹).

به عبارتی مطابق نظریه‌های علمی در مورد سیاست، «از دیدگاه واقع‌گرایان، امنیت به عنوان یکی از مشتقات قدرت تلقی می‌شود». (باری بوزان، ۱۳۹۰، ص ۱۴). امنیت چین به شدت بستگی به امنیت اقتصادی اش دارد و امنیت اقتصادی زمانی برای دولت چین فراهم است که در عرصه سرمایه‌گذاری در کشورهای بیرون از چین از جمله در افغانستان بتواند اقدام کند. به همین خاطر است که چین در دوره جمهوری هم‌روی سرمایه‌گذاری در افغانستان تلاش‌های زیادی کرده بود. قرارداد میس عینک در زمان حکومت جمهوری به امضا رسیده بود اما به دلایل ناامنی و مشکلات دولت افغانستان این کار متوقف شده بود حالا چین می‌خواهد در زمان طالبان این طرح نا تمام خویش را به انجام برساند: «اکنون وزارت خارجه گفته است که جمهوری اسلامی افغانستان انتظار دارد تا دولت چین در راستای تقویت اجماع منطقه‌ای و اعمال فشارهای بین‌المللی بر طالبان در جهت قطع خشونت‌ها، برقراری آتش‌بس، تأمین صلح و ختم حضور تروریستان خارجی در افغانستان، نقش ارزنده‌ی خود را ایفا کند. این درحالی است که روز گذشته یک هیأت بلندرتبه‌ی نه‌نفری طالبان به ریاست ملا برادر به چین رفته است. این هیأت با وزیر خارجه، معاون وزیر خارجه و نماینده‌ی ویژه‌ی چین برای افغانستان دیدار کرده است. محمدنعیم، سخنگوی دفتر سیاسی طالبان در قطر در رشته‌توییتی گفته است که در این دیدارها در مورد مسائل سیاسی، اقتصادی و امنیتی



مربوط به افغانستان و چین، اوضاع کنونی افغانستان و روند صلح بحث و گفت‌وگو شده است». (اطلاعات روز، ۶ / ۵ / ۱۴۰۰)

۲. چین، از همکاری اقتصادی تا مشروعیت دهی به طالبان:

«از سال ۱۹۴۵ ایده امنیت اقتصادی جایگاه والایی در دستور کار سیاسی یافته است در غرب از حکومت‌ها خواسته می‌شود که برای مردم خد امنیت اقتصادی ایجاد کنند و دولت نیز همین هدف را دنبال می‌کند». (بوزان، پیشین، ص ۲۶۳). حال کشوری مثل چین به غیر از اینکه برای طالبان سرمایه‌های کلانی را فراهم می‌نماید اما در سازمان ملل متحد سپری قوی برای طالبان نیز خواهد بود. به میزانی که کشورهای با طالبان وارد معامله و گفتگو می‌شدند مشروعیت بین‌المللی نظام سیاسی جمهوری کاهش پیدا می‌کرد. چین یکی از این کشورها بود که به سمت کاهش مشروعیت برای نظام جمهوری و افزایش مشروعیت برای طالبان بود اما همه این موارد در قالب سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی انجام می‌شد: «به گفته برخی کارشناسان، برای طالبان که هوای تصرف کامل قدرت در افغانستان و داشتن مشروعیت بین‌المللی را در سر می‌پروراند، چین منبع بزرگ جلب سرمایه‌گذاری و حمایت اقتصادی-سیاسی است. به گفته نیشانک متوانی، افغانستان شناس مستقر در استرالیا "طالبان با جلب حمایت بیچینگ، سپر دیپلماتیک را در شورای امنیت سازمان ملل متحد به دست خواهند آورد... مهم است به خاطر داشته باشیم، زمانیکه کشورهای دیگر درهای شان را گشوده و با طالبان وارد تعامل می‌شوند، این اقدام مشروعیت حکومت افغانستان را کاسته و طالبان را به عنوان حکومت منتظر آینده معرفی می‌کند". پس از آغاز روند خروج قوای خارجی از افغانستان در ماه می سال روان، حملات طالبان در سرتاسر افغانستان شدت یافته است و به گفته مقام‌های وزارت دفاع ایالات متحده، آن گروه اکنون کنترل مراکز نصف ولسوالی‌های افغانستان را در دست دارد». (خبرگزاری صدای آمریکا، ۶ / ۵ / ۱۴۰۰).

۳. چین و طالبان و استخراج معادن افغانستان:

چین در سیاست خارجی خود همواره سعی کرده است که امنیتی فکر کند و امنیت را هم در سطح فردی و هم در سطح کلانتر در عرصه اقتصادی برای مردمش فراهم کند: «در سطح فردی امنیت اقتصادی به میزان دسترسی انسان به ضروریات زیستی (غذا، آب، پناه و آموزش) مربوط است. در سطح بالاتر ایده امنیت اقتصادی با دامنه وسیعی از بحث‌های بسیار سیاسی در باره اشتغال، توزیع درآمد و رفاه مرتبط است». (بوزان، پیشین، ص ۲۶۶).

چین به غیر از سرمایه گذاری های عمومی و کلانی که در افغانستان انجام می دهد یکی از کشورهای است که قراردادهای بزرگ استخراج معادن افغانستان را دارد. میس عینک یکی از این معادن است که قرارداد استخراج آن به چین سپرده شده است. طالبان هم که تازه به دوران رسیده هاست نیاز شدید به منابع اقتصادی دارند و در همین مسیر است که چین هم خواسته های سیاسی و اقتصادی خودش بر طالبان را تحمیل می نماید. سکوت و چشم پوشی در برابر مسلمانان سیک کیانگ یکی از این خواسته های است که چین بر افغانستان تحمیل کرده است. اصولاً می توانیم بگوییم که هم چین و هم طالبان به شدت عملگراند که هیچ اصولی ثابتی شاید نداشته باشند به گونه که طالبان به صورت واضح اعلام کرده است که هرکس معادن ما را استخراج نماید ما با آنها کار خواهیم کرد هرکشور و با هر نوع گرایشی که باشد: «طالبان که خود را مدافع اسلام نشان می دهند، به نظر می رسد که حاضرند کشتار و بردگی مسلمانان را -- در ازای دریافت بهایی مناسب -- نادیده بگیرند. سهیل شاهین، سخنگوی طالبان، تیر ماه گذشته به خبرگزاری فرانسه گفت که این شورشیان می خواهند «روابط خوبی با همه کشورهای جهان داشته باشند. او گفت: «اگر هر کشوری بخواهد معادن ما را کشف کند، ما از آنها استقبال می کنیم. ما فرصت های خوبی را برای سرمایه گذاری فراهم خواهیم کرد» (المشارق و خبرگزاری فرانسه، ۲۴ / ۹ / ۲۰۲۱، ص ۵۹).

میس عینک یکی از معادن مهم افغانستان و منطقه است که در اختیار دولت چین قرار دارد و طالبان می خواهد با استخراج آن وابستگی خودشان به کمک های کشورهای همسایه را کاهش بدهد: «چین هم اکنون اجازه بلندمدت معدن بزرگ مس عینک در افغانستان را دارد که هنوز آن را توسعه نداده است. و همچنین منافی مهمی در توسعه ذخایر نفت و مواد معدنی دارد. به علاوه اینکه در حال حاضر نیز چین بر اهمیت ابتکار عمل کمربند و جاده خود تأکید می کند. پروژه ای بزرگی که نزدیک به ۱ تریلیون دالر هزینه کرده و موسوم به کریدور اقتصادی چین - پاکستان است و از آن طریق تقریباً ۷۰ کشور را متصل می کند. پکن معتقد است که این طرح می تواند توسعه افغانستان را به دنبال داشته باشد و در نتیجه ثبات این کشور را تقویت کند. به طور مثال، از نظر چینی ها اتصال این کشور به دریا از طریق پاکستان می تواند بسیار مفید باشد. اما افراط گرایی و خشونت های مهار نشده در افغانستان و بی ثباتی سیاسی می تواند آن را به خطر اندازد. بنابراین درصدد رفع چالش های موجود فراراه این اهداف خود هست،



حتی اگر مذاکره با طالبان بعنوان مخالفان سیاسی دولت افغانستان باشد». (دیپلماسی ایرانی، ۱۷/۶/۱۴۰۰).

اما در این میان چین امیدواری خویش را ابراز می نماید که طالبان بتوانند روی پروژه صلح تمرکز کند همگرایی و وحدت و همدلی بین مردم افغانستان را به وجود آورد. هم طالبان و هم چین بتوانند در بازسازی افغانستان نقش مهمی داشته باشند: «وزیر امور خارجه چین گفت: «طالبان یک نیروی اصلی نظامی و سیاسی در افغانستان است و انتظار می رود که در روند صلح، سازش و بازسازی نقش مهمی داشته باشند. آقای وانگ گفت که چین امیدوار است طالبان منافع ملت و مردم را در اولویت قرار دهند و بر مذاکرات صلح تمرکز و اهداف صلح را تعیین کنند. وی تاکید کرد که امیدوار است طالبان یک تصویر مثبت ایجاد و برای وحدت بین همه گروه های قومی و جناح ها تلاش کنند». (یورونیوز، ۲۸/۷/۲۰۲۱)

چین و طالبان از همان اوایل سعی داشتند این پیوند را به وجود آورند و از جمله توافق مصلحتی در مورد مسلمانان چین بود که طالبان از آن به راحتی چشم پوشی می کردند. همه این ها به این خاطر صورت می گیرد که طالبان بتوانند سرمایه ی چینی در افغانستان را جذب نمایند: «سی ان ان در گزارشی به همکاری احتمالی قریب الوقوع طالبان با حزب کمونیست حاکم در چین پرداخته و نوشته است با وجود تفاوت های دو طرف شاید چنین رابطه ای قابل تصور نباشد، اما در صورت به قدرت رسیدن طالبان، دست کم به طور موقت برقرار خواهد شد. در حالی که دولت چین بیش از یک میلیون مسلمان را بازداشت و به اردوگاه های کار اجباری فرستاده، طالبان یکی از تندروترین گروه های شبه نظامی اسلام گرای جهان است. پس از آغاز خروج نیروهای نظامی آمریکایی از افغانستان، طالبان در این کشور مناطق بیشتری را تحت کنترل خود در آورده است». (ایندپیندنت فارسی، ۲۴/۴/۱۴۰۰).

طالبان که گروه تندرو معرفی شده بود و هست، در گذشته حامی جدایی طلبان ایغوری بود که از مبارزات این گروه علیه دولت چین مرکزی حمایت می کرد ولی اکنون در برابر این خواسته ها به دلیل سرمایه گذاری چین در افغانستان، سکوت کرده و آن را یک مسله داخلی چین می داند که مردم و دولت چین می تواند در مورد آن تصمیم بگیرد: «به گزارش سی ان ان، طالبان چنان به سرعت کنترل بخش های مختلف کشور را از دست نیروهای امنیتی افغان خارج کرده اند که بسیاری را حیرت زده کرده و نگرانی هایی در مورد



سقوط کابل و افتادن کنترل کامل کشور به دست این گروه، در آینده نزدیک، ایجاد کرده است. نشانه‌ها نیز حاکی از آن است که طالبان در حال برنامه‌ریزی در این زمینه‌اند. سهیل شاهین، سخنگوی دفتر سیاسی طالبان، هفته گذشته در گفت‌وگو با روزنامه هنگ‌کنگی «ساوت چاینا مورنینگ‌پست»، چین را «دوست» کشور خود خواند که از حضورش در «بازسازی افغانستان» استقبال می‌شود و ابراز امیدواری کرد تا گفت‌وگوها در این زمینه هرچه زودتر آغاز شود. در گزارش سی‌ان‌ان آمده است: «همکاری دولت چین با طالبان در افغانستان پس از خروج آمریکا، آن اندازه که در نگاه اول بعید به نظر می‌رسد، غیرممکن نیست؛ زیرا افغانستان یکی از اجزای اصلی برنامه‌های توسعه بلندمدت منطقه‌ای چین است.» (سی‌ان‌ان، ۲۲/۴/۲۰۲۱، ص ۳۴).

۴. چین، یک کمربند یک جاده، و حمایت از طالبان:

افغانستان به عنوان کشوری که موقعیت بسیار مهم استراتژیکی دارد، در نگاه و منافع چینی هم بسیار مهم است. چین نسبت به افغانستان، نگاه استراتژیکی دارد. افغانستان می‌تواند برای چین از نظر نقطه اتصال بین کشورهای آسیایی مهم باشد. چین افغانستان را به عنوان کشوری که در مسیر پروژه «یک کمربند و جاده»، قرارداد مهم می‌داند. این مساله می‌تواند در جنگ تجاری آمریکا و چین هم بسیار نقش داشته باشد: «لیو زونگی، کارشناس سیاست خارجه در موسسه مطالعات بین‌المللی شانگهای، به روزنامه «فایننشال تایمز» لندن گفت که پکن در مسائل داخلی افغانستان «دخالت نمی‌کند.» او افزود: «افغانستان در نقطه اتصالی مهمی بین کشورهای آسیا قرار دارد و برای پروژه کمربند و جاده، حائز اهمیت است. اما این به معنای آن نیست که چین از حلاء قدرت استفاده می‌کند. هدف چین همکاری بین دو دولت معمولی است.» (بی بی سی، ۳۴ دلو ۱۴۰۰، ص ۴۵).

این در زمانی بود که دولت جمهوری در افغانستان حضور داشت و هر دو دولت سعی می‌کرد امور داخلی کشورهای دیگر را به خودشان واگذار نمایند اما به هر حال این کمربند یک جاده مساله بسیار مهم برای چین است و هرکسی که بتواند زمینه‌ای عملی شدن آن را فراهم کند برای چین مهم خواهد بود. این پروژه سرمایه‌های زیادی را در خود حل می‌کند و مسیر بسیاری از کشورها را هموار می‌کند و نقطه اتصال برای تجارت بسیاری از کشورها می‌گردد. برای نمونه زمینه اتصال افغانستان از طریق این جاده به آبهای آزاد فراهم می‌گردد و این برای افغانستان بسیار مهم خواهد بود اما آنچه در این میان نگران کننده است مساله تروریسم و افراط‌گرایی است که امنیت این مسیر



را به خطر می‌اندازند، همکاری چین و طالبان در این مورد می‌تواند این ناامنی را تا حدودی زیادی کاهش دهد:

«به علاوه اینکه در حال حاضر نیز چین بر اهمیت ابتکار عمل کمربند و جاده خود تأکید می‌کند. پروژه ای بزرگی که نزدیک به ۱ تریلیون دلار هزینه کرده و موسوم به کریدور اقتصادی چین - پاکستان است و از آن طریق تقریباً ۷۰ کشور را متصل می‌کند. پکن معتقد است که این طرح می‌تواند توسعه افغانستان را به دنبال داشته باشد و در نتیجه ثبات این کشور را تقویت کند. به طور مثال، از نظر چینی‌ها اتصال این کشور به دریا از طریق پاکستان می‌تواند بسیار مفید باشد. اما افراط‌گرایی و خشونت‌های مهار نشده در افغانستان و بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند آن را به خطر اندازد. بنابراین درصدد رفع چالش‌های موجود فراراه این اهداف خود هست، حتی اگر مذاکره با طالبان بعنوان مخالفان سیاسی دولت افغانستان باشد». (فرزاد رضانی بونش، فصل نامه دیپلماسی صلح عادلانه، ۱۳۹۱، ص ۱۲۳).

هدف چین در افغانستان موارد زیادی را در بر می‌گیرد اما طرح کمربند و جاده، برای چین بسیار مهم است که همین موضوع نیز یکی از دلایل همکاری‌های چین با طالبان می‌شود: «همچنان که طالبان به تشکیل دولت جدید افغانستان نزدیک می‌شود، چین شاهد فرصتی در این کشور برای گسترش پروژه‌های مربوط به ابتکار عمل چند میلیارد دلاری خود موسوم به "کمربند و جاده" در آن است. به گزارش ایسنا، به نقل از تایمز آو ایندیا، در اتفاقی که نشان‌دهنده خوش‌رفتاری دو جانبه بود، چین روز جمعه گفت که رهبران طالبان حامی ابتکار عمل کمربند و جاده بوده و معتقدند که پروژه‌های مربوط به این طرح برای توسعه و موفقیت این کشور جگ‌زده خوب هستند. طالبان نیز در این میان چین را به عنوان مهمترین شریک خود توصیف کرده و گفت که پکن آماده سرمایه‌گذاری و بازسازی این کشور است». (خبرگزاری دانشجویان ایران/ ایسنا، ۱۳/۶/۱۴۰۰، ص ۱۳).

باور غالب در چین این است که با دولتی که یک گروه خاصی آن را در دست دارد، همکاری شاید به مراتب راحت‌تر از همکاری با دولتی باشد که غربی است و دست‌نشانده آن. دولت غرب‌گرا در افغانستان هرچه باشد منافع غرب را تامین خواهد کرد که در آن نقش چین یک نقش ابزاری و صرفاً استخراج معادن خواهد بود و نه چیز دیگر. این نگرش سبب گردیده است که چین همکاری و همگرایی خویش با طالبان را



افزایش دهد: «در کنار این، چینی‌ها با یک گروهک، راحت‌تر از یک دولت دموکراتیک کنار می‌آیند، به خصوص که این گروهک نیازهایی مالی هم داشته باشد که چینی‌ها قادر به تامین آنها باشند. بررسی‌ها نشان می‌دهند که درآمد اصلی طالبان در تمام سال‌های گذشته، به ویژه از طریق قاچاق مواد مخدر، سنگ‌های قیمتی، اخذ مالیات و البته اخذی تامین می‌شده، اما اکنون به راحتی می‌توان تصور کرد که افغانستان تحت کنترل طالبان، به بازاری برای کالاهای ارزان‌قیمت تولید چین بدل شود که هم برای چینی‌ها و هم برای طالبان درآمد به همراه خواهد داشت. مهم‌تر از همه این‌ها، رونق‌گیری پایانه مرزی میان دو کشور در منطقه «بدخشان»، به معنی تکمیل یکی دیگر از کریدورهای تجاری در «جاده ابریشم جدید» خواهد بود که برای چین، معادل با جابه‌جایی سالانه میلیون‌ها تن کالا از شرق آسیا به بقیه قسمت‌های جهان است». (حاتمی، تجارت نیوز، ۳۰/۴/۱۴۰۰، ص ۱۴).

۲-۵- چین، یک کمر بند یک جاده و سیاسی سازی:

طرح یک کمر بند یک جاده، که در حال عملی شدن قرار دارد می‌تواند ابزار مهمی برای چین در مورد صدور کالا باشد و در عین حال حضور ایران در شانگهای با اجازه دو کشور چین و روسیه، به معنای حمایت تمام و کامل چین از ایران است و دو کشور وارد قرارداد استراتژیک ۲۵ ساله خویش هم شده‌اند. چین اکنون در برابر غربی‌ها تحریم وضع می‌کند و در برابر افزایش تعرفه‌های گمرکی غرب و آمریکا، اقدام مشابه انجام می‌دهد: «در واقع، در طول ۵ سال گذشته، اتفاقات متعددی رخ داده که نشان می‌دهد حالا چینی‌ها هم «برنامه» خودشان را برای جهان دارند: طرح «یک کمر بند-یک جاده» (جاده ابریشم جدید) در یک قدمی اجرای کامل قرار دارد؛ چین (با همکاری روسیه)، اجازه پیوستن ایران به «پیمان شانگهای» (معادل «ناتو» در جهان شرق) را پس از ۱۵ سال صادر کرده است؛ ایران وارد قرارداد راهبردی ۲۵ ساله‌ای با چین شده که به معنی حمایت تمام‌قد چینی‌ها از نظام ایران است و در کنار این‌ها، چینی‌ها هم برای نخستین بار شروع به تحریم متقابل نهادها و چهره‌های حقیقی در اروپا کرده‌اند. در واقع، ابزار تحریم اقتصادی به قصد پیش‌برد سیاست، حالا به دست چینی‌ها هم افتاده است». (همان).

چشم پوشی طالبان در مورد مسلمانان سین کیانگ در همین راستا صورت می‌گیرد. اهمیت یک کمر بند یک جاده برای چین بسیار مهم است و از طرفی دیگر، طالبان هم



برای حمایت های بین المللی خودش در بیرون و حمایت های اقتصادی خودش در افغانستان واقعا به چین نیاز دارد این است که این همگرایی سبب می شود که دو کشور در زمینه های مسایل داخلی چشم پوشی نموده و سکوت نمایند: «طالبان نیز روشن کرده است که قصد دارد از موضوع سرکوب مسلمانان در سین کیانگ چین چشم پوشی کند. سخنگوی طالبان هفته گذشته در گفت گو با روزنامه وال استریت ژورنال تاکید کرد که این گروه در رابطه با «ادعاهای مربوط به سرکوب اقلیت های مسلمان در سین کیانگ چین»، تمایلی به انتقاد از آن کشور را ندارد. او گفت: «ما به موضوع ستم بر مسلمانان اهمیت می دهیم، اما در امور داخلی کشور چین دخالت نخواهیم کرد.» (ایندینپلنت فارسی، ۲۴ / ۴ / ۱۴۰۰).

در همین باره است که چین می گوید غربی ها مساله ایغور ها را صرفا به خاطر جدایی اندازی میان چین و طالبان برجسته و بزرگ نمایی می کند در حالیکه شاید در واقعیت چنین اهمیتی نداشته باشند: «از سوی دیگر، «گلوبال تایمز»، نشریه وابسته به حزب کمونیست چین، رسانه های غربی را به تلاش برای تخریب روابط میان پکن و طالبان متهم کرده و در یادداشتی آورده است: «غرب واقعا به حقوق بشری او ایغورهای سین کیانگ اهمیت نمی دهد. تنها امیدوار است که بتواند از این طریق میان پکن و طالبان اختلاف ایجاد کند.» هم زمان، هو شیجین، سردبیر این نشریه دولتی چین، نیز در مطلبی که به طور گسترده در رسانه های اجتماعی به اشتراک گذاشته شده، به این موضوع اشاره کرده است که طالبان، چین را «دوست» خود می داند.» (گلوبال تایمز، ۲۸ / ۳ / ۱۴۰۰، ص ۱۵).

مساله مسلمان ایغور از نظر چینی ها، بحث مهمی نیست این غربی ها است که آن را بزرگ نمایی می کند در حالیکه از نظر چینی ها، آنچه اهمیت دارد، مساله کمربند یک جاده است که چین در مورد آن سرمایه گذاری های کلانی انجام داده است. چین به هر طریقی سعی می کند امنیت این مسیر را تضمین نماید. گروه طالبان تا کنون مانعی اصلی در اجرایی شدن این مسیر بود اما اکنون که قدرت در افغانستان را در دست دارد می تواند به عنوان حافظ صلحی برای این طرح باشد و چین به همین خاطر با کشورهای منطقه ای رایزنی های انجام داده است: «براساس این گزارش، هرگونه وخامت در اوضاع امنیتی افغانستان، نگرانی پکن را در پی خواهد داشت، زیرا آن کشور در طرح «کمربند و جاده» سرمایه گذاری سنگینی در آسیای مرکزی کرده است. دولت



چین تاکنون به طور مستقیم اظهارنظری در مورد پیشروی‌های طالبان در افغانستان نکرده است، اما وانگ یی، وزیر خارجه چین، این هفته در سفرش به آسیای میانه، موضوع افغانستان را در گفت‌وگو با هم‌تایان خود در ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان، بررسی می‌کند». (هشت صبح، ۲۵ / ۸ / ۱۴۰۰، ص ۸).

همانگونه که طالبان سرکوب چین در سین کیانگ را به خاطر منافع شان در نظر نمی‌گیرد چین هم سعی کرده است به خاطر اجرایی شدن طرح یک کمربند یک جاده، سرکوب‌های داخلی در افغانستان را نادیده بگیرد: «ناظران می‌گویند که پکن به این دلیل سرکوب انجام شده توسط طالبان را نادیده می‌گیرد که وجود یک دولت همکاری‌کننده با آنها در کابل راه را برای گسترش طرح عظیم زیرساختی خارج از آن کشور موسوم به یک کمربند، یک جاده را هموار می‌کند. از جمله اهداف این طرح تسهیل استخراج و انتقال منابع طبیعی کشورهای فقیرتر، در خدمت منافع چین است. یک دولت همکاری‌کننده در کابل راه را برای گسترش طرح یک کمربند، یک جاده به افغانستان و از طریق جمهوری‌های آسیای مرکزی هموار می‌کند. چین احتمالاً به گنجینه دست نخورده چند هزار میلیارد دلاری معادن افغانستان نیز چشم طمع دوخته است. همزمان، طالبان ممکن است چین را به منزله یک منبع مهم سرمایه‌گذاری و حمایت اقتصادی، چه به صورت مستقیم و چه از طریق پاکستان که از همپیمانان نزدیک چین محسوب می‌شود، تلقی کند. هوا چونی‌نگ، سخنگوی وزارت امور خارجه چین، روز ۲۵ مرداد گفت که چین می‌خواهد روابط «دوستانه و مبتنی بر همکاری» خود با طالبان را تعمیق کند. او گفت: «طالبان بارها نسبت به گسترش روابط حسنه با چین ابراز امیدواری کرده بودند و گفته بودند که مشتاق مشارکت چین در بازسازی و توسعه افغانستان هستند». (المشارق و خبرگزاری فرانسه، ۲۴ / ۹ / ۲۰۲۱، ص ۱۶).

۶. چین و جنگ تجاری با آمریکا:

تعارض آمریکا و چین در عرصه‌های مختلف بازرگانی از این نظریه اجتماعی است که گفته‌اند تضاد و تعارض در ذاتیات جامعه وجود دارد. «نظریه پردازان تضاد با تاکید کارکردگرایان بر وفاق جامعه مخالفت می‌کنند. در عوض آنها جامعه را مرکب از گروه‌های جداگانه‌ی می‌بینند که هریک به دنبال منافع خاص خویش است». (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۳۳). با توجه به این تئوری، دلایل حمایت‌های چین از طالبان تا حدودی روشن می‌شود. یکی از دلایل سیاسی که چین از گروه طالبان حمایت کرد این است که



آمریکا در دوره تراپ یک جنگ تجاری را علیه چین به راه انداخت و به موجب آن چین از بسیاری اقلام صادراتی خود به آمریکا یا محروم شد و یا اینکه مشمول تعرفه های بیشتر قرار گرفت. این امر برای چین غیر قابل تحمل بود و چین سعی کرد برای ضربه زدن به منافع آمریکا از گروه افراطی طالبان حمایت کند در حالیکه با طالبان به دلیل همگرایی و اشتراک نظری و رفتاری شان در مورد مسلمانان ایغور، در ابتدا مورد نفرت چین بوده است.

به عبارتی چین و آمریکا در قلب چارچوب نظریه تعارض، سعی می کنند به منافع همدیگر از هر طریقی که شده است آسیب برسانند. مطابق نظریه واقع گرایی عرصه روابط بین الملل، عرصه هرج و مرج است عرصه مناقشه و منازعه است. (مورگنتا، ۱۳۸۰، ص ۲۵۴).. به عبارت دیگر مطابق نظریه واقع گرایی، دولت های ملی از انسان های نمایندگی می کنند که سرشت و ذاتیات شان، بی اعتمادی است. هابز گفته است که انسان گرگ انسان است. (هابز، ۱۳۹۵، ص ۴۵). یکی از ویژگی های گرگ بودن، بی اعتمادی است احتمال حمله و جنگ هر لحظه وجود دارد در شرایطی که همگان نسبت به همدیگر بی اعتمادند، جنگ هر آن و هر لحظه ی امکان دارد اتفاق بیافتد. در صورت وقوع منازعه و جنگ، تنها کشوری برنده خواهد بود که قدرت ملی بیشتری در عرصه های مختلف داشته باشد تا بتواند منافع ملی اش را تضمین نماید. (جکسون، ۱۳۹۰، ص ۱۸۹).

طالبان و چین در مورد مسلمان ایغوری به این توافق رسیده اند که مسایل داخلی هرکشوری نزد خودش محترم باشد نه چین در مورد داخلی افغانستان و نه طالبان در امور داخلی چین از جمله مساله سین کیانگ دخالتی نداشته باشد. ایالت سین کیانگ برای چین بسیار مهم است این ایالات نقش بسیار مهم در طرح تجاری و اقتصادی «یک کمربند و یک جاده» دارد. این پروژه در بحث جنگ تجاری آمریکا و چین هم بسیار مهم است. چین سعی می کند در برابر آمریکا مقاومت نماید. یکی از ابزارهای که می تواند چین را در برابر آمریکا، قوی بسازد اجرای شدن این پروژه است که مسیرهای زیادی را به هم وصل می کند و منافع زیادی را برای چین در پی خواهد داشت. این منطقه هم برای جاده ابریشم مهم است که نباید مورد منازعه و یا تهدید باشد و هم برای جنگ تجاری آمریکا و چین نقش محوری را دارد. این امر سبب شده است که چین از گروه طالبان در افغانستان حمایت نماید تا بتواند از ظرفیت و توانایی این گروه در کنترل جدایی طلبان ترکستان استفاده نماید: «اما رابطه میان چین و طالبان، نمی تواند



به طور کامل عاشقانه باشد. استان «سین کیانگ» در غرب چین، که حالا با کشوری تحت کنترل اسلام‌گرایان طالبان هم‌مرز شده، یکی از اصلی‌ترین نگرانی‌های چینی‌ها بوده و هست. رابطه چین با طالبان را باید در بستر بزرگ‌تر جنگ تجاری میان آمریکا و چین در نظر گرفت. این استان تقریباً به طور خودمختار اداره می‌شود و پیش از این، «ترکستان خاوری» نامیده می‌شد. «اویغورهای» مسلمان در این منطقه ساکن‌اند و دولت مرکزی چین به طور مداوم نگران فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه در این بخش است. مهم‌تر آنکه مسیر «جاده ابریشم جدید» به سمت غرب آسیا، از همین استان می‌گذرد و این یعنی درگیری جدید برای دولت مرکزی چین. چینی‌ها به شدت از گسترش اسلام‌گرایی در «سین کیانگ» در هراس‌اند و اکنون هم‌مرز شدن این استان چین با یک دولت تندروی اسلام‌گرا، یعنی نگرانی‌هایی که «اژدهای زرد»، در مسیر نقشه بزرگ خود باید به آنها هم توجه کند». (حاتمی، پیشین، ص ۸۳).

طالبان که یک گروه تندرو به حساب می‌آمد، احتمال پیروزی اش، نگرانی‌های چین را بر می‌انگیخت که احتمال دارد طالبان از مسلمان ایغور حمایت نماید در نتیجه مسیر جاده ابریشم و یا طرح یک کمربند یک جاده را با خطر مواجه سازد. همین موضوع است که چین را به سمت طالبان می‌کشاند تا این نا امنی را به واسطه خود این گروه با امنیت تبدیل نماید.

ترامپ که خود زمانی برای خروج زود هنگام از افغانستان تلاش می‌کرد تا به زعم خودش برنده مجدد انتخابات در آمریکا گردد، اما شرایط مطابق میلش پیش نرفت...؛ اکنون خروج آمریکا از افغانستان توسط جو بایدن را شرم اور دانسته و تمامی تقصیرات را به گردن دیگران می‌اندازند. جنگ تجاری آمریکا علیه چین در زمان ترامپ اتفاق افتاد و این سبب شد که تمایل چین به ضربه به زدن به منافع آمریکا در افغانستان و حمایت از گروه طالبان بیشتر گردد. نگرانی آمریکا زمانی بیشتر می‌شود که همه‌ای تجهیزات آمریکا در افغانستان بر جای ماند و این‌ها حتماً در اختیار چین و کشورهای رقیب آمریکا قرار خواهد گرفت. پایگاه هوایی بگرام به احتمال زیاد در اختیار چین قرار بگیرد جایی که آمریکایی‌ها از آن به عنوان نقطه مهم در افغانستان و برای کنترل کشورهای منطقه استفاده می‌کرد: «به گزارش فارس»، «دونالد ترامپ» رئیس‌جمهور ایالات متحده در گفت‌وگو با برنامه «زندگی، آزادی و لوین» شبکه آمریکایی «فاکس نیوز»، خروج از افغانستان را «شرم‌آورترین و تحقیرآمیزترین بخش از تاریخ ایالات



متحده» توصیف کرد. وی در این خصوص گفت: «من برای خروج با عزت و اقتدار بسیار زیاد (از افغانستان) آماده بودم. قرار نبود کسی کشته شود. قرار نبود ۸۵ میلیارد دلار (در افغانستان) جا بگذاریم. قرار نبود حتی ۱۰ سنت هم آن جا بگذاریم. گفتم که تمامی پیچ‌ها و میخ‌ها (تمامی تجهیزات) بیرون آورده می‌شود. دونالد ترامپ سپس نوع خروج واشنگتن از افغانستان را تحقیرآمیز خواند و افزود که فکر نمی‌کرد، «همه‌چیز انقدر افتضاح پیش برود».(سایت خبری جامعه خبری، ۱/۸/۱۴۰۰، ص ۱۸).

مخصوصاً کشته شده ۱۳ نفر از آمریکای‌ها در هنگام خروج خشم ترامپ را بیشتر از همه برانگیخته است در حالیکه چنین انتظاری را هرگز نداشتند: «رئیس‌جمهور پیشین آمریکا تصریح کرد که در انفجاری که در هنگام خروج آمریکا از افغانستان در فرودگاه کابل به وقوع پیوست، علاوه بر ۱۳ نظامی آمریکایی، نظامیانی از این کشور نیز مجروح شدند و اعضای بدن خود را از دست دادند اما کسی صحبتی از آن‌ها به میان نی‌آورد. ترامپ گفت که با خانواده نظامیان آمریکایی کشته شده در انفجار کابل صحبت کرده و آن‌ها تأکید کرده‌اند که «هیچ‌وقت فکر نمی‌کردند که چنین اتفاقی برای عزیزانشان بیافتد. هشتم شهریور ماه، پتتاگون اعلام کرد که ایالات متحده آخرین نیروهای خود را از افغانستان خارج کرد و حضور نظامی این کشور پس از ۲۰ سال پایان یافت».(همان، ص ۱۹).

در این میان تمامی انتقادها متوجه جو بایدن است که با خروج ناگهانی خودش، این فاجعه‌ها را خلق کرده است: «(جو بایدن) رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا به شدت به دلیل خروج شتابزده از افغانستان مورد انتقاد شدید جمهوری خواهان و بسیاری از دموکرات‌ها قرار دارد و بسیاری بر این باورند که پیشروی سریع طالبان در افغانستان و سلطه آن‌ها بر کابل، نتیجه سیاست‌های بایدن بوده است. ژنرال «فرانک مک کنزی» فرمانده تروریست‌های ستکام در زمان خروج کامل آمریکا از افغانستان به خبرنگاران گفت: «مسائل ناراحت‌کننده بسیاری در رابطه با این پرواز وجود دارد. ما نتوانستیم تمام آن‌هایی که می‌خواستیم را با این پرواز خارج کنیم با این حال به نظر من حتی اگر ۱۰ روز دیگر هم می‌ماندیم، باز نمی‌توانستیم همه را خارج کنیم».(همان، ص ۲۱).

ترامپ به شدت از نحوه تخلیه افغانستان ناراحت است به گونه‌ای که انتقال افغانها را به آمریکا به یک تخلیه زندان کشورها به آمریکا تلقی می‌کند: «رئیس‌جمهور پیشین آمریکا بارها از نحوه خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان انتقاد کرده به طوری که چندی پیشین نیز حمله انتحاری در کابل را که به کشته شدن بیش از ۱۸۰ نفر از جمله ۱۳





نظامی آمریکایی در اواخر اوت منجر شد را «تراژدی وحشتناک» خواند. ترامپ بار دیگر در مصاحبه خود با فاکس نیوز ضمن انتقاد از سیاست‌های بایدن در اقتصاد و پذیرش پناهجویان گفت: «میلیون‌ها نفر بدون آن‌که مورد بررسی قرار بگیرند وارد این کشور می‌شوند. کشورها در حال خالی کردن زندان‌های خود به داخل ایالات متحده هستند... مثل یک زباله‌دان. وی دوران ریاست‌جمهوری خود را بسیار زیبا توصیف کرد و گفت که در دوران ۱۰ ماهه ریاست‌جمهوری بایدن، رخداد‌های فاجعه‌باری در ایالات متحده به وقوع پیوسته است که نباید هرگز چنین می‌شد. ترامپ در این خصوص به مجری شبکه فاکس نیوز گفت: «چنین حوادثی هرگز نباید اتفاق می‌افتاد...» «دونالد ترامپ تاکنون پیروزی بایدن در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ آمریکا را نپذیرفته و بارها بدون ارائه سند تأکید کرده است که بایدن با تقلب موفق به پیروزی در انتخابات شده است و در مناسبات مختلف از قصد خود برای مشارکت مجدد در رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ آمریکا خبر داده است. با این حال، علی‌رغم دست و پا زدن‌های ترامپ برای ورود مجدد به سیاست، بسیاری از نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که اکثر آمریکایی‌ها از عملکرد بایدن و ترامپ ناراضی هستند و تمایلی به حمایت از هیچ‌کدام از این دو نفر ندارند». (همان، ص ۲۵).

اما در این میان موضع‌گیری چین هم در گذشته و هم در حال بیشتر در تقابل با آمریکا انجام می‌شود که نشانی از جنگ تجاری آمریکا و چین است. چین سعی می‌کند از طالبان حمایت نماید تا به منافع اقتصادی آمریکا هم در منطقه آسیب برساند و بر تامین منافع خود در افغانستان بیافزاید: «چین آماده است تا در صورت سقوط کابل، طالبان را به عنوان حاکم مشروع افغانستان به رسمیت بشناسد؛ دورنمایی که تلاش‌های دولت بایدن را برای مقابله با شبه‌نظامیان مذکور تضعیف می‌کند. به گزارش ایسنا، به نقل از خبرگزاری رویترز، پکن رسماً و به صورت علنی به طالبان برای ادامه همکاری‌ها در راستای توافق صلح با دولت اشرف غنی، رئیس‌جمهوری افغانستان تأکید کرده است با این حال، ارزیابی‌های جدید اطلاعاتی و نظامی چین درباره واقعات‌های پیرامون افغانستان، رهبران حزب کمونیست چین را به این مساله واقف کرده که خودشان را برای عادی‌سازی روابط با این گروه شبه‌نظامی آماده کنند. این خبر در حالی منتشر شده است که طالبان بسیاری از نواحی افغانستان را به تصرف خود درآورده و ۱۰ مرکز ولایتی را نیز تصرف کرده که یکی از آنها در نزدیکی کابل، پایتخت افغانستان است.

همچنین این مساله تضعیف کننده تلاش‌های آمریکا برای اعمال فشار بر این گروه شبه نظامی به منظور بازگشت با حسن نیت به مذاکرات دیپلماتیک دوحه است». (ایندپندنت فارسی، ۲۵ / ۴ / ۱۴۰۰).

ابتکار کمر بند و جاده، به غیر از اینکه منافع اقتصادی دارد، ابزاری اقتصادی در مسیر تامین اهداف سیاسی هم است. چین سعی کرده است از این طریق کشورهای زیادی را در محوریت خود جمع نماید و این یه عنوان یک ابزار مهم و همگرایی مهم در برابر غرب خواهد بود. همگرایی و واگرایی که در بحث‌های قبلی مطرح شده است در همین راستا قابل تحلیل است. «جن ساکی، سخنگوی کاخ سفید امروز (جمعه) اعلام کرد: درحالیکه طالبان خواهان مشروعیت بین‌المللی باشد، اقداماتش چنین ادعایی را ثابت نمی‌کند. بهتر است که آنها انرژی خود را به سمت روند صلح پیش ببرند تا کمپین‌های نظامی. ما قویا به آنها تاکید می‌کنیم تا در مذاکرات صلح شرکت کنند. در همین حال، هرگونه ثبات در افغانستان می‌تواند به چین اجازه دهد تا از منافع مربوط به سرمایه‌گذاری اقتصادی در منطقه از جمله حق برداشت معادن در افغانستان استفاده کند. چین به دنبال ثبات در افغانستان با هدف پروژه‌های زیرساخت منطقه‌ای همانند آن چیزی است که در پاکستان پیگیری می‌کند و بخشی از سرمایه‌گذاری‌های مشابه جهانی موسوم به "ابتکار عمل کمر بند و جاده" محسوب می‌شود». (همان، ص ۳۲).

۷. چین و روابط تجاری با افغانستان:

یکی از دلایلی که چین و طالبان را در همسویی قرار داده و همگرا کرده است، نقش چین در صدور کالا برای افغانستان است. افغانستان کشوری است که وابسته به واردات کالا از کشورهای مختلف و مخصوصا چین می‌باشد. از سوی دیگر چین هم سعی می‌کند در مبارزه کلاتر با آمریکا، و در جنگ تجاری خودش با آمریکا، بازار بیشتری را در اختیار داشته باشد. به همین خاطر است که چین قول داده است که برای تاجران افغانستان، ویزای تجارتی بیشتری داده و سهولت‌های بیشتری را فراهم سازد: «عبدالقه‌ار بلخی» سخنگوی وزارت خارجه طالبان از دیدار «مولوی امیر خان متقی» وزیر خارجه افغانستان با «وانگ یو» سفیر چین در کابل، خبر داد و گفت که طرفین در این دیدار، روی گسترش روابط دوجانبه، نشست اخیر وزرای خارجه افغانستان و چین در دوحه و تجارت مشترک، تمرکز کردند. بلخی همچنین گفت: سفیر چین متعهد شده که تسهیلات

صدور ویزای تجاری را برای بازرگانان افغان فراهم کند. امیرخان متقی نیز در این دیدار از تلاش‌های چین برای گسترش روابط سیاسی-تجاری با حکومت طالبان تشکر کرده است». (خبرگزاری اسپوتنیک، ۱۰/۱۱/۲۰۲۱، ص ۳۴).

چین از افغانستان کالاهای متعددی را وارد می‌کند اما نسبت به افغانستان صادراتی زیادی را دارد. این تجارت هم از مسر هوایی و هم از مسیرهای زمینی و دریایی انجام می‌شود اما به صورت کلی هم چین و هم افغانستان دوره طالبانی منافع زیادی را در تجارت و رابطه تجاری دارند: «استاد سیف الدین سیحون، آگاه مسایل اقتصادی افغانستان در صحبت با اسپوتنیک می‌گوید، هم اکنون روابط میان چین و دولت طالبان فعال و کریدور هوایی برای صادرات میوه خشک افغانستان از جمله جلعوزه آغاز شده است. چینی‌ها اساساً علاقمند هستند تا مسیرهای تجاری را برای افغانستان باز کنند. «افغانستان کشوری است که نیازمند کالا و واردات از چین است و چین نیز به دنبال منافع خود است و این کشور هرگز به کشورهای کمتر توسعه یافته و فقیر کمک‌های بشر دوستانه و توسعه‌ی را بدون هیچگونه چشم‌داشتی ارائه نمی‌کند. چین با وجودی که یک کشور ثروتمند است حتی یک دالر خود را برای کشور دیگری بدون در نظر داشت منافع ملی خود نخواهد داد.» (همان، ص ۳۵).

در معامله تجاری افغانستان و چین، سود بیشتر و کلانتر قطعاً نصیب کشور چین خواهد بود که بیشترین واردات افغانستان از این کشور انجام می‌شود و مخصوصاً افغانستان به دلیل فقری که وجود دارد، به دنبال خرید کالاهای ارزان تر از چین هستند. اما در بخش سرمایه‌گذاری، چین قطعاً فرضت‌های بیشتری را در اختیار دارد و این امر سبب می‌شود که چین در تمامی پروژه‌های که در افغانستان بناست اجرا نماید، از نیروهای بومی خودش استفاده می‌نماید و هیچ امتیازی را به نیروهای بومی افغانستانی قایل نیست:

«کارشناس می‌گوید، اگر قرار باشد روابط اقتصادی میان کشورها تقویت شود، منافع زیادتر آن بیشتر به چین خواهد رسید تا افغانستان. بدین معنا که افغانستان نیازمند واردات کالای بی‌کیفیت آن کشور است و حتی تقاضا برای کالای ارزان چین در افغانستان بیشتر از هر کشور دیگر است.» «از آنجا که چین بیشتر به دنبال منافع اقتصادی خود است این کشور دلچسبی دارد که با استفاده از خلای بوجود آمده، در بخش‌های معادن افغانستان که برای چین اهمیت زیاد دارد سرمایه‌گذاری کند. در تمام روابط اقتصادی



منفعت کشور دومی برای چین در درجه دوم قرار دارد». آقای سیحون گفت، زمانی که چین قراردادی را عقد می‌کند، تمام مراحل قرارداد را خود این کشور مدیریت می‌کند و کمترین فرصت را در اختیار کارمندان داخلی و محلی قرار می‌دهد. بنابراین افغانستان یک میدان ایده‌آل برای گرایش‌های چین است و اگر قرار باشد چین کاری برای افغانستان انجام دهد، عمدتاً نفع بیشتر آن به چین می‌رسد نه به افغانستان». (نئو ایسترن اوتلوک، خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۶).

همان).

یکی از اقلام صادراتی که افغانستان به چین صادر می‌کند، سنگ‌های قیمتی افغانستان به چین است. چین در رفع مواد خام از افغانستان، بسیار ضرورت دارد: «از جمله صادرات مهم افغانستان به چین بر علاوه میوه‌های خشک از قبیل جلفوزه و کشمش، سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی، گیاهان طبی و محصولات طبیعی که به صنایع چین ارزش دارد می‌باشند. چین همچنان به آهن؛ لیتیوم، مس و سایر فلزات اهمیت می‌دهد که افغانستان هنوز به صادرات آن دست نیافته، اما چین با سرمایه‌گذاری در افغانستان علاوه بر این مواد به منابع کروم، هایدروکربن، گاز و سایر منابع نهفته در خاک افغانستان دسترسی خواهد یافت.» کارشناس در خصوص دورنمای روابط تجاری میان افغانستان و چین می‌گوید، افغانستان کشوری نیست که حرف زیادی برای تجارت در سطح بین‌المللی داشته باشد، بلکه افغانستان یک کشور نیازمند است که بیشتر از کالا‌های محدود و درآمد خود متکی به واردات کالا‌های مختلف از دارو و مواد خوراکی گرفته تا پوشاک و همه ضروریات برای زندگی است. «دورنمای روابط چین با افغانستان مانند روابط آن کشور با دیگر کشورها روشن است. چین نیازمندی‌های تقریباً تمام کشورهای دنیا را از "تسیح و جانماز" گرفته تا تمام مسایل مذهبی کشورهای مختلف بر اساس درخواست و سطح پرداخت کشورها تولید می‌کند و چین می‌تواند بازار افغانستان را در اختیار داشته باشد.» (خبرگزاری اسپوتنیک، پیشین، ص ۴۵)

همه‌ای روابط چین با طالبان در صورتی انجام می‌شود که هنوز هیچ کشوری چین را به رسمیت نشناخته است. اما چین می‌گوید که می‌تواند روابط اقتصادی بدون روابط سیاسی هم انجام شود و این یک امر معمول در کشورهای جهان است: «به گفته مدیر موسسه مطالعات آسیای مرکزی، دانشگاه لانتزو، تماس‌های تجاری با افغانستان می‌تواند بدون ایجاد روابط دیپلماتیک انجام شود، زیرا این یک رویه جهانی است. او

گفت اگرچه مقیاس تجارت چندان بزرگ نیست، اما در شرایطی که روابط تجاری و اقتصادی با اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا با افغانستان قطع شده است، تجارت میان دو کشور می تواند تا حدی به توسعه اقتصاد این کشور کمک کند. یانگ شو گفت، اگر دولت طالبان افغانستان موفق شود که چین را برای به رسمیت شناختن ترغیب کند، در این صورت پس از برقراری روابط دیپلماتیک، قطعاً مقیاس تجارت می تولند گسترش یابد، اما من فکر نمی کنم که این مقیاس خیلی بزرگ باشد. امروزه تجارت دوجانبه مکمل خوبی دارد، در حالی که اصل مشکل این است که افغانستان کالاهای صادراتی عمده ندارد. البته چین می تواند به افغانستان صادرات داشته باشد، اما مشخصاً ظرفیت تولید صادرات محور، در افغانستان وجود ندارد. اصل مشکل در این است که افغانستان در آینده چگونه می تواند حجم تجارت را افزایش، و مقیاس تجارت دوجانبه را گسترش دهد». (همان، ۴۸).

به همین خاطر است که چین از طالبان خواسته است که به جنگ پایان دهد و برای بازسازی افغانستان اقدام نماید. «وزارت خارجه چین گفته است که مقامهای آن کشور در دیدار با هیات گروه طالبان گفته اند که بیچینگ توقع دارد تا آن گروه نقش مهم را در پایان بخشیدن به جنگ و بازسازی افغانستان ایفا کند. هیات نه نفری طالبان به رهبری ملا عبدالغنی برادر، معاون سیاسی گروه طالبان و رییس دفتر سیاسی آن گروه در قطر روز چهارشنبه ۲۸ جولای (ششم اسد) با وانگ یی، وزیر خارجه چین در شهر تیانجین در شمال چین دیدار کردند» (خبرگزاری صدای آمریکا، ۶ / ۵ / ۱۴۰۰).

«محمد نعیم وردک، سخنگوی دفتر سیاسی طالبان گفته است که هیات این گروه در مورد "مسائل سیاسی، اقتصادی و امنیتی مربوط به دو کشور، اوضاع کنونی افغانستان و روند صلح" با مقامهای چینی صحبت کرده و اطمینان داده اند که از خاک افغانستان بر ضد هیچ کشوری استفاده نخواهد شد. آقای وردک در تویتر نوشته است: "چین تعهد نمود که همکاری خود را با مردم افغانستان ادامه و گسترش خواهد داد و گفت که در امور افغانستان دخالت نمی کنند، بلکه به حل مشکلات و ایجاد صلح کمک خواهند نمود".» (همان). در حالیکه دولت وقت افغانستان اشرف غنی گفته بود که طالبان با گروههای تروریستی ارتباط دارد و نباید کشورها آن را نادیده بگیرند اما این مشکلی است که در مسیر دولت افغانستان قرار دارد. «در همین حال، محمد اشرف غنی، رییس جمهور افغانستان روز چهارشنبه در نشست ویژه بورد مشترک نظارت و انسجام گفت



که طالبان با گروه‌های تروریستی بین‌المللی ارتباط دارند. او افزود: "ورود شبکه‌های تروریستی بین‌المللی به ویژه جیش محمد، لشکر طیبه و داعش ابعاد جدید منطقه‌ای و بین‌المللی به جنگ می‌دهد." (همان، ص ۵۰).

در همان زمانی که چین از یک سو با طالبان نزدیک می‌شود اما در مقابل از اتحاد پنهان و پشت پرده این گروه با جدایی طلبان ایغوری نگران به نظر می‌رسد: «چین با وصف آنکه مدعی است که در سیاست خارجی خود اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر را در پیش گرفته است، دلواپس است که مذهبی بودن طالبان، آن گروه را با اکثریت مسلمان در ولایت شین‌ژیانگ چین نزدیک کرده است؛ نگرانی که رهبران کمونیست چین را با هیات گروه بنیادگرای اسلامی طالبان دور یک میز کشانده است. ژاو لیجان، سخنگوی وزارت خارجه چین روز چهارشنبه به خبرنگاران گفت "وزیر خارجه وانگ یی تصریح ورزید که طالبان افغان یک نیروی مهم نظامی و سیاسی در افغانستان اند. چین همواره به عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر توسل جسته است. افغانستان به مردم افغانستان تعلق دارد." (همان، ص ۶۰).

۸. چین، دولت فراگیر، حقوق بشر و طالبان:

چین با همه‌ای روابط حسنه و خوبی که با طالبان دارد و ایجاد کرده است، سعی کرده است از دیپلماسی دولت فراگیر در کابل حمایت نماید و طالبان را در مسیر تشویق کرده است. دولت فراگیر و همه شمول جزئی از خواسته‌های اساسی کشورهای غربی و سازمان ملل متحد است که هر نوع شناسایی و مشروعیت برای طالبان را وابسته به ایجاد یک حکومت فراگیر و همه شمول و در عین حال رعایت حقوق بشر و حقوق زنان در افغانستان می‌داند:

«دولت چین روز چهارشنبه از ایجاد یک دولت موقت تازه در کابل از سوی طالبان و پایان "سه هفته هرج و مرج" در افغانستان استقبال کرده و قول یک کمک فوری ۳۱ میلیون دلاری را داده است. طالبان روز ۱۵ اوت در شرایط غافلگیرکننده‌ای وارد کابل شد و روز سه‌شنبه تشکیل یک کابینه سرپرست را اعلام کرد. به گزارش خبرگزاری فرانسه چین که از خروج "بدون برنامه و شتابزده" آمریکا از افغانستان انتقاد می‌کرد روز چهارشنبه گفت که تشکیل کابینه توسط طالبان به ایجاد ثبات کمک خواهد کرد. وانگ ونبین سخنگوی وزارت خارجه چین در کنفرانسی خبری گفت: "چین اهمیت

زیادی برای اعلامیه طالبان در مورد ایجاد یک دولت گذار ... قائل است." "این به بیش از سه هفته هرج و مرج در افغانستان پایان داده و گامی لازم برای بازگشت نظم و بازسازی کشور است." (بی بی سی، ۱۷/۶/۱۴۰۰)

در مورد این که طالبان نسبت به بحث حقوق اقلیتها، حقوق بشر و هم چین چنین حقوق زنان چه برخوردی را خواهد داشت، دیدگاه های مختلفی وجود دارد برخی بر این باورند که طالبان نسبت به گذشته تغییر کرده است و برخی می گویند که طالبان هیچ تغییری نکرده است. «سازمان ملل متحد -- با گذشت هر روز چهره واقعی طالبان بیشتر نمایان می شود. این گروه فرمان هایی را صادر می کند که یادآور روزهای تاریک حکومت گذشته آن گروه است، زمانی که افغانستانی ها از آزادی ها و فرصت های اندکی برخوردار بودند. در شرایطی که اکثر کشورهای جهان یک رویکرد انتظار را در رابطه با تعامل با طالبان در پیش گرفته اند و امیدوارند که بتوانند این گروه را برای در پیش گرفتن سیاست های معتدل نسبت به زنان، اقلیت ها، و سایر بخش های زندگی روزانه تحت فشار قرار دهند، چین نشان داده که آماده ایجاد -- یا خریداری -- روابط دوستانه با آن گروه است. طالبان به رغم وعده های خود برای تشکیل یک دولت فراگیر و متنوع که نماینده همه باشد، دولتی متشکل از ملاحای افراطی را به وجود آورده است. در این دولت هیچ فرد غیرطالبان و هیچ زنی حضور ندارد. اما پکن به جای این که مانند اکثر قدرت های جهان این گروه را در رابطه با وعده های پوشالی خود تحت فشار قرار دهد، متعهد به پرداخت میلیون ها دلار در قالب کمک به دولت موقت طالبان شده است. این در حالی است که یا گروه حکومت خشن و سختگیرانه خود بر سراسر افغانستان اعمال می کند.» (المشارق و خبرگزاری فرانسه، ۲۴/۹/۲۰۲۱).

با این همه هر دو کشور هم چین و گروه امارت اسلامی با همان گروه طالبان رفتارشان مطابق یک نظریه اجتماعی و روان شناسی بازتابی از ایستارهای ذهنی شان است که سعی کردند در رفتار و عملکردهای سیاسی شان هم تبارز نماید: «و ایستارها یا تلقی آنها معمولاً بازتابی از ایستارهای دوستان و آشنایان آنهاست. پیشینه های اجتماعی ما رابطه و تاثیر زیادی بر انواع تصمیم گیری هایی دارد که ما آنها را شایسته و مناسب می پنداریم.» (کیدنز، پیشین، ص ۱۴). حالا هم چین و هم طالبان یک ایستاری نسبت به همدیگر دارد که این ایستارها باعث رفتار خاصی نسبت به همدیگر می گردد. چین طالبان را به عنوان یک گروهی که می شود با آن بهتر از دولت غرب گرا، کارکرد، می



شناسند در حالیکه طالبان نسبت به مسایل حقوق زنان و حقوق بشر هیچ تغییری چندانی نکرده و برای این موارد توجهی قایل نیست.

در واقع چین ارتباط با طالبان و همگرایی با این گروه را خریداری کرده است و در مقابل پولی که به این گروه می دهد از آن خواسته های سنگینی نیز دارد. چین از کمک های زیادی نسبت به افغانستان خبر داده است: «چین روز ۱۷ شهریور متعهد شد که ۳۱ میلیون دلار در قالب کمک های فوری به این گروه بپردازد. آن کشور همچنین یکشنبه گذشته نسبت به پرداخت ۱۵ میلیون دلار کمک دیگر و ۳ میلیون دز واکسن های کرونا ساخت چین تعهد داد. ونگ یو، سفیر چین در افغانستان، روز یکشنبه در کابل برای اعلام تازه ترین کمک های آن کشور با خلیل الرحمان حقانی، وزیر موقت طالبان در امور پناهمجویان و بازگشت کنندگان، دیدار کرد. بنا بر یک بیانیه طالبان که در فیسبوک منتشر شد، ونگ انتصاب حقانی به این سمت را تبریک گفت و افزود که چین «برای همکاری و ارائه کمک بی قید و شرط به افغانستان آماده است. در این بیانیه آمده است که حقانی به چین اطمینان داد که این کمک «با شفافیت میان افراد آواره شده داخلی و دیگر ذینفعان در اسرع وقت توزیع خواهد شد.» حقانی تحت تحریم های ایالات متحده و سازمان ملل متحد قرار دارد و از سوی وزارت خزانه داری ایالات متحده به عنوان یک تروریست جهانی تعیین شده و برای دستگیری او پنج میلیون دلار پاداش در نظر گرفته شده است. با توجه به این که طالبان اکنون امور مالی افغانستان را تحت کنترل خود دارد، راستی آزمایی مستقل مبلغ و نوع کمک دریافتی و روند توزیع آن غیرممکن خواهد بود.» (همان، ص ۳۴).

طالبان نسبت به سرنوشت دختران و تحصیل دختران در مکاتب و دانشگاهها یک آینده مهم و تاریکی را رقم زده است در حالیکه یکی از شرط های اساسی جامعه جهانی برای رسمیت شناخته شدن طالبان این است که این گروه باید حقوق زنان و از جمله حق تحصیل دختران در هر مقطعی را باید احترام بگذارد: «اعلان این کمک ها در شرایطی است که طالبان اعتراضات فزاینده در سراسر آن کشور نسبت به شیوه خشن حکمرانی و محدود کردن آزادی ها و حقوق توسط آن گروه را به شدت و با استفاده از خشونت سرکوب کرده است. اسلامگرایان یک ماه پس از به قدرت رسیدن و به رغم وعده های خود مبنی بر ارائه نسخه ملایم تری نسبت به رژیم گذشته خود به تدریج آزادی های مردم افغانستان را سلب می کنند. وزارت آموزش و پرورش طالبان جمعه



گذشته در حالی که به پسران و آموزگاران مرد دستور داد به کلاس های درس بازگردند، دختران و آموزگاران زن را از بازگشت به مدارس متوسطه محروم کرد. ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان، سه شنبه گذشته و پس از رو به رو شدن با انتقادهای بین المللی نسبت به این تصمیم گفت که دختران افغانستان اجازه خواهند داشت که «در اسرع وقت» به مدرسه بازگردند. او در یک کنفرانس خبری بدون ارائه یک بازه زمانی با اعلام زمان بازگشایی مدارس به روی دختران گفت: «فعالیت ها در رابطه با مسائل مربوط به تحصیل و کار زنان و دختران ادامه دارد.

بسیاری نسبت به این که این گروه به تعهد خود عمل کند، تردید دارند. این در حالی است که طالبان دسترسی زنان به فرصت های کاری را محدود کرده اند. آنها به زنان گفته اند تا زمانی که مقامات طالبان بتوانند کار جداسازی را تحت تفسیر محدود کننده آن گروه از قانون شریعت اجرا کنند، برای امنیت خود در خانه بمانند. یک خانم آموزگار روز دوشنبه با اشاره به حکمرانی طالبان بر افغانستان طی سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ به خبرگزاری فرانسه گفت: «همین اتفاق بار گذشته روی داد. آنها مرتب می گفتند که به ما اجازه خواهند داد سرکارمان بازگردیم، اما این اتفاق هرگز نیفتاد. این عدم اطمینان و فقدان فرصت های شغلی جوانان تحصیل کرده را وادار می کند کشور را ترک کنند و برخی آن را «فاجعه ای برای افغانستان» می دانند» (همان، ص ۳۸).



جمع بندی و نتیجه گیری:

روشن شد که چین به دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی از گروه طالبان حمایت کرده است. از نظر سیاسی چین به عنوان یک اژدهای خفته از خواب بیدار شده است که سعی دارد قلمرو خویش را گسترش دهد به همین خاطر با ایران و پاکستان و با روسیه در تعامل قرار گرفته است که بتواند توسعه طلبی خویش را گسترش دهد و در مقابل، نسبت به آمریکا به عنوان کشور رقیب قرارداد و این رقابت سبب شده است که طالبان به عنوان یک ابزار مهم در مسیر تامین منافع چین قرار گیرد. مطابق چارچوب نظری، چین، ایران، پاکستان و روسیه از کشورهای است که با هم با خاطر منافع زیادی، همگرایی دارد در حالیکه همین کشورها با کشورهای غربی از جمله آمریکا، در تعارض منافع قرار دارد. چین و پاکستان با هم همگرایی و اشتراک منافع دارد در حالیکه هر دو کشور نسبت به هند تعارض منافع دارد این است که طالبان که در اختیار پاکستان بوده است در اختیار چین قرار می گیرد و این سبب می شود که همگرایی هند با دولت افغانستان دوره جمهوری به چالش کشیده می شود.

از نظر اقتصادی هم چین اهداف زیادی را دنبال می کند. بحث یک کمربند یک جاده، سرمایه گذاری در بخشهای مختلف افغانستان، استخراج معادن افغانستان، صدور کالاهای ارزان چین به بازار افغانستان و هم چنین دیگر موارد از دلایل مهم چین برای حمایت از گروه طالبان است.

فهرست منابع:

۱. آرزومندی چین از طالبان؛ سرکوب جنبش اسلامی ترکستان شرقی، در: خبرگزاری صدای آمریکا، ۵/۶/۱۴۰۰.
۲. استقبال چین از اقدام طالبان در معرفی کابینه دولت، در: بی بی سی، ۱۷ شهریور ۱۴۰۰.
۳. اعلام حمایت بی قید و شرط از طالبان توسط چین هم زمان با از بین رفتن آزادی های مردم افغانستان، در سایت المشارق و خبرگزاری فرانسه، ۲۴/۹/۲۰۲۱.
۴. بوزان، باری، مردم، دولت ها و هراس، چاپ سوم، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران ۱۳۹۰.
۵. پشت پرده حمایت چین از طالبان چه اهدافی نهفته است؟ چین از افغانستان چه می خواهد؟، در: خبرگزاری اسپوتنیک، ۱۰/۱۱/۲۰۲۱.
۶. یکن و طالبان: چین در افغانستان به دنبال چیست؟ در: سایت فارسی ایندپندنت، ۲۵/۴/۱۴۰۰.
۷. ترامپ: خروج از افغانستان تحقیرآمیزترین بخش تاریخ آمریکا بود، سایت خبری جامعه خبری، ۱/۸/۱۴۰۰.
۸. تمنا، فرامرز، سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری های منطقه یی ناشر: مرکز مطالعات استراتژیک و زارت امور خارجه، سال ۱۳۹۲.
۹. جکسون، رابرت و گنورک سوزنسون، درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، چاپ سوم، انتشارات میزان، تهران ۱۳۹۰.
۱۰. حاتمی، محمدمهدی، پشت پرده حمایت چین از طالبان، در سایت تجارت نیوز، ۳۰/۴/۱۴۰۰.
۱۱. حکومت تحت حاکمیت طالبان فرصت جدید چین برای اهداف استراتژیک در افغانستان، در: خبرگزاری دانشجویان ایران. ایسنا، ۱۳/۶/۱۴۰۰.
۱۲. دغدغه ها و رویاهای چین برای افغانستان و طالبان، در: سایت دیپلماسی ایرانی، ۱۷/۶/۱۴۰۰.
۱۳. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، نظریه های همگرایی منطقه ای و رژیم های بین المللی، چاپ اول، انتشارات مخاطب، تهران، ۱۳۹۳.
۱۴. سایت پرسمان، همگرایی و واگرایی - کشورهای خلیج فارس، ۲۴/۷/۱۳۸۹.
۱۵. فرزاد رضائی بونش، نگاه آسیب شناسانه به روابط افغانستان و ایران، ناشر: فصل نامه دیپلماسی صلح عادلانه، سال ۱۳۹۱.
۱۶. قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، نشر سمت، چاپ یازدهم، تهران ۱۳۸۴.
۱۷. گدینز، آنتونی، گزیده ی جامعه شناسی، ترجمه حسن جاوشیان، چاپ پنجم، نشر نی، تهران ۱۳۹۲.
۱۸. مورگتا، هانس. جی. سیاست میان ملتها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، ناشر وزارت امور خارجه، چاپ ۲، تهران ۱۳۸۰.
۱۹. نئو ایسترن اوتلوک، حضور امریکا در افغانستان، ناشر: خبرگزاری تسنیم، مترجم، خبرگزاری تسنیم، سال ۱۳۹۶.
۲۰. هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران ۱۳۹۵.



اعمار بند کمال خان و تاثیر آن بر روابط میان ایران و افغانستان

لیلا فیضی^۱

چکیده

ایران و افغانستان طی قرون متمادی با حضور در یک بستر تمدنی و جغرافیایی مشترک، تقریباً نوعی همسایگی مسالمت آمیز را تجربه کرده اند. البته این قرابت سرزمینی بعلاوه برخی علل دیگر، زمینه ساز اختلاف بویژه بر سر میزان بهره برداری از آب رودخانه های مشترک شده است. بند کمال خان یکی از بندهای مهمی بوده که برای افغانستان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و محیط زیستی ارزش خاصی داشته و برای ایران نیز مهم پنداشته میشود. ایران یگانه استفاده کننده حقبه رود هیرمند میباشد. احداث بند کمال خان دارای اثرات خاصی بر ایران گذاشته و با تکمیل و بهره برداری آن، قسمت زیادی از آب مورد ضرورت این کشور که فراتر از حقبه تعیین شده بر اساس معاهده سال ۱۳۵۱ استفاده می نمود؛ از دست داد. دریای هلمند به یک مسأله‌ی حقوقی میان ایران و افغانستان به دلیل «حق آبه - ایران» به ویژه پس از اعمار بند «کمال خان» تبدیل شده است. دولت ایران استدلال دارد که اعمار بند، بالای دریای هلمند - افغانستان، روی محیط زیست ساحه‌ی جنوب شرقی ایران که هم‌مرز با افغانستان است، تاثیر منفی می‌گذارد؛ اما استدلال حکومت افغانستان این است که اعمار بند منجر به حفظ بیش تر آب به اساس معاهده‌ی «۱۹۷۳» با ایران می‌شود. افغانستان پس از امضای موافقت‌نامه‌ی آبی با ایران، چندین دهه دچار چالش بود و نتوانست تا از موافقت‌نامه - تقسیم آب نظارت، اجراءات خود را داشته باشد. افزون بر آن، با وجود توافق‌نامه‌ی آبی، روابط دو کشور بر سر «حق آبه» در سال‌های اخیر دچار تنش شده است. که می‌توان گفت کاهش ترانزیت مایحتاج اساسی مردم این کشور از مسیر ایران، توقف تجارت دوجانبه یا عملی نشدن پروژه چابهار، تنش‌ها مرزی و اخراج اجباری مهاجران را به دنبال داشته است.

کلید واژه‌ها: رود هلمند، بند کمال خان، روابط دو کشور، مهاجرین، تنش نظامی و دیپلماسی آب.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه خاتم النبیین (ص)

ایران و افغانستان با وجود قرار داشتن در یک حوزه تمدنی و فرهنگی، در برخی زمینه ها دچار چالش های مزمن و فرسایشی هستند. اختلافات ایران و افغانستان بر سر حجم و توزیع زمانی استفاده از آب رودخانه های مشترک، چند دهه است ادامه یافته و در حال تبدیل شدن به موضوعی بحرانی در روابط دو کشور است. با توجه به عدم عضویت دو کشور در کنوانسیون های مربوط به رودخانه های بین المللی و همچنین تجارب ناموفق گذشته، طرفین رغبت چندانی به ارجاع اختلافات به نهادهای ذیصلاح بین المللی ندارند. به لحاظ تاریخی نیز روابط ایران و افغانستان در مواردی متأثر از موضوع رودخانه های مرزی مشترک بویژه رود هیرمند بوده است. این روابط به سه دوره ای متمایز تقسیم شده است. دوره اول از معاهده پاریس تا ۱۳۰۰ش میباشد. این مقطع مربوط به دوران پس از استقلال افغانستان است که دو کشور بر اساس معاهده پاریس، حکمیت اختلافات خود را به دولت انگلیس می سپردند. دوره دوم از ۱۳۰۰ش الی ۱۳۵۷ش بود که فصل جدیدی در روابط بین ایران و افغانستان آغاز شد و در دوره سوم، که از ۱۳۵۷ش با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و اشغال افغانستان توسط شوروی باعث شد طرح های مشترک به فراموشی سپرده شود. در مقاطع مذکور، مناسبات آبی ایران و افغانستان عمدتاً بر سر رودخانه هیرمند رقم خورده است که البته در دوره دوم به سبب دوستانه بودن روابط دو کشور، مذاکرات مهمی صورت گرفت و در نهایت منجر به معاهده ۱۳۵۱ش شد. با روی کار آمدن طالبان در افغانستان و بسته شدن آب بر روی ایران، به مدت پنج سال تنش های جدی آبی بین ایران با آن کشور رخ داد اما با برچیده شدن حکومت طالبان، روابط بین ایران و نظام سیاسی جدید افغانستان وارد دور جدیدی از تلاطم شد. با اعمار بند کمال خان دولت وقت غنی افغانستان در مهار آبهای جاری، نزاع آبی دو کشور در حال ورود به ابعاد جدیدی کشیده شد. برای تنظیم و پایه ریزی روابط ایران و افغانستان در حوزه اختلافات آبی از گزینه های سلبی مانند (فشار سیاسی) و (ابزار امنیتی) متوسل شدن اما تأثیر چندانی بر حل و فصل اختلافات آبی آنها نداشته است.

از این رو بررسی اعمار بند کمال خان و تاثیرات آن بر روابط دو کشور یکی از موضوع با اهمیت بوده، از این رو، سؤال اصلی این است که اعمار بند کمال خان چه تأثیری بر روابط میان افغانستان و ایران دارد؟ و نظر به سؤال اصلی سه پرسش فرعی



نیز قابل است نخست سابقه تاریخی و حقوقی استفاده از آب رودخانه هلمند بین افغانستان و ایران چگونه است؟ دوم اقدام افغانستان در احداث سد کمال خان بر رود هلمند از منظر اصول و قواعد حقوق بین الملل چگونه ارزیابی می شود؟ و سوم احداث بند کمال خان چی تاثیر بر تطبیق معاهده آب هلمند میان افغانستان و ایران دارد؟

با پذیرش این مفروض مهم در نظریه های رهیافت رئالیستی و نظری موازنه قوا فرضیه ما این است که اعمار بند کمال خان میتواند تاثیرات مثبتی بر هایدرو دیپلماسی افغانستان و همچنان در سیاست خارجی کشور داشته باشد. و در عین حال پیامد های منفی بر روابط سیاسی و اقتصادی میان افغانستان و ایران را در قبال دارد. با توجه به درجه ی بالای اهمیت روابط ایران و افغانستان، اهمیت این پژوهش در این است که با ارائه سازوکاری مشخص، از تبدیل اختلافات آبی ایران و افغانستان به یک منازعه ای پیچیده و عمیق که میتواند جوانب مختلف روابط دو کشور را به رکود بکشاند، پیشگیری نماید.

پیش از این نیز مطالعاتی با محوریت اقتصاد، امنیت، فرهنگ و سیاست برای تنظیم روابط ایران و افغانستان صورت گرفته اما با توجه به رویکرد یکسویه آنها و عدم توجه به کارکرد دیپلماسی آب و کاهش تنش این نوع تعاملات، این پژوهش با هدف تبیین و معرفی دیپلماسی آبی ایران و افغانستان به عنوان یک عنصر مشترک منفعت محور و سودآور و یک اهرم مؤثر و نسبتاً بادوام در مدیریت آبی مطرح می شود. البته انجام این نوع مطالعات با محدودیت های محتوایی و روشی متعددی مواجه است؛ زیرا از یکسو مطالعات موردی با این موضوع انجام نشده است تا بتوان به مقایسه دقیق و علمی این پژوهش با آنها پرداخت و از سوی دیگر دخیل بودن متغیرهای متعدد و خارج از کنترل در این موضوع، سبب میشود تحقق پذیری مباحث مشکل شود.

پس می توان گفت هدف اصلی مقاله بررسی اعمار بند کمال خان و تاثیر آن بر روابط میان ایران و افغانستان می باشد و نظر به هدف اصلی پژوهش حاضر در صدد است تا ضمن مرور تاریخی و تحلیل سیاست خارجی افغانستان و ایران، تاثیرات بند کمال خان بر روابط دو کشور را روشن ساخته و تمرکز بر آن است تا راهکاری جهت بیرون رفت از بحران را ارائه بدهد که از این منظر نسبت به پژوهش های قبلی امری نوآورانه نیز محسوب می شود.



۱. حقوق بین الملل

حقوق بین الملل آن رشته از حقوق است که به آن دسته از روابط افراد، سازمان ها یا دولت ها می پردازد که دست کم در آن یک عنصر خارجی و بین المللی وجود داشته باشد. حقوق بین الملل بر حسب موضوع آن به دو شعبه جزئی تر یعنی عمومی و خصوصی تقسیم می شوند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

۲. روابط بین الملل

روابط بین الملل به مجموعه اقدامات و کنشهای متقابل واحدهای حکومتی و نیز نهادهای غیر دولتی و روندهای سیاسی میان ملت ها گویند. روابط بین الملل به مجموعه ای روابط رسمی و غیررسمی واحدهای سیاسی «دولتها» سازمانها انجمنها، اتحادیه ها، و نهادهای بین الملل است و یا به عبارت دیگر به مجموعه کنش ها و واکنش های و اندرکنش های که بین بازیگران نظام بین الملل صورت می گیرد، روابط بین الملل گویند. علم روابط بین الملل یعنی مطالعه قانون مندیهای ناشی از خواص رفتار سیاسی (قوام، ۱۳۸۴: ۱۷).

امروزه روابط بین الملل تجلی نوع سیاستی است که در آن هویت ملی و قدرت نظامی بحث غالب است ولی وجود آن اصالتاً مورد معارضه نیست بلکه مسائل رفاهی شایع و رایج غالب نیست. کلمه بین الملل نشان دهنده آن است که نوع مبادله در روابط بین الملل اصالتاً سیاسی است و کلمه ملی به معنای سیاسی است نه معنای قومی. در اصول روابط بین الملل استهای موجود و مفروض های بین المللی مورد مطالعه قرار می گیرد (جکسون، ۱۳۸۳: ۲۰).

روابط بین الملل به مطالعه روابط میان کشورها، نقش کشورهای مستقل، سازمان های بین دولتی، سازمانهای غیردولتی بین المللی، سازمان های مردم نهاد و شرکت های چند ملیتی، گفته می شود. روابط بین الملل چون سیاست خارجی یک دولت معین را تجزیه و تحلیل و تنظیم می کند، می تواند هنجاری و اثباتی باشد. روابط بین الملل به عنوان یک فعالیت سیاسی از زمان مورخ یونانی، توکودیدس، آغاز و در اوایل قرن بیستم، به یک رشته دانشگاهی مجزا در داخل علوم سیاسی، تبدیل شد. با این حال روابط بین الملل علمی، میان رشته ای محسوب می شود (جکسون، ۱۳۸۳: ۲۱).



۳. رودخانه بین‌المللی

رودخانه‌های مرزی شامل رودخانه‌هایی هستند که دو یا چند کشور را از یکدیگر جدا می‌کنند و در واقع تمامی یا قسمتی از آن‌ها مرز دو یا چند کشور را تشکیل می‌دهند ((Sadof, ۲۰۰۵: ۹)).

چنانچه در قاتون تنظیم امور آب، آبهای فرامرزی در ماده ۳ بند ۱۵ چنین تعریف گردیده‌اند: «آبهای است که از خاک افغانستان سرچشمه گرفته و با عبور از مرز وارد کشور های همسایه گردیده یا از کشور های همسایه وارد افغانستان می‌گردد» (قانون تنظیم امور آب، ماده ۳).

بنا بر این رودخانه‌ها به عنوان یکی از انواع مرزها نقش بسیار مهمی در تنظیم روابط میان کشورهای همسایه دارند. رودخانه‌های بین‌المللی اشکال مختلفی دارند، رودخانه‌هایی که با قطع خط مرزی، وارد کشور همسایه می‌گردد، در این حالت، در رودخانه رابطه بالادست، پایین دست مطرح است. ممکن است رودخانه در قسمتی از مسیر خود، به عنوان خط مرزی قرار گیرد و وارد کشور همسایه نشود، که در این حالت رودخانه در قسمتی از مسیر خود، خط مرزی بین دو کشور را تشکیل می‌دهد و یا رودخانه در قسمتی از مسیر خود، خط مرزی بین دو کشور را تشکیل می‌دهد و سپس وارد کشور همسایه می‌شود ((Sadof, ۲۰۰۵: ۱۰)).

در ادبیات حقوق بین‌الملل، رودخانه‌های بین‌المللی در چارچوب آبراه‌های بین‌المللی قرار می‌گیرند. از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل عنوان «آبراه‌های بین‌المللی» برای رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، یخچال‌ها و آب‌های زیرزمینی بین‌المللی در نظر گرفته شد. همچنین این مفهوم در کنوانسیون بهره‌برداری‌های غیر کشتیرانی از آبراه‌های بین‌المللی به معنای شبکه‌ای از آب‌های سطحی و زیرزمینی است که به واسطه ارتباط فیزیکی خود، مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند و معمولاً به یک پایانه مشترک منتهی می‌شوند. بنابراین به طور کلی آبراه‌های بین‌المللی شامل آب‌های سطحی (رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، شاخه‌های رود) و آب‌های زیرزمینی که دارای ارتباط فیزیکی هستند و مشترک میان دو یا چند کشورند می‌باشد ((McCaffrey, ۲۰۰۱: ۲۸)).



رودخانه بین‌المللی نیز از دیدگاه محققان آبراهی است که قسمت‌های مختلف آن در قلمرو چند کشور واقع شده است. از این نظر رودخانه‌های بین‌المللی یا مشترک به دو نوع تقسیم می‌شوند. رودخانه‌های «متوالی یا پیاپی» که از قلمرو دو یا چند کشور عبور می‌کنند و رودخانه‌های «همجوار یا مرزی» که قلمرو دو یا چند کشور را از یکدیگر جدا می‌سازند (۴۵: Shapiro-Libai, ۱۹۹۶).

۴. دیپلماسی آب

آب به عنوان یک عنصر ارزشمند در سراسر جهان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، زیرا از یک طرف نفوس جهان رو به افزایش بوده و از طرف دیگر با وجود نیازمندی روز افزون بشریت به آبهای شیرین، این ماده حیاتی به اثر استفاده‌های زیاد رو به کاهش است. بناً این افزایش ضرورت‌های آبی و کاهش منابع آب‌های شیرین جهت رفع نیازمندی‌های بشریت و تلاش کشورها برای بدست آوردن ابزار نفوذ و فشار بر یکدیگر، مقوله جدیدی را به نام دیپلماسی آب در بین کشورها رایج ساخته که هدف از آن مدیریت منابع آب، در جهت استفاده دیپلماتیک از آن به منظور دستیابی به اهداف اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و سیاسی یک دولت در برابر سایر کشورها می‌باشد (اکبر، ۱۳۹۷: ۴۸۰).

در عصری که ما زندگی می‌نمائیم بدون شک یکی از مباحث گرم دیپلماسی آب بوده و مهم‌ترین جدال هم‌جدال بر سر آب می‌باشد. زیرا چالش بر سر منابع آب و حقیقه در واقع گره‌گشای اصلی چالش‌ها و رقابت‌ها است. به همین دلیل مدیریت منابع آبی به مثابه توسعه پایدار منطقی، مفهومی جز عبور از تناقضات و تضادهای فاجعه‌بار آفرین ندارد. به عبارتی دیگر توسعه متوازن و هماهنگ منطقه‌ای می‌تواند بر چالش‌های مزمن آب نقطه‌ی پایان بگذارد و سیاست‌های سلبی را به سیاست‌های ایجابی تبدیل کند (آرزو، ۱۳۹۰: ۱۳۷).

استفاده از ظرفیت‌های آبی کشور برای تحقق اهداف دیپلماتیک است. بطور قطع و یقین، دیپلماسی منطقه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است دیپلماسی ابزار تحقق اهداف سیاست خارجی است. دولت‌ها دو نوع سیاست دارند: سیاست داخلی و سیاست خارجی. سیاست داخلی شامل تقسیم ثروت عمومی، سیاست آموزشی، سیاست اجتماعی، برگزاری انتخابات و... می‌باشد. کشورها در صحنه بیرون از مرزهای خودشان نیز در ارتباط با سایر دولت‌ها یک سری روابط و سیاست‌هایی دارند؛ در نتیجه سیاست خارجی مجموع تدابیر،



اندیشه و اقداماتی است که دولت‌ها برای تأمین اهداف ملی خودشان دارند و برای رسیدن به این مقاصد نیازمند ابزار هستند (عراقچی، ۱۳۹۳: ۸).

ابزارهای اجرایی شدن اهداف سیاست خارجی دیپلماسی نام دارد؛ مانند: مذاکره، چانه‌زنی و یک عده معتقد هستند دیپلماسی تا مرحله‌ای است که ابزارها غیر خشونت‌آمیز باشد و زمانی که ابزارهای خشونت‌آمیز به اجرا درآیند، دیپلماسی قطع می‌گردد. دیپلماسی آب مجموع اقداماتی است که یک کشور برای تأمین منابع آبی مورد نیاز برای رشد، توسعه و اهداف ملی دارد. در قرن ۲۰ بعد از جنگ جهانی دوم، دولت‌ها در رابطه با حوزه‌های موضوعی مختلف واژه دیپلماسی را به کار می‌بردند؛ مانند دیپلماسی منابع، دیپلماسی دلار، دیپلماسی قایق‌های توپدار و... که هر کدام از آنها یک اصطلاح بوده اند. نبود موافقت نامه‌ها و معاهدات بین المللی در زمینه آب‌های سطحی و زیرزمینی مرزی بین ایران و کشورهای همسایه، نشانگر عدم توجه دولت‌های مذکور به این منبع حیاتی و اتخاذ رویکردهایی در جهت امنیت و منافع ملی شان بوده است. علاوه بر این، نبود یک نگاه جامع به اندرکنش‌های آب‌های سطحی و زیرزمینی در این مناطق سبب شده است تا اندک توافقی‌های صورت گرفته حول محور آب‌های سطحی باشد و به آب‌های زیرزمینی اشاره مستقیم نشود (عراقچی، ۱۳۹۳: ۹).

بخشی از راه‌حل برون رفت از چالش و بحران آب به مساله دیپلماسی آب برمی‌گردد. این مساله شامل آب‌های داخلی و دیپلماسی آب‌های فرامرزی می‌شود. موضوع اصلی دیپلماسی آب استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسی کشور برای تحقق اهداف مدیریت پایدار آب و امید است مساله کمبود آب در منطقه خاورمیانه منجر به صلح، ایجاد گفت و گو و بازکردن مرزها برای عبور آب و ایجاد بازارهای مشترک شود (عراقچی، ۱۳۹۳: ۱۰).

۵. بند کمال خان

یکی از پروژه‌های مهم کنترل آب در افغانستان می‌باشد که در ولایت نیمروز بالای دریای هلمند قرار دارد. این بند که در ۹۵ کیلومتری شهر زرنج، در ولسوالی چهاربرجک قرار دارد. کار ساخت بند کمال‌خان در سال ۱۳۴۵ ه‍.ش خورشیدی آغاز شده بود، اما به پایان نرسید. کار اصلی آن در سال ۱۳۹۰

خورشیدی دوباره آغاز شد، که سومین و آخرین مرحله آن در ماه آوریل سال ۲۰۱۷ توسط محمد اشرف غنی رئیس‌جمهور افغانستان افتتاح شد و کار این پروژه در سال ۱۳۹۹ تکمیل گردید. این بند با بودجه ۷۸ میلیون دلار از بودجه انکشافی دولت افغانستان ساخته شده است. بند کمال خان بیشتر در ساحه دشت قرار دارد، به این لحاظ شیب کمی دارد (وزارت انرژی و آب، ریاست انسجام برنامه های آب).

این بند قادر به آبیاری ۱۷۴۰۰۰ هکتار زمین و تولید ۹ مگاوات برق و همچنین ایجاد مشاغل برای بسیاری از افراد خواهد بود. بند کمال خان ۱۶ متر ارتفاع و ظرفیت ذخیره سازی ۵۲ میلیون متر مکعب آب را دارد (کوشا، ۱۴۰۰: ۲).

اعمار بند کمال خان و تاثیر آن بر روابط میان ایران و افغانستان

منازعات آبی افغانستان از دیر زمانی به عنوان یک چالش جدی و مهم در فرا راه حکومت ها در این کشور قرار داشته است. خصوصاً در سمت غرب این کشور ایران بیشتر به منابع آبی افغانستان وابستگی شدید دارد و بصورت مداوم خواهان تغییر رژیم حقوقی رود هیرمند بوده و همواره در تمام مذاکرات خود روی این مسئله پا فشاری مینماید. این نگرش ایران در ذات خود برای افغانستان در تدوین سیاست خارجی اش و روابط سیاسی درد سر ساز بوده است. در گذشته افغانستان یک کشور قدرتمند برای مهار آبهای داخلی خود نبوده ولی در طی سالهای اخیر این جرئت را حاصل نموده تا آبهای داخلی خود را مدیریت کند. در حوزه مدیریت آبهای داخلی یکی از این اقدام های اساسی این کشور افتتاح بند کمال خان میباشد. با سقوط نظام جمهوری و روی کار آمدن امارت اسلامی افغانستان در سال ۱۴۰۲ این یکی از تنش ها اساسی با کشور ایران موضوع آب بند کمال خان بوده که این تنش ها منجر به ازار و اذیت مهاجرین افغانستان، کاهش تجارت و برخورد ها نظامی نیز شد که از هر زمان دیگر روابط افغانستان و ایران صدمه دیده.



۱. دیپلماسی آب و نقش آن در توسعه روابط دو کشور (افغانستان و ایران)

افغانستان و ایران در منطقه کم آب و خشک واقع شده اند. افغانستان بر خلاف تصور موجود، خود نیز به کمبود آب مواجه است، به خصوص این که هنوز مدیریت آب به درستی صورت نمی گیرد و بخش بزرگ از آب افغانستان ضایع می شود. اما با این وجود آب های فرامرزی افغانستان که اکثراً بدون استفاده مناسب از افغانستان خارج شده به کشورهای همسایه سرازیر می شوند، در وضعیت کنونی هر روز دارای ارزش بیشتر و در پی آن مورد توجه جدی تر واقع می گردند. اهمیت آب در مناسبات دولت ها به ویژه میان افغانستان و ایران نهایت مهم و حساس می باشد که در صورت مدیریت درست آن، مناسبات دو دولت را به مرحله جدیدی از همکاری های استراتژیک بلند خواهد برد (نجیب، ۱۳۹۲: ۴۵).

میتوان گفت که یکی از مهمترین مسئله در مناسبات دو کشور در حال حاضر موضوع آب های فرامرزی افغانستان است که بخشی از آن وارد خاک ایران می شود. البته از دید افغانستان امنیت و همکاری های دو کشور در مبارزه علیه تروریسم بدون تقسیم آنها به خوب و بد، در اولویت است و از این طریق می شود که به همکاری در سایر بخش ها پرداخت. ایران به صورت عموم و به ویژه در مناطق شرقی و جنوب شرقی به کمبود آب مواجه است و این را مقامات ایرانی بزرگترین تهدید اجتماعی و در نهایت علیه امنیت ایران می دانند. ایران آب هلمند را برای سیستان و بلوچستان شاهرگ حیاتی سیستان نامیده است، و همچنان آب هریرود را شاهرگ حیاتی مشهد. ایران با سرمایه گذاری میلیون ها دلاری با ترکمنستان بند دوستی را در انتهای دریای هریرود به صورت یکجانبه و توافق کشور بالا دست ساخته است که بر علاوه تأمین آب آشامیدنی مشهد هزاران هکتار زمین را تحت آبیاری قرار داده است. از این رو دیپلماسی آب با افغانستان از دغدغه های جدی ایران به شمار میرود (کاوایی راد، ۱۳۹۸: ۲۱).

تفاوت دیدگاه روی مسایل مربوط به آب در طول تاریخ روابط سیاسی میان دو کشور به نحوی از انحا وجود داشته است. اگر بخواهیم اشاره کوتاه به جایگاه آب در روابط دو کشور داشته باشیم، به صورت مختصر می توان گفت که دو کشور در سه مورد: آب دریای هلمند، وضعیت نا مساعد هامون ها و همچنین هریرود، دارای اختلاف دیدگاه و تفاوت خواست می باشند و هر یک از این مسایل ارزش و جایگاه ویژه خود را در روابط دو کشور دارند (نجیب، ۱۳۹۲: ۳۲).





در مورد دریای هلمند دو کشور بعد از حدود ۹۰ سال بحث و مذاکرات بالاخره در سال ۱۳۵۱ معاهده ای را به امضا رسانیدند که به کشمکش ها و جنجال های آبی در حوضه آبریز هلمند تا حدودی پایان داد. به صورت کلی و عمومی دو طرف ضمن تأیید این معاهده بر اجرایی شدن و تطبیق کامل آن تأکید و اتفاق نظر دارند. دو طرف بر ایجاد مکانیزیمی جهت تطبیق کامل و دقیق آن تأکید می کنند؛ اما با این وجود، در بعضی موارد هنوز هم اختلاف دیدگاه موجود است (نجیب، ۱۳۹۲: ۱۸).

همچنین در بحث پیرامون آب ها میان افغانستان و ایران، هریرود نیز جایگاه بسیار مهم دارد که دو کشور در مورد آن با داشتن مطالعات متفاوت، دیدگاه متفاوت دارند. هریرود در طول سال های گذشته شدیداً در محراق بحث های دو کشور بوده و به دلیل نبود مطالعات دقیق از وضعیت و مقدار آب در حوضه آبریز دریای هریرود، زمینه انجام گفتگوهای دقیق و کارشناسانه در سطح عالی مساعد نشده است. با وجودی که دو کشور در مورد هریرود دارای دیدگاه متفاوت هستند؛ اما نقطه مثبت این است که دو طرف در دوره های مختلف از مذاکرات با دیدگاه های یکدیگر آشنا شدند و این آشنایی در آینده می تواند، مبنای خوبی برای ادامه مذاکرات باشد. به همین طور، در سال های اخیر در مورد وضعیت بحرانی هامون ها نیز بین طرفین صحبت های شده است. هامون ها به دلیل تغییرات عمده جوی و کاهش بارندگی ها در حوضه آبریز هلمند، و مهم تر از همه ایجاد و حفر چاه نیمه ها برای ذخیره آب در داخل ایران، وضعیت نا مساعد دارد. در حالی که ایران تلاش دارد برای بیرون شدن از زیر فشار مردم، افغانستان را عامل وضعیت بحرانی هامون ها معرفی کند؛ اما افغانستان معتقد است که ایجاد چاه نیمه ها و استفاده بی رویه از آب ها در داخل ایران وضعیت فعلی هامون ها را در قبال داشته است (محمودی، ۱۳۹۶: ۱۹۳).

دو کشور تنها در خصوص آب دریای هلمند با هم معاهده ای را به امضا رسانیده اند. در بین سال های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ (۱۳۴۸ الی ۱۳۵۱)، افغانستان و ایران مشغول مذاکرات فشرده در مورد مسئله آب دریای هلمند بودند. بالاخره با امضای "معاهده بین افغانستان و ایران راجع به آب دریای هلمند/ هیرمند" و مشخص شدن وضعیت حقوقی آن تا حدودی به اختلافات میان دو کشور بر سر تقسیم آب دریای هلمند و حقبه ایران از آب این دریا پایان داده شد. اسناد مصدقه این معاهده میان دو کشور در سال ۱۳۵۶ خورشیدی تعاطی شده است. بر اساس پروتوکول های ضمیمه این معاهده که جزو

لایتنج‌زای معاهده می باشند، کمیته مشترک کمیساران آب هلمند تشکیل و از سال ۱۳۸۳ به این سو ۲۳ نشست برگزار کرده اند. این معاهده در پارلمان های دو کشور (پارلمان افغانستان در تاریخ ۹ جوزای ۱۳۵۲ تصویب کرد و به تاریخ ۱۳ جوزای ۱۳۵۲ به توشیح پادشاه افغانستان رسید). پارلمان ایران نیز معاهده را تصویب و به توشیح مقامات دو کشور نیز رسید که اسناد مصدقه آن در سال ۱۳۵۶ تبادل گردیده است (نجیب، ۱۳۹۳: ۱۳).

با مطالعه مختصر پیشینه روابط دو کشور با توجه به آب، به وضوح دیده می شود که منافع و خواست های دو کشور در قبال مسایل مربوط به آب، با هم تفاوت دارد. ایران به دلیل این که به آب بیشتر در مناطق شرقی و جنوب شرقی اش ضرورت دارد، حقیقه بیشتری از افغانستان مطالبه می کند. این در حالی است که در فصول سیلاب و بارندگی های شدید سالانه بیشتر از یک میلیارد و ششصد میلیون متر مکعب آب در چاه نیمه هایی که توسط دولت ایران حفر شده است ذخیره می گردد (احمدزی، ۱۴۰۰: ۱).

اهمیت آب در مناسبات دولت ها به ویژه میان افغانستان و ایران نهایت مهم و حساس می باشد که در صورت مدیریت درست آن، مناسبات دو دولت را توسعه و گسترش عمیق خواهد داد. همکاری افغانستان و ایران در مورد آب باعث تقویت همکاری و همگرایی، توسعه روابط سیاسی، امنیتی، اقتصادی و ترانزیتی خواهد شد و دو طرف را با اعتماد به یکدیگر به دیدگاه مشترک می رساند. بعد از گذشت سالهای متمادی و به ویژه سال های اخیر گفتگو های مقدماتی، دو طرف به دیدگاه مشترک برای حل مسایل آبی بین دو کشور به گونه ای که رضایت دو طرف حاصل شود و در آن حسن نیت، احترام متقابل برای رسیدن به یک راهکار برد- برد، مطرح باشد، نزدیک شدند. دو کشور در حال حاضر از دیدگاه های یکدیگر در قبال مسایل آب ها آگاه هستند. این آگاهی می تواند که مبنای گفتگوهای آینده میان دو طرف باشد. موضوع مهم دیگر همکاری های مربوط به آب بین دو کشور است که خود زمینه ساز تعامل بیشتر و همکاری و در نهایت همگرایی میان دو کشور خواهد شد (کاوایانی راد، ۱۳۸۹: ۲۶).

در اخیر می توان گفت، با مطالعه پیشینه تاریخی روابط دو کشور، اشتراکات تاریخی، دینی، فرهنگی، زبانی و نژادی، اهمیت همسایگی، حضور حدود از ۳ میلیون تن از شهروندان افغانستان در ایران، نیاز افغانستان به راه های ترانسپورتی و ترانزیتی ایران،





دسترسی افغانستان از طریق ایران به آب های آزاد، حمایت ها و کمک های ایران در حدود ۴ دهه گذشته، به خصوص اهمیت ژئوایکانومیک، ژئو استراتژیک و ژئوپولیتیک ایران برای افغانستان و منطقه، ایران جایگاه بسیار مهم و با اهمیت در سیاست خارجی افغانستان دارد. ایران جزو کشورهای درجه یک در سیاست خارجی افغانستان محسوب می شود (ساری صراف، ۱۳۸۴: ۳۶).

افغانستان می تواند با استفاده از ظرفیت های ایران، در اتصال و تعامل با منطقه و فرامنطقه عنصر مهم باشد. وصل خط آهن از مسیر افغانستان به بندر چابهار ایران، منافع و تجارت و ترانزیت کشورهای شبه قاره هند، آسیای میانه و حتی جنوب روسیه و قفقاز و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را به امنیت افغانستان و ایران وابسته می سازد. افغانستان و ایران می توانند نقش مکمل یکدیگر را در مبادلات و ترانزیت منطقه ای داشته باشند و پل وصل کننده ی منطقه شوند. زمینه های همکاری افغانستان و ایران در مبارزه با قاچاق مواد مخدر، مبارزه با افراطیت و تروریسم، مبارزه با جنایات سازمان یافته بیشتر از هر کشور دیگر منطقه است، چگونگی پیشرفت مذاکرات دو کشور در قالب کمیته های پنجگانه به ویژه در بخش مسایل مربوط به آب های فرامرزی افغانستان، نقش اساسی را در سیاست خارجی ایران و دولت مردان این کشور در قبال افغانستان خواهد داشت. مسایل سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و حضور افغان ها در ایران و به ویژه آب در مناسبات دو کشور از جمله مسایل بسیار عمده می باشد. این مسایل و موضوعات سر خط مذاکرات دو کشور را در همه سطوح تشکیل خواهند داد (ساری صراف، ۱۳۸۴: ۳۷).

۲. دوره حکومت اول طالبان و روابط میان ایران و افغانستان در سایه مسئله تسهیم آب هیرمند

در تمامی دوران حاکمیت اول طالبان (۱۳۷۵) در افغانستان، دو مسئله باعث ایجاد خاص ترین نوع روابط در مراودات سیاسی دو کشور ایران و افغانستان شد؛ یکی مسئله تسهیم آب هیرمند و دیگری موضوع به کشتن دیپلمات های ایرانی در مزار شریف. این عوامل باعث شد که مراودات تجاری بین دو کشور در آن سال ها به شدت تنزل یابد. از منظر اقلیمی نیز سال آبی ۱۳۷۸-۱۳۷۹، سالی همراه با کم آبی و خشکسالی بسیار شدید بود که در نهایت هر سه هامون خشک شدند و سطح گودزره و مساحت و عمق چاه نیمه ها (مخازن ذخیره آب شرب و کشاورزی منطقه سیستان) به شدت کاهش

یافتند. کاهش بارندگی از یک سو و اختلاف نظرهای ناشی از دیدگاه‌های ایدئولوژیک سران دو کشور ایران و افغانستان از سوی دیگر، طالبان را به این نتیجه رساند که برای تحت فشار قراردادن جمهوری اسلامی ایران، آب ورودی به ایران را با بستن سد کجکی و ارغنداب به طور کامل قطع کند. ایران در واکنش به بسته شدن سد کجکی و ارغنداب توسط طالبان، طی نامه‌ای به تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۸۰ ش (۲۰۰۱م) به دبیرکل سازمان ملل اعلام کرد که بسته شدن آب هیرمند مشکلات شدیدی را برای ساکنان منطقه ایجاد کرده است (اقرار، ۱۳۹۹: ۲۴۴).

لذا در دوره اول طالبان برای مواجهه با مسئله آب‌های مشترک، ایران اعتراض خود را نسبت به اقدامات افغانستان به سازمان ملل اعلام کرد. این سطح از مناقشه نمایان‌گر امنیتی شدن مناقشه آب هیرمند بین ایران و حاکمیت وقت افغانستان بوده. به طور کلی، بررسی تعاملات ایران و افغانستان در دوره اول حاکمیت طالبان در این کشور نشان می‌دهد بر سر مسئله آب اجماع و همکاری نبوده است (اقرار، ۱۳۹۹: ۲۴۵).

۳. دوره حامد کرزی و مسئله تسهیم آب هیرمند

در دوره پساطالبان ایران در بازسازی افغانستان مشارکت کرد و اعتباراتی برای بازسازی افغانستان اختصاص داد. حامد کرزی رئیس جمهور وقت افغانستان (۱۳۸۰-۱۳۹۳ ش)، در سال ۱۳۸۰ به ایران سفر کرد و با مقامات ایران دیدار کرد. در این سفر، دو کشور ایران و افغانستان سند همکاری امضا کردند که در بند سیزدهم آن طرفین بر اجرای معاهده ۱۳۵۱ ش برای تقسیم آب هیرمند تأکید کردند. بر اساس این توافق، گروه کارشناسی برای بازدید از سد کجکی اعزام شد (محمودی، ۱۳۹۶: ۱۹۵).

در سال ۱۳۸۲، بر اساس توافق روسای جمهور دو کشور و بازدید گروه‌های کارشناسی دو کشور مقرر شد که به مدت ۵۰ روز آب رودخانه هیرمند از محل سد کجکی به میزان ۵۰ متر مکعب در ثانیه بطرف ایران رها سازی شود. تعاملات سازنده ایران و افغانستان در آن دوره سبب شد در سال ۱۳۸۳، کمیته مشترک کمیساران آب برای تطبیق معاهده آب رودخانه هیرمند ایجاد شود (محمودی، ۱۳۹۶: ۱۹۶).

در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد در ایران نیز دو کشور روابط نزدیکی داشتند تا جایی که مرکز تجاری جمهوری اسلامی ایران در افغانستان توسط بخش خصوصی با دیدگاه کاملاً اقتصادی با مجوز رسمی از سوی سازمان توسعه تجارت ایران در ۱۳۸۸





افتتاح شد. در ۱۳۸۹ چهارمین نمایشگاه بازرگانی جمهوری اسلامی ایران در کابل با حضور انوارالحق احدی، وزیر تجارت و صنایع افغانستان، جماهیر انوری وزیر عودت و مهاجرین افغانستان و فدا حسین مالکی سفیر جمهوری اسلامی ایران در کابل افتتاح شد. در سال ۱۳۸۹ همایش آشنایی با فرصت‌های تجاری ایران در افغانستان با حضور رئیس کل سازمان توسعه تجارت ایران و سفیر ایران در کابل برگزار شد. هدف از برگزاری این همایش بررسی فرصت‌های تجاری افغانستان و چگونگی حضور صادرکنندگان و شرکت‌های ایرانی در این منطقه بود (محمودی، ۱۳۹۶: ۱۹۷).

جمع این مناسبات نشان می‌دهند در این بازه مراودات اقتصادی ایران و افغانستان بسیار پررنگ بود تا جایی که چندین همایش مشترک میان دو کشور برگزار شد. مراودات خوب اقتصادی و سیاسی در مناسبات آبی نیز منعکس شد و این مهم سبب شکل‌دهی به کمیته مشترک کمیساران آب هیرمند بین ایران و افغانستان شد. موضوع آب هیرمند در این بازه، یکی از موضوعات مورد مذاکره رؤسای جمهور دو کشور بود. اما نکته حائز اهمیت آن است که در این دوره، افغانستان تمایل بیشتر برای «دولت‌سازی» داشت. به همین دلیل اگر چه در سطح جلسه کمیساران چالش‌های جدی وجود داشت، اما چالش‌ها در سطح رسانه و عموم جامعه مطرح نبود. به عبارت دیگر، آب عاملی برای ملت‌سازی در افغانستان نشده بود (محمودی، ۱۳۹۶: ۱۹۸).

۴. دوره اشرف غنی و افتتاح بند کمال خان و روابط میان ایران و افغانستان

این موضوع پس از شکست روس‌ها و هم‌پیمانان شان و خروج ذلیلانه آنان از افغانستان و تشکیل حکومت مجاهدین و به قدرت رسیدن طالبان در دور اول حکومت شان میان سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ م به همان وضعیت قبلی ادامه یافت. سپس تجاوز امریکا و اشغال افغانستان صورت گرفت، در این مرحله، به ویژه در زمان حکومت اشرف غنی در سال ۲۰۱۴ م، وی تصمیم گرفت بالای ده دریایی که از افغانستان سرچشمه گرفته و آب آن وارد خاک دولت‌های همسایه می‌شود، بندهای آب‌گردان در غرب و شرق افغانستان بنا نماید و موفق شد در حدود ۴۹ بند آب بنا کند. بنای بند "کمال خان" در ولایت نیمروز در نزدیکی مرز ایران پس از ۴ سال کار تکمیل گردید و در ماه مارچ ۲۰۲۱ م افتتاح شد و بنای این بند بالای سهم ایران از آب افغانستان تأثیر زیادی گذاشت. اشرف غنی در اظهارات‌اش اشاره نمود که وی قصد ندارد جریان آب اضافه و رایگان

یعنی مفت به ایران را ادامه دهد، مگر این‌که در بدل آن نفت بدهند (سیستانی، ۱۴۰۰: ۴۳۷).

اشرف غنی، رئیس‌جمهور سابق افغانستان در موارد متعدد تلاش داشت با ایجاد دلبستگی و تشدید عواطف ملی نسبت به آب و ذهنیت «آب برای ما است = Our Water» را در میان مردم تشدید کند. او در کنفرانس سه روزه ملی آب تحت عنوان آب و انکشاف پایدار در کابل اشاره کرد که «آب، آبروی ماست و حفظ آبرو هدف ملی ماست» و تأکید داشت باید «آبروی خود را مدیریت کنیم». او همچنین در افتتاح فاز سوم ساخت سد کمال‌خان اذعان داشت «آب ما دیگر هدر نخواهد رفت و آب ما سرمایه ماست». غنی در سال ۱۳۹۵ به ایران سفر کرد و با رهبر ایران دیدار کردند. در این دیدار تأکید آیت‌الله خامنه‌ای بر این بود که دو کشور باید هر چه سریع‌تر مسأله آب رودخانه‌های مرزی دو کشور را برطرف نمایند و فرمودند: «چنین مسائلی نباید موجب نگرانی و گله‌مندی در روابط دو کشور همچون ایران و افغانستان شود که مرز، فرهنگ و نیازهای مشترکی دارند شود». با این وجود، در همان سال اشرف غنی در چهارمین کنفرانس ملی آب اعلام کرد آب یکی از عوامل مهم در همکاری‌های منطقه‌ای است و با تدوین چارچوب‌های حقوقی و قراردادهایی بر اساس منافع دو جانبه یا چند جانبه می‌توان زمینه استفاده بهتر از آن را فراهم کرد. او گفت که کشورهای همسایه باید از ساخت بندها و شبکه‌های آبی در افغانستان حمایت کنند و نگران نباشند زیرا «آب که مدیریت نشده باشد، تقسیم نمی‌شود. آب که در بند و شبکه نباشد، چطور تقسیم شود؟» به طور کلی، در دوره اشرف غنی آب رودخانه هیرمند مدیریت شده بود (سیستانی، ۱۴۰۰: ۴۳۸).

۵. دوره جدید حاکمیت طالبان و روابط میان ایران و افغانستان

سابقه تاریخی دوره اول حکومت طالبان نیز گویای آن است که مسئله آب از جمله مسائل اساسی میان ایران و افغانستان خواهد ماند. با دور دوم به قدرت رسیدن طالبان به تاریخ ۱۵ آگست ۲۰۲۱م، ایران از حکومت جدید خواست به توافق‌نامه سال ۱۹۷۳م برگردند. لازم به ذکر است که خود ایران نیز در موضوع آب با دولت‌های همجوار مشارکت دارد و این مشارکت در صورت تداوم تقسیمات موجود استعماری، منجر به بروز مشکلات بیش‌تر خواهد شد. ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور ایران در جریان سفرش به تاریخ ۱۸ می ۲۰۲۳م به شهر چابهار ولایت سیستان و بلوچستان در هشدار به حاکمان افغانستان



گفت: «حق‌آبه دریای هیرمند حق مردم منطقه سیستان و بلوچستان بوده و معاهده‌ها و توافق‌نامه‌ها در این موضوع صراحت دارد.» وی در حالی که حاکمان افغانستان را هشدار می‌داد، گفت: «حاکمان افغانستان بدانند که این یک مسأله طبیعی نیست. آنان این مسأله را جدی بگیرند و ما به آنان هشدار می‌دهیم که حق مردم در سیستان پاکستان و سیستان و بلوچستان ایران از آب هیرمند را هرچه زودتر به آنان بدهند.» او افزود: «حکومت با جدیت تمام سعی دارد آب را از بحر عمان به منطقه شرق ایران برساند، اما این پروژه زمان‌گیر است.» (صفحه انترنتی جهان ایران، ۱۸ می ۲۰۲۳م).

آژانس خبری ایرنای ایران به نقل از حسن کاظمی، سفیر ایران در افغانستان نوشت: «اگر ثابت شود که در بند کجکی آب وجود دارد و طالبان از دادن سهم ایران از آب هیرمند خودداری می‌کند، در این صورت طالبان باید مسئولیت آن را به دوش گیرد و آن زمان حجت دیگر تمام خواهد بود و حکومت ایران می‌داند که چه واکنشی نشان دهد.» (العربیة ۲۵ می ۲۰۲۳م).

از اظهارات این دیپلمات ایران در افغانستان چنین به نظر می‌رسد که ایران هشدار می‌دهد اوضاع میان دو سرزمین را متشنج خواهد نمود. ایران قبلاً در زمان حضور امریکا در افغانستان چنین هشدارهایی نمی‌داد و روابطش با آن حکومت‌ها خوب بود، هرچند مشکل آب از ده‌ها سال به این طرف وجود داشت. بنابر این، اظهارات هشداردهنده و تهدیدآمیز رئیس‌جمهور ایران و سایر مسئولین ایران نشان می‌دهد که اوضاع میان این دو سرزمین به خوبی پیش نمی‌رود و تنش‌ها هم‌چنان بالا خواهد بود تا زمانی که ایران مشکل آب منطقه سیستان و بلوچستان خود را حل نماید، چنانچه رئیس‌جمهور ایران اشاره نمود که حکومت سرگرم کشانیدن آب از بحر عمان بوده؛ آبی که باید شیرین شود و سپس به زمین‌های زراعت توزیع گردد. به نظر می‌رسد مسئولین ایران قصد دارند از این قضیه به نفع خود استفاده نمایند و حکومت افغانستان را دلیل این مشکل معرفی نمایند که انگار از سرازیر شدن آب از جانب افغانستان جلوگیری می‌کنند. ضمناً باید گفت که این مشکل بیش از یک و نیم قرن سابقه دارد، زیرا مردم این منطقه علیه نظام حاکم در ایران به دلیل اهمال و حاشیه روی خشم‌گین می‌باشند، چنانچه این منطقه بارها شاهد تحركات اعتراضی علیه نظام بوده و کسانی هم هستند که خواستار جدایی از ایران می‌باشند (العربیة ۲۵ می ۲۰۲۳م).



ذبیح الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی افغانستان به تاریخ ۲۷ می ۲۰۲۳ در صفحه تویترش نوشت: «کلبل به تعهدات خود پایبند است، اما میزان آب در پی خشک‌سالی‌های شدید کاهش یافته.» وی افزود: «اظهارات نامناسبی که از جانب ایران در این خصوص مطرح گردیده می‌تواند روابط دو کشور را متضرر نماید. بناءً بهتر است چنین اظهاراتی تکرار نشود.» این یک واکنش مناسب و عاری از تهدید است؛ اما تهدید را رد نموده و هشدار می‌دهد که نباید تکرار شود، چه اظهارات رئیسی و یا سایر مسئولینی که اظهارات تهدید و توهین‌آمیز را متوجه افغانستان نمودند و به نظر می‌رسد افغانستان تمایل ندارد روابطش با ایران متشنج شود (العربیة ۲۵ می ۲۰۲۳م).

دریاهای متعدد مرزی میان افغانستان و ایران وجود دارد، مانند دریای هلمند، دریای فراه و دریای هریرود. دریاهای کوچکی نیز وجود دارد مانند هاروت و دریای خاش و نیز دریای بودائی که تمام این دریاها از افغانستان سرچشمه گرفته و در نهایت به بحیره پوزک و بحیره صبری می‌ریزد که در اطراف مرز مشترک میان دو سرزمین موقعیت دارد. دریای هلمند منبع اصلی تأمین آب زمین‌های سیستان به شمار می‌رود و به مثابه شریان زندگی برای ولایت/استان سیستان و بلوچستان شمرده می‌شود؛ ولایتی که از خشک‌سالی‌های مزمن رنج می‌برد. به نظر می‌رسد دریاهای افغانستان، مخصوصاً دریای هلمند، نقش جیوسیاسی بزرگی در روابط میان این دو سرزمین بازی می‌کند و افغانستان می‌تواند از موضوع آب به عنوان ابزار نیرومند فشار علیه ایران و دیگران برای تحقق اهداف اقتصادی و سیاسی خود استفاده نماید؛ مخصوصاً با توجه به این که در حدود ۹۵٪ این آب‌ها در داخل خود افغانستان جریان دارد. بنابر این، حل این مشکلی که میان ایران و افغانستان به وجود آمده و تا سرحد درگیری نظامی پیش رفته ممکن نیست، مگر با ملغا نمودن جغرافیه و دولت‌های ملی ایران و افغانستان و سایر کیان‌های موجود در جهان اسلام و تمثیل آن در قالب دولت واحد مبتنی بر اسلام؛ دولتی که بر تمام تفاوت‌های نژادی، مذهبی و مرزی که انگلیس پایه‌گذاری نموده، پایان دهد! پس اصل مشکل همانا تقسیمات استعماری سرزمین‌های اسلامی است و تمام مسلمانان تا کنون در آتش استعمار و پیامدهای آن می‌سوزند؛ چنان‌که برخی از مسئولین ایران از آن یاد نمودند و در فوق به آن اشاره شد (العربیة ۲۵ می ۲۰۲۳م).



نتیجه گیری

در این تحقیق به این نتیجه رسیدیم که در حال حاضر مدیریت آب در بسیاری از حوزه های فرامرزی به شدت رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته و تاثیرات قابل ملاحظه ای بر فرایند پیش گیری از منازعه، ثبات منطقه ای (صلح سازی مبتنی بر مسائل زیست محیطی) و حکمرانی بین المللی بر جای نهاده است. بنابر این مدیریت آب های فرامرزی حوزه ای است که پیوند عمیقی با سیاست و روابط بین دو کشور دارد، یکی از آب های فرامرزی حوزه ای غربی افغانستان رود هیرمند است که بند کمال خان بر روی رودخانه هیرمند اعمار شده است.

تاریخ بند کمال خان با رود هیرمند گره خورده و مطالعه یکی بدون دیگری مفهومی نخواهد داشت و منازعات آبی افغانستان که از دیر زمانی به عنوان یک چالش در فرا راه حکومت ها قرار داشته، اکثراً در در حوضه غرب با ایران بوده و ایران که بیشتر به منابع آبی افغانستان وابستگی شدید دارد بصورت مداوم خواهان تغییر رژیم حقوقی رود هیرمند بوده و همواره در تمام مذاکرات خود روی این مسئله پافشاری داشته است که در ذات خود برای افغانستان در سیاست خارجی اش درد سر ساز بوده است. کشور ایران که یگانه استفاده کننده حقایق رود هیرمند میباشد، احداث بند کمال خان برای این کشور دارای اثرات خاصی بوده که با تکمیل و بهره برداری این بند، قسمت زیادی از آب مورد ضرورت خود را که فراتر از حقایق تعیین شده بر اساس معاهده سال ۱۳۵۱ استفاده می نموده از دست داده. از همین جهت بند کمال خان سبب ایجاد دگرگونی خاصی بین این دو کشور شده و روابط دیرینه آنان به نحوی دچار تغییر شده که در نتیجه سیاست خارجی افغانستان و ایران زیر چتر این رودخانه بر روابط بین دو کشور تاثیرگذار بوده.

رهبران سیاسی افغانستان از آغاز قرن بیستم استفاده از آب هیرمند را به اساس معاهده ۱۳۵۱ بین افغانستان و ایران که یکی از مهمترین سندی است که به درستی خطوط کلی سیاست آبی بین این دو کشور را ترسیم نموده است رعایت می نماید به منظور حفظ روابط حسنه بین المللی اما ایران خواهان حقایق بیشتر بوده و از مهاجرین افغان به عنوان فشار علیه دولت افغانستان همیشه استفاده کرده و متقابل در دوره حکومت وحدت ملی اظهارات اشرف غنی رئیس جمهور وقت افغانستان در تهران گویای بخشی از سیاست جدید ژئوپولیتیکی افغانستان در قبال ایران از طریق اهرم های



متعدد آبی است، یعنی (آب در برابر مهاجرین)، لذا افغانستان بر این باور است که از طریق کنترل آب های خروجی اش به سمت ایران قادر است رفتار و تصمیمات سیاسی ایران در زمینه فروش نفت ارزان و پذیرش مهاجران را کنترل کند. سیاست آبی افغانستان با وجود سلطه بی ثبات بر سپهر سیاسی آن تحت تأثیر ژئوپولیتیک این کشور است. تمام حاکمان افغانستان از هر گرایش، می دانند که از طریق کنترل آب قادر به کنترل همسایگان خود خواهند بود. افغانستان کشوری است که در تنگنای جغرافیایی قرار گرفته است. محصور بودن این کشور در خشکی و فقدان راه به آب های آزاد، روابط تجاری آن را مختل کرده و این کشور را به لحاظ جغرافیایی به پاکستان و ایران وابسته ساخته است.

در پایان به عنوان نتیجه گیری می توان گفت، مسائل هیدروپلیتیکی بین دو کشور ایران و افغانستان خصوصا در حوزه هیرمند همواره یکی از مسائل مهم بوده است که همواره در مذاکرات و روابط دو کشور تأثیرگذار بوده است اما این مساله همیشه زیر سایه و تحت تأثیر عوامل سیاسی و امنیتی قرار گرفته و متاسفانه همیشه از نظر اولویت دهی در درجات بعد پس از ملاحظات سیاسی و امنیتی قرار گرفته است. در حال حاضر از اینکه دولت ایران نسبت به افغانستان اهرم های فشار زیادی را روی دست داشته و هر از گاهی از این نقطه فشار ها برای برآورده شده خواسته های خود استمداد جسته است احداث بند کمال خان نیز بالمتقابل نقطه فشار خوبی که در اختیار دولت افغانستان تا علیه کشور ایران در صورت نیاز از این فشار استفاده می کند.



الف) کتب

۱. اقرار، پوهاند محمد نعیم، (۱۳۹۹). منابع، سیاست و ساختار نهادهای آبی افغانستان، کابل: انتشارات نویسا.
۲. اکبر، محمد سالم، (۱۳۹۷). فرهنگ اصطلاحات آب و هوا شناسی، کابل: نشر پروانه گرافیک.
۳. آرزو، عبدالغفور، (۱۳۹۵). تداوم سیاست خارجی و چالش های مرحله گذار، سفارت کبرای جمهوری اسلامی افغانستان.
۴. جکسون، رابرت، (۱۳۸۳). «تکامل جامعه بین المللی»، ترجمه ابوالقاسم راهچمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بینالمللی ابرار معاصر.
۵. سیستانی، محمد عظم، (۱۴۰۰) سرگذشت سیستان و رود هیرمند، ناشر: ریاست اطلاعات و ارتباط عامه آگاهی علوم، چ ۲.
۶. عراقچی، سید عباس، (۱۳۹۳). دیپلماسی آب از منازعه تا همکاری، تهران فصل نامه ی سیاست جهانی.
۷. فهیم، نجیب آقا، (۱۳۹۵). آب، صلح و امنیت برای همه، هیدروپولیتیک افغانستان عاملی بالقوه برای صلح پروری، کابل: نشاط گرافیک.
۸. فهیم، نجیب آقا، (۱۳۹۳). وضعیت حقوقی حاکم بر رودخانه ی هلمند، کابل: انتشارات عازم.
۹. فهیم، نجیب، آب، (۱۳۹۲). عرصه تقابل منافع افغانستان با همسایگان، کابل: انتشارات عازم، چ ۱.
۱۰. قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۸۴). روابط بین الملل نظریه ها و رویکردها، تهران: ناشر، سمت.
۱۱. محمودی، سلطان محمود، (۱۳۹۶). مدیریت جامع منابع آبی در حوزه های آبریز افغانستان، کابل: انتشارات پرند.

ب) مقالات

۱. احمدزی، احمد، (۱۴۰۰). مطالعه و بررسی ۲۳ نشست کمیساران آب هلمند، کابل.
۲. ساری صراف، بهروز، (۱۳۸۴). بحران آب و همکاری های بین المللی، ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، تهران: ناشر مؤسسه اطلاعات.
۳. کاویانی راد، مراد، (۱۳۹۸). مناسبات هیدروپولیتیک ایران و افغانستان، فصلنامه مطالعات رهبردی، تهران: سال ۸ شماره ۲.
۴. کوشا، محمد ابراهیم و احمدزی، احمد، (۱۴۰۰). بازی مقصدانستن یک دیگر: ایجاد تنش یا اتحاد؟! (درآمدی بر وضعیت فعلی حقوقی هامون ها و بند کمال خان).

ج) منابع انگلیسی

1. McCaffrey, S.C, The Law of International Watercourses: Non-Navigational Uses of international watercourses. Int. J Global Environmental Issues, 2001.
2. Sadof, Claudia W. and David Grey Cooperation on International Rivers a Continuum for Securing and Sharing Benefits. International Water Resources Association Water International, Volume 30, Number 4, December 2005.
3. Shapiro-Libai, Nitza "Development of International River Basins: Regulation of Riparian Competition," Indiana Law Journal: Vol. 45: Iss. 1, Article, 1969.



عوامل پیروزی امارت اسلامی افغانستان

خواجه روح الله صدیقی

چکیده:

نقش بازیگران منطقه ای در در پیروزی طالبان در افغانستان را می توان بر حسب میزان نفوذ و تاثیر گذاری به سه دسته بازیگران اصلی شامل ایران، پاکستان و روسیه و بازیگران پیرامونی شامل اتحادیه اروپا، و بازیگران شبه پیرامونی شامل امریکا، عربستان، هند و چین تقسیم نمود. موقعیت سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی و قومی افغانستان سبب شده است که این کشور همواره تحت تاثیر قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای قرار داشته باشد. پاکستان یکی از مهمترین کشورهای تاثیر گذار در تحولات افغانستان است به طوری که در دوران حکومت طالبان، بهترین روابط بین دو کشور وجود داشت ولی پس از سقوط طالبان روابط دو کشور به شدت دچار تنش شد. دوران پنج ساله حکومت طالبان دشواری های زیادی برای دولت هند در پی داشت و در حقیقت، گسترش بی سابقه نفوذ تروریستها و بی ثباتی در دره کشمیر را به همراه داشت ولی پس از سقوط طالبان روابط دو کشور بهبود یافت. سقوط رژیم طالبان موجب بر چیده شدن تهدید عمده ای از مرزهای شرقی ایران شد و گروه های نزدیک به ایران به قدرت راه یافتند و موجبات ارتقاء روابط را فراهم نمودند.

تجزیه و تحلیل نقش بازیگران منطقه ای و شبه منطقه ای و فرا منطقه ای و تاثیر گذاری آنان در پیروزی طالبان در افغانستان مبحث قلاب توجه در این مقاله مطرح می شود.

کلیدواژه ها: بازیگران منطقه ای، فرا منطقه ای، پیروزی طالبان، سیاست خارجی،

منافع ملی

طالبان متشکل از افرادی است که منشا اصلی آنها، مدارس پاکستان بوده و عمدتاً از بین قبایل پشتون بارگیری نموده اند و به کمک آی اس آی، امریکا، قطر، عربستان سعودی و... در پیروزی طالبان نقش داشته تحولات ایران، هند و پاکستان نیز می تواند تأثیر مثبت و منفی در ثبات و امنیت افغانستان داشته باشد. دلیل این مدعا؛ یکدست نبودن سیاست در پاکستان و تبعات ناشی از آن، استفاده شورشیان افغانی از پناهگاه پاکستانی برای اقامت خود (نمونه اخیر آن کشته شدن بن لادن در پناهگاه خود در پاکستان) و نفوذ در مناطقی از افغانستان از جمله در شمال این کشور که در گذشته در آنجا نفوذ نداشته، می باشند. نقش پاکستان مانع از شکل گیری دولتی غیرهمسو در افغانستان می شود و تلاش های وسیعی را برای ایجاد دولتی تحت الحمايه یا تضعیف نهاد دولت در افغانستان صورت داده است. طالبان به عنوان مهمترین بازیگر غیر دولتی در صحنه افغانستان، در جهت شکل دهی به یک دولت دوست یا برهم زدن ثبات و امنیت در این کشور، در سیاست خارجی پاکستان اهمیت داشته است. در صورتی که در افغانستان دولت غیرهمسو به قدرت برسد، تجربه گذشته حاکی از آن است که بی ثباتی و دولت ضعیف، بیشتر می تواند منافع ملی پاکستان را تأیید نماید. حادثه ۱۱ سپتامبر باعث تغییر در نقش بازیگران، قواعد بازی صحنه افغانستان و الگوهای رفتاری کشورهای ذی نفوذ در بحران افغانستان شد. در هر بحرانی تعدادی از بازیگران دخیل هستند. این بازیگران به طور عمده بر پایه ملاحظات منافع خود در بحران دخالت می کنند و به ایفای نقش می پردازند. بازیگران بحران افغانستان را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

ب. بازیگران منطقه ای یا شش کشور همسایه افغانستان؛

ج. بازیگران فرامنطقه ای یعنی روسیه، آمریکا و سازمان ملل.

یافته های تحقیق نشان دهد که در پیروزی پاکستان، ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، قطر و... نقش بزرگی راداشته تا هم اهداف و منافع سیاسی و اقتصادی خود را در افغانستان، منطقه و فرامنطقه دنبال کند، و هم یک حکومت همسو با منافع شان در منطقه داشته باشند تا کشور های رقیب منطقه یعنی ایران، چین و روسیه

را تحت فشار قرار داده و منافع نفوذ آنها در این کشور شود. مبارزه با طالبان یکی از مهم ترین چالش های آمریکا، ناتو، دولت حامد کرزی و بالطبع جامعه ی جهانی بوده.



چه عواملی به احیای گروه طالبان در افغانستان پس از سال ۲۰۰۵ میلادی کمک کرده است؟ هدف از مقاله ی حاضر، شناخت زمینه های عمده ی احیای قدرت طالبان، بررسی علت اصلی پیروزی طالبان در افغانستان است. طالبان افغانستان با دریافت کمک و آموزش از منابع مختلف درون پاکستان، به جنگ خود علیه دولت افغانستان ادامه دادند. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی موضوع فوق پرداخته است.

هدف این تحقیق: افغانستان کشوریست که سالهای سال در آتش جنگ سوخته است و این جنگ ها بر خواسته از عوامل داخلی و خارجی بوده است. با ید توجه داشت که عوامل داخلی بیدون حمایت و پشتیبانی عوامل خارجی در ظهور، پیدایش و پیروزی این گروه ممکن نبوده است در پژوهش حاضر تلاش می شود که عوامل خارجی کشور های منطقه ای و فرا منطقه ای را در عوامل خارجی پیروزی گروه طالبان در افغانستان به دنبال چه بوده و منفعت شان از حضور این گروه در افغانستان چه بوده میتواند به بحث گرفت

فرضیه تحقیق: اگر چه که یک بعد پیروزی طالبان مربوط به عوامل مختلف در افغانستان بوده اما نویسنده بر این باور است که نقش و حمایت کشور های چون پاکستان، امریکا، عربستان سعودی، قطر، ایران، چین، روسیه و ... در پیروزی طالبان بارز بوده و این کشور ها هر کدام به دنبال کسب منافع خود بوده و طالبان را حمایت نموده اند. در آن برهه زمانی شرایط به گونه ای رقم خورده بود که منافع این کشور ها همسو بوده و بنابر این بخاطر تامین منافع شان وارد یک تفاهم و ارتباط استراتژیک در حمایت و پیروزی طالبان شدند

اهمیت تحقیق: تحقیق مطالعه در رابطه به عوامل خارجی پیروزی طالبان در افغانستان از جمله موضوعات مهمی است که تا اکنون در این رابطه تحقیقات گسترده و همه جانبه آنگونه که لازم بوده صورت نگرفته است. به همین اساس کاوش روی این موضوع یکی از ضروریات ها و اولویت های مهم جامعه افغانی به شمار می رود. برای دستیابی به این مهم ابتدا نیاز است که پژوهش ژرف در مورد عوامل خارجی پیروزی طالبان صورت گیرد و این که کشور های منطقه ای و فرا منطقه ای در پیروزی طالبان چه نقشی داشته و منفعت کشور های مذکور در پیروزی طالبان در افغانستان چه بوده است، از جمله موضوعات مهم و حیاتی است. به همین لحاظ پیروزی طالبان و حمایت

کشور های و منطقه و جهان در پیروزی این گروه نیازمند یک تحقیق جدی ، مستقل و روشمندانانه است که در این اثر بدان پرداخته می شود .

پیشینه تحقیق: در رابطه به طالبان ظهور و افول طالبان سیاست خارجی امریکا در قبال افغانستان سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان ، سیاست خارجی عربستان در قبال افغانستان، سیاست خارجی چین در قبال افغانستان ، سیاست خارجی قطر در باره افغانستان، سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان ، سیاست خارجی هند در قبال افغانستان و... تحولات افغانستان و موضوعات دیگر تحقیقات و نوشته های حیز اهمیتی صورت گرفته است. اما تحقیقی علمی و منسجم در خصوص نقش این کشور ها در پیروزی طالبان در افغانستان صورت نگرفته است. تعدادی از تحقیقاتی که در باره طالبان صورت گرفته عبارتند از:

۱- جنبش طالبان از ظهور تا افول نوشته محمد سرفراز ، که در این کتاب به عوامل خارجی پیروزی طالبان پرداخته شده و همچنان نقش کشورهای امریکا ، عربستان سعودی و پاکستان را در پیروزی طالبان با محوریت مبارزه با اسلام شیعی بررسی می نماید. اما نقش این کشور ها و منفعت شان را در موجودیت گروه طالبان در افغانستان تحلیل و بررسی ننموده استر ، و این نقطه نظر کتاب مذکور موضوعی که در این تحقیق در نظر گرفته شده را نمی تواند پوشش دهد.

۲- زنده گی من طالبان کتابی دیگری است که در این اثر ظهور طالبان را به گونه خود جوش بیان کرده و به شکل یک جانبه به این موضوع پرداخته است. بنابر این اثر نیز نمی تواند موضوع ایت تحقیق را پوشش دهد.

۳- جامعه شناسی سیاسی افغانستان اثر دکتر عبدالقیوم سجادی ، کتابی دیگری است که بحث قوم ، مذهب و حکومت در افغانستان را به بررسی گرفته و در این کتاب پیدایش طالبان در افغانستان را از محوریت قوم گرایی ، نقش مذهب و حکومت داری در افغانستان تحلیل نموده است . اما نقش کشور های را در پیروزی طالبان به بحث و بررسی نگرفته است.

۴- طالبان اسلام ، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی نوشته احمد رشید کتابی دیگری است . که بیشتر چگونگی عملکرد طالبان بر اساس بازی سیاسی در قالب



منافع نفتی ایالات متحده امریکا پرداخته شده است. ایت کتاب نیز نمی تواند موضوعی را که دغدغه این تحقیق است پوشش دهد.

۵- هم آغوشی مرگبار اثر بررسی رایدل دیپلمات نامدار ایالات متحده امریکا است که در این کتاب ارتباط

و حمایت پاکستان از گروه های افراطی را به خوبی برای انتقام از هند و افغانستان در بخش های مختلف بررسی می کند. اما حمایت و نقش این کشور ها در پیدایش و پیروزی طالبان در افغانستان بررسی ننموده است.

۶- طالبان زیر سرپرستی بوتو کتابی است که بیشتر به چگونگی عملکرد طالبان بر اساس هدایت بی نظیر بوتو پرداخته که تمرکز اصلی نویسنده روی راهیابی اموال تجاری پاکستان به آسیای مرکزی بر اساس سیاست پاکستان است. اما ابعاد دیگر قضیه را در منافع پاکستان به بحث نگرفته است.

۷- منازعات افغانستان و پاکستان از پیدایش و رشد طالبان تا پروسه صلح نوشته محمد جواد محدثی.

جنبه جدید و نوآوری تحقیق: پیروزی و حضور طالبان در افغانستان و نقش کشور هایی مثل منطقه ای و فرامنطقه ای در حمایت و پیروزی این گروه از جمله موضوعات مهمی و اساسی است که تا کنون به گونه روشمندانه بدان پرداخته نشده است. همچنان این گروه به عنوان یک گروه تاثیر گذار تحولات تلخ و خونین را در افغانستان رقم زده و بر علاوه عوامل خارجی ، این گروه با طرح و برنامه ریزی های کشور های صاحب منفعت و ذیدخل در افغانستان و زمینه های موجود در این کشور شکل گرفته است. هر کدام از این کشور ها در قالب و چهره دوست و دشمن در پیدایش و پیروزی طالبان نقش داشته اند به همین لحاظ میتوان ادعا کرد که این تحقیق یک تحقیق تازه بوده و می توان به عنوان یک اثر مناسب علمی مطرح شود و راهی را برای سایر پژوهشگران باز کند تا در این خصوص نقد و نظری داشته باشد.

روش انجام تحقیق: در این تحقیق تلاش می شود به تبیین این امر بپردازد که کشور های منطقه ای و فرا منطقه ای در پیروزی طالبان در افغانستان چه نقشی داشته است پس روش تحقیق این اثر تحلیلی - تبیینی می باشد.

شیوه گرد آوری اطلاعات: گرد آوری اطلاعات تاثیرات جدی بر محتویات یک تحقیق دارد که با توجه به اقتضاء موضوع وامکاناتی که در دسترس بنده قرار دارد شیوه گرد آوری اطلاعات در این اثر کتابخانه ای بوده و از کتابها، مجلات روزنامه ها و مقالات در سایت های الکترونیکی به عنوان مهم ترین منابع تحقیق استفاده خواهد شد.

ساختار تحقیق: این تحقیق در یک مقدمه و فصل ترتیب گردیده است مفاهیم و کلیات تحقیق مورد بحث قرار گرفته است برای انسجام بهتر تحقیق، تنظیم گردیده است. نقش کشور های منطقه ای در پیروزی طالبان و کشورهای فرا منطقه ای در پیروزی طالبان در افغانستان بحث گردیده در خاتمه یک نتیجه گیری عمومی از بحث صورت گرفته است که شامل نتیجه گیری نهایی در این تحقیق می باشد.

۲- نقش

در اصطلاح دانش جامعه نقش عنوان یا برجستگی است که با آن جایگاه و الگوهای رفتاری شخص در بین جامعه تعیین می گردد. نقش ها ممکن است توسط شرع، عرف یا قانون تعیین گردند. نقش هایی که شخص در طی زندگی اجتماعی برای خود برگزیده است در علوم اجتماعی، نقش یا نقش هایی که فرد در جامعه بازی می کند، چه برای کمک به عملکرد نظام اجتماعی و چه به منزله وظیفه اجتماعی در قبال دیگران. ایفای نقش به روش هایی اطلاق می شود به رسمیت شناختن نقش سیاسی مردم و میزان آن در قانون اساسی بیانگر ظرفیت دولت ها برای حضور و فعالیت شهروندان در قالب افراد یا گروه ها در زمینه های مختلف اداره امور کشور به عنوان یک حق سیاسی می باشد. وجه بارز حقوق سیاسی در میزان مشارکت سیاسی مردم برای اداره حکومت ها متجلی می شود. اگر این حق به عنوان مطلع حقوق سیاسی، در قانون اساسی و در حدود انتخاب و تعیین زمامداران، نظارت بر عملکرد مسؤولان، مطالبه از ایشان و نهایتاً پاسخگویی مسؤولان به مردم، پیش بینی شده باشد، می توان این قانون را به عنوان قانون اساسی مردم سالار برشمرد.



۳- پیروزی

پیروزی کسب موفقیت در یک نبرد یا فتح، چالش یا بازی است. پیروزی معمولاً باعث ایجاد نشاط و شادمانی می‌گردد و هنگامی که چیرگی بر یک مشکل و کسب پیروزی، باعث بدست آوردن هدف نهایی نمی‌گردد به آن پیروزی تلخ گفته می‌شود. نقطه مقابل پیروزی، شکست است از دیدگاه روان‌شناختی، انسان دائماً میل به پیروزی دارد و این میل به پیروزی، امید خوانده می‌شود. در دیدگاه‌های عمومی پیروزی می‌تواند نتیجه شکست باشد. در بسیاری از فرهنگ‌ها، شکست، پل پیروزی خوانده شده است. درک مهمی که باید به آن برسید، این است که شما در همین جایگاهی که اکنون هستید، پیروز هستید! یک شرط مهم در پیروزی اراده است. راز پیروزی در هر کار، مداومت است. در هر کاری اگر مداومت به خرج دهید، پیروز خواهید شد.

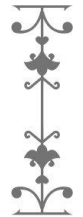
۴- عوامل

عوامل موفقیت عبارت است از صبر و استقامت در راه حق و وحدت و هم‌گرایی که در صدر اسلام موجب پیروزی‌های شگرف مسلمانان گردید. امام خمینی در راستای آموزه‌های دینی ریشه و اساس همه پیروزی‌ها و شکست‌ها را خود انسان می‌دانست و بر این باور و یقین انسان در این زمینه تاکید می‌کرد. ایشان هدف تبلیغات دامنه‌دار قدرت‌های غربی، در میان ملل کشورهای ضعیف را القای ناتوانی می‌دانست و پیروزی ملت ایران را حاصل باور آنان به توانایی خود می‌دید. اساسی‌ترین عوامل پیروزی است.

۵- نقش پاکستان در افغانستان در دوران طالبان

پرویز مشرف همواره از جانب حکومت افغانستان به پناهگاه امن و حمایت از سایر گروه‌های تروریستی متهم می‌شد، اما ایم بدان معنا نبود که پاکستان مسئول هر گونه شورش و بی‌ثباتی در افغانستان است. بلکه برخی‌ها معتقدند حامد کرزی ناتوانی‌ها و شک‌هایش را به پاکستان ربط می‌داد و آن کشور را متهم می‌کرد. از سال ۲۰۰۱ تاکنون، پس از اشغال این کشور توسط نیروهای نظامی امریکا و ناتو نیز این کشور مکانی برای رقابت میان کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به بهانه مبارزه با تروریسم و بازگرداندن ثبات و امنیت به این کشور شده است.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، استراتژی تسلط پاکستان و نیز تعریف افغانستان به عنوان عمق استراتژی پاکستان، با شکست مواجه شد و بحران‌هایی را که پاکستان قصد داشت





به سمت افغانستان و کشمیر منتقل کند، به سمت خودش بازگشت. با روی کار آمدن حکومت کرزی، روابط دو کشور به شدت دچار تنش شد. حکومت کرزی همواره پاکستان را به دخالت در امور داخلی افغانستان و حمایت از طالبان متهم می‌کند. در حقیقت سیاست عملی پاکستان در افغانستان پیچیده است. از سویی این کشور، خودش را به صورت حامی اهداف جامعه بین‌المللی و ایالات متحده نشان داده و در دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، رسماً پایان حمایتش را از طالبان اعلام کرد، متعاقب آن، این کشور تسهیلاتی لجستیکی برای امریکا به منظور تأسیس پایگاه‌های نظامی و پس از آن تسهیلاتی را برای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، به منظور ایجاد مسیرهای ترانزیتی فراهم آورده است. از سوی دیگر، پاکستان از سایر گروه‌های تروریستی نظیر شبکه حقانی، حزب اسلامی، طالبان افغانی و لشکر طیبه حمایت می‌کند که تأثیر منفی در ثبات و امنیت افغانستان و منطقه دارد. در این ارتباط، برخی از پژوهشگران بر این باورند که تخلیه انرژی گروه‌های تروریستی در مبدأ مانع از سرریز و سرایت انرژی آنها به مناطق مقصد خواهد شد. بدین ترتیب هرچه افغانستان به سمت تشدید ناامنی پیش رود، به همان نسبت این کشورها امن‌تر خواهند شد. براساس این فرضیه سرویس اطلاعاتی پاکستان با حمایت برخی از کشورهای عربی چون عربستان، امارات و کویت، از جریان بی‌ثبات سازی در افغانستان حمایت می‌کنند. تأثیر سیاست‌های پاکستان بر افغانستان در واقع مخرب و بی‌ثبات کننده است. از یک سو، وضعیتی که در پاکستان وجود دارد خود به عنوان یکی از عوامل چالش‌های امنیتی در افغانستان و منطقه محسوب می‌شود. دولت پاکستان از اقتدار کامل در حوزه سرزمینی خود برخوردار نیست، این موضوع شامل حوزه نهادهای درون حاکمیت و همچنین حوزه مقابله با جریان افراط‌گرایی

نیز می‌شود. از سوی دیگر، نقش پاکستان در حمایت از شورشیان افغانی است. شورشیان افغانی از پناهگاه‌هایی در خاک پاکستان درصدد نفوذ در مناطقی از جمله شمال افغانستان هستند (سجاد، ۱۳۸۱، ص ۸۰).

پاکستان تنها به حمایت مالی و سیاسی از طالبان بسنده نکرد و اگر گروه به اصطلاح القاعده موفق به حادثه یازده

سپتامبر نمی‌شد و بنیان‌گذاران این پدیده شوم به نحسیت آن پی نمی‌بردند، طولی نمی‌کشید که این گروه افراطی، به بمب اتمی و سلاح‌های کشتار جمعی مجهز می

شدند. برای دست یابی به این هدف بود که پاکستان نیمی از دوازده دانشمند هسته ای خود را به افغانستان فرستاد تا طالبان را در تولید سلاح های آلوده بسیج کند. حمایت های پاکستان از طالبان و به طور اعم از پشتون ها یک سیاست همیشگی است. این کشور می پندارد که بدون حمایت از پشتون ها، امنیت خودش به خطر می افتد و هر لحظه ممکن است مسأله پشتونستان مطرح شود. لذا پاکستان بعد از حمله امریکا هم از حمایت طالبان دست برنداشت. کارشناسان معتقدند که نقش پاکستان در قبال افغانستان شفاف نبوده است. در حمله امریکا به افغانستان، سیا پروژه ای به نام «نتیجه دهی سریع» را اجرا کرد. براساس این پروژه، سازمان سیا از دولت بوش دستور داشت تا پشتون های ضد طالبان را برای جنگ با طالبان و القاعده بسیج کند. سازمان جاسوسی پاکستان از این پس نقشی دوگانه به عهده گرفت و در حالی که در یک سو به هم کاری با سیا پرداخت، در سطح زیرین هرگز از حمایت طالبان دست بر نداشت. این موضوع به ویژه در گزارش های منتشر شده، به خوبی نشان داد که اطلاعات درباره فعالیت های عبدالحق که از مهره های کلیدی سیا در برانگیختن اقوام پشتون علیه طالبان بود، از طریق سازمان آی اس آی پاکستان به دست طالبان رسیده است. (خاتمی خسرو شاهی، مشرف در اثر فشاری های واشنگتن بعد از حادثه یازده سپتامبر، از حمایت رژیم بنیادگرای افراطی طالبان در افغانستان پس از هشت سال پشتیبانی، دست برداشت. روزی که اولین بمب امریکا در افغانستان فرود آمد مشرف، «محمود احمد» رییس آی اس آی را برکنار نمود و سپهد حسن الحق را جانشین وی کرد که با دیدگاه های وی بیشتر هم سویی داشت. حسن الحق مدت شش ماه، آی اس آی را از حضور عناصری که تصور می شد با طالبان پیوند داشتند، پاک سازی کرد. با وجود این، در این مسأله که آیا سازمان آی اس آی به طور کامل از علایق پیشین خود دست برداشت و با امریکا در افغانستان هم سویی نشان داد، تردید وجود دارد. عربستان سعودی از اصلی ترین بانیان و حامیان طالبان به شمار می رفت. حمایت های سعودی ها از گروه های افراطی و تروریستی، یکی از سیاست های این حکومت سلفی بود. از زمانی که عربستان به دست آل سعود و مذهب وهابیت افتاد، حمایت از این نوع گروه ها به سیاست کلی و عمومی آل سعود تبدیل شده است. عربستان سعودی در زمان حمله شوروی به افغانستان همراه با ضیاء الحق طرح افراطی کردن و آموزش بنیادگرایی را در پاکستان با تأسیس هزاران مدرسه دینی دنبال کرد. در زمان حکومت حزب دموکراتیک خلق در افغانستان و تجاوز





شوروی، کشورهای خلیج فارس به ویژه عربستان، مدارس دینی بسیاری در پاکستان (نزدیک مرز افغانستان) ایجاد کردند و این مدارس، تحت اشراف دو حزب اسلامی پاکستان یعنی جماعت اسلامی به ریاست قاری حسین احمد و جماعه العلمای اسلامی به ریاست مولانا فضل الرحمان قرار داشتند. این احزاب از افکار اخوان المسلمین و وهابیون سعودی تأثیر می پذیرفتند. احمد رشید نیز در مورد کمک های مالی عربستان و امریکا می نویسد: ایالات متحده بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ چهار تا پنج میلیارد به مجاهدین کمک کرد. همین مبلغ را عربستان و دیگر حامیان اسلامی و اروپایی مجاهدین به آنان کمک کردند. در کل کمک هایی که مجاهدین دریافت نمودند، بالغ بر ده میلیارد دلار می شود. (یونسیان، روزنامه حیات نو، وقوع انقلاب اسلامی ایران، بیشترین تأثیر را در منطقه افغانستان و نیز پاکستان بر جای گذاشته است. افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم نقطه حایل، میان قدرت های بزرگ بود و امریکا بعد از پایان جنگ سرد، تمایلی زیادی در مداخله نداشت؛ زیرا حکومت های افغانستان برای مدت ها در مقابل شرق و غرب بیطرف بودند و این بیطرفی را شرق و غرب نیز قبول داشتند. اما وقوع انقلاب اسلامی از یک سو و استقلال جمهوری های آسیای مرکزی از سوی دیگر، افغانستان را با موقعیت جدید مواجه کرد. این باعث شد تا قدرت ها بار دیگر به افغانستان توجه کنند و به فکر حکومتی دلخواه بیفتند که منافعشان را تأمین سازد. افغانستان به سبب وجود گروه های قومی مختلف و همسایگی با ایران، ظرفیت بالقوه بسیاری برای تأثیرپذیری از ایران دارد و حضور چشم گیر شیعیان در این کشور، این تأثیرپذیری را دو چندان کرده است. ایالات متحده بعد از آن که میلیاردها دلار اسلحه و تجهیزات نظامی در اختیار مجاهدین افغانی قرار داد، به دنبال خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی، از این کشور فاصله گرفت. امریکا بین سال های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ از طالبان اصولاً به این دلیل از طریق هم پیمانانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی حمایت سیاسی می کرد که به آنان به دید گروهی ضد ایران، ضد شیعه و طرفدار غرب می نگریست. واشنگتن هدف بنیادگرایانه اسلامی طالبان، سرکوب زنان به دست آنها و وحشتی را که آنان در آسیای مرکزی به وجود آورده بودند، به راحتی نادیده گرفت. حمایت امریکا از طالبان بین سال های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ بیشتر به دلیل مقابله با انقلاب اسلامی بود. (احمدی ۱۳۷۷)، شماره یازدهم

۶- نقش ایران در دوران طالبان و پس از آن

با روی کار آمدن طالبان در افغانستان، سیاست خارجی ایران وارد مرحله جدیدی شد. در این مقطع، از بحران افغانستان، هر چند ایران نقش فعالی را ایفا کرد؛ اما در مقابل نقش پاکستان چندان کار ساز نبود. بحران افغانستان به دنبال فرو پاشی شوروی و حمایت تعیین کننده پاکستان از طالبان، وارد مرحله جدیدی شد. پاکستان نگران این بود که ایران و ترکیه روابط تجاری خود را با آسیای مرکزی توسعه دهند و در آینده، ایران به مسیری مهم برای تجارت آسیای مرکزی به اقیانوس هند از طریق بندر عباس تبدیل شود و بدین ترتیب رقیب بندر کراچی پاکستان گردد. مسئله دیگر، نیاز پاکستان به نفت و گاز آسیای مرکزی و ترانزیت آن در این کشور است. پاکستان برای این که به اهداف مورد نظر خود برسد، باید بر افغانستان مسلط می شد، زیرا این کشور بخشی از مسیر ترانزیت به شمار می رود. به این ترتیب، پاکستان حمایت از طالبان را در پیش گرفت و سرانجام با حمایت های مالی و نظامی آن، طالبان بر تمام افغانستان مسلط شد. در این مقطع، ایران حامی اصلی نیروهای مخالف طالبان و ائتلاف شمال محسوب می شد. جعفری ولدانی، بالاخره، «سقوط طالبان» موجب ایجاد فرصت های جدید برای ایران در افغانستان شد و یکی از مهم ترین تهدیدات امنیتی ایران در همسایگی آن حذف گردید. پس از سقوط طالبان، ایران با شرکت در نشست های سازمان ملل در ژنو، بن و لویی جرگه اضطراری، به نقش فعال تر خود ادامه داد. ایران باتشویق گروه های افغان برای همکاری با یکدیگر و همکاری با سازمان ملل و نماینده ویژه دبیر کل و همچنین تشویق فرماندهان محلی برای ایفای نقش در سطح ملی و تقویت روابط آنان با دولت مرکزی، از روند نوین تحولات دولت سازی افغانستان پشتیبانی کرد. (سجادی، ۱۳۹۷، ص ۸۴)

۷- نقش چین در پیروزی طالبان در افغانستان

چین به عنوان یکی از قدرت ها و بازیگران مهم بین المللی نقش قابل توجهی در سیاست بین الملل در آغاز قرن بیست یکم ایفا کرده است. در واقع چین در مدت حضور امریکا در افغانستان دو نوع رفتار داشته است. اول اینکه به جهت دور کردن تهدیدات امنیتی تروریسم، مواد مخدر و افراط گرایان خواهان ورود و همکاری با امریکا و همپیمانان آن یعنی ناتو بوده است و کمک هایی هم در ابتدای ورود آنها در بعد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در بخش های بشردوستانه و اطلاعاتی البته تحت نظارت پاکستان



داشت، و از سوی دیگر هم خواهان جلوگیری از ادامه حضور امریکا در منطقه من جمله افغانستان که منطقه نفوذ چین یاد میشود و نیز بخاطر به خطر افتادن منافع این کشور بوده است شاهد مدعا هم حضور فعالانه این کشور در تحولات افغانستان را در بعد از ۲۰۱۴ و همزمان با شروع خروج نیروهای بین المللی از کشور دیدیم که الی اکنون ادامه دارد. چینی ها و رسانه‌های دولتی آن سالهاست که نیروهای امریکایی را متهم می‌کنند که فراتر از ماموریت اصلی خود برای ریشه کن کردن القاعده و تروریسم در افغانستان عمل می‌کنند و به آشوب در این کشور دامن زده و رویاهای ساده لوحانه و ناکام خود در مورد ملت سازی به سبک غربی رقم زده اند. چین برای توسعه قدرت اقتصادی و سیاسی ان کشور در منطقه می‌شود. از دو سال قبل یعنی ۲۰۱۹ و بعد از اعلام خروج نیروهای امریکایی و ناتو، و ظهور مجدد و قدرتمند طالبان در افغانستان، چین در راستای نگرانی‌های امنیتی و تغییر مهم در شرایط ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک و رقابت رو به شدت با امریکا و روسیه مجبور به اتخاذ دیپلماسی فعال تری در قبال تحولات منطقه بخصوص افغانستان شده است. افغانستان به عنوان همسایه غربی چین تاثیر و نفوذ فرهنگی و ایدئولوژیکی مهمی بر ایالت مسلمان نشین سین کیانگ و منطقه اویغور دارد چین استراتژی کلان خود را بر مبنای سه محور مرتبط باهم شکل داده اند - حفظ نظم داخلی و افزایش قابلیت دولت در مواجهه با کشمکش های داخلی در برابر تهدیدات خارجی مداوم علیه حاکمیت ملی و سرزمینی (مثلا جلوگیری و سرکوب افراط گریان اویغور و تلاش برای مبارزه با افراط گریان در افغانستان که تهدیدی از جانب خارج علیه حاکمیت ملیافزایش قدرت جامع ملی و دستیابی به جایگاه شایسته در نظام بین المللی برای چینی ها در پرتو موفقیت در محورهای یادشده قابل تحقق است. البته در کنار اینها چین از وظایف اساسی و مهم دستگاه سیاست خارجی خود را ارتباطی تعریف شده چین با جهان خارج بتواند دامنه این فضای تفاهم را گسترده تر بکند - هم از امکان ایجاد بحران در روابط این کشور با دیگر کشورها کاسته خواهدشد و حضور فعالانه و اقتصاد محور آن کشور تضمین خواهد گردید و از سوی دیگر هم فرصت ساخت استراتژی های موثر برای ارایه واکنش های منطقی در برابر تحولات و نوسانات بین المللی برای این کشور افزایش خواهد یافت ارتباط چین با طالبان نیز در راستای همین دغدغه های امنیتی و سیاسی این کشور قابل تحلیل است. با خروج



نیروهای امریکایی از افغانستان و همزمان با آن پیشروی گروه طالبان و تحت تصرف آوردن ولسوالی ها و مناطق بیشتر، اولویت های سیاسی کشور چین به عنوان همسایه افغانستان نیز تغییر کرده و موجب افزایش نگرانی آنها از بی ثبات شدن و آغاز جنگ های داخلی شده است که بطور قطع منافع بلند مدت آن کشور را با خطر روبه رو می کند چین نگرانی های جدی امنیتی دارد، چون افغانستان با منطقه سین کیانگ هم مرز است؛ جایی که دولت چین برخوردارهایی با مسلمانان اویغور انجام داده است. در دهه ۱۹۹۰، زمانی که طالبان حاکم بر افغانستان بودند پایگاهی برای گروهی از جنگجویان اویغور مخالف حکومت چین در سین کیانگ فراهم کردند و لذا بخاطر همین مساله و توجه به محور های توسعه و امنیت ملی و داخلی شان با طالبان وارد مذاکره شده اند بنابراین مذاکره با طالبان و حمایت از نقش طالبان در دولت آینده افغانستان از سوی چینی ها از منظر واقعگرایی در راستای منافع سیاسی و اقتصادی این کشور و پرکردن خلا ایجاد شده بعد از خروج امریکایی ها از کشور امری قابل پیش بینی بوده است. (سرفراز، ۱۳۹۰، ص ۱۸۵)

کما این که دیگر کشورهای همسایه از روسیه و ایران و ترکیه نیز چنین ارتباطاتی با طالبان دارند چین هم اکنون اجاره بلندمدت معدن بزرگ مس عینک در افغانستان را دارد که هنوز آن را توسعه نداده است. و همچنین منافی سهمی در توسعه ذخایر نفت و مواد معدنی دارد. به علاوه اینکه در حال حاضر نیز چین بر اهمیت ابتکار عمل کمر بند و جاده خود تأکید می کند. پروژه ای بزرگی که نزدیک به ۱ تریلیون دالر هزینه کرده و موسوم به کریدور اقتصادی چین - پاکستان است و از آن طریق تقریباً ۷۰ کشور را متصل می کند. پکن معتقد است که این طرح می تواند توسعه افغانستان را به دنبال داشته باشد و در نتیجه ثبات این کشور را تقویت کند. به طور مثال، از نظر چینی ها اتصال این کشور به دریا از طریق پاکستان می تواند بسیار مفید باشد اما افراط گرایی و خشونت های مهار نشده در افغانستان و بی ثباتی سیاسی می تواند آن را به خطر اندازد. بنابراین درصدد رفع چالش های موجود فراراه این اهداف خود هست، حتی اگر مذاکره با طالبان بعنوان مخالفان سیاسی دولت افغانستان باشد چین از اهرم های زیادی برای اعمال نفوذ بر رهبران طالبان برخوردار است. بخصوص از طریق پاکستان، پاکستان حامی طالبان است و لذا طالبان را به ایجاد ارتباط با چین تحریک کرده است. پاکستان تمایل دارد که برای چین به عنوان مهمترین حامی و متحد استراتژیک خود

مفید باشد براساس گزارش‌ها اینکه هیئت‌های طالبان در چندین سفر در چین که مایل به شناسایی سیاسی و حمایت اقتصادی این کشور هستند، برنامه‌های این کشور برای ایجاد بزرگراه‌ها بین شهرهای افغانستان را تأیید کرده‌اند. آنها ادعا می‌کنند که پروژه بزرگ مس عینک که با بودجه چین تامین می‌شود و از بزرگترین معادن مس جهان بشمار می‌رود و سال‌هاست به دلیل نگرانی و ترس از حملات ستیزه جویان متوقف مانده است. (سرفراز، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱)

۸- نقش قطر در پیروزی طالبان

از سال ۲۰۱۳ به بعد طالبان با داشتن یک دفتر خارجی در دوحه، پایتخت قطر، حضور دارند. مناسبات خوب قطر با طالبان انتقادهای زیادی را نیز در پی داشته است، اما کشورهای غربی نیز از این وضعیت نفع می‌برند. جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، درست چند روز قبل ضمن یک گفتگوی تلفونی با تمیم بن حمد آل ثانی امیر قطر، از حمایت سخاوتمندانه قطر در عملیات تخلیه از افغانستان ابراز امتنان کرد. اما بایدن نه تنها به خاطر کمک قطر در عملیات تخلیه، بلکه همچنان برای مهیا نمودن زمینه مذاکرات با طالبان و گفتگوهای بین‌الافغانی نیز از این کشور ابراز سپاس نمود و آنهم با آنکه این گفتگوها پس از تصرف کابل توسط طالبان ناکام گردیدند. برخلاف موقف ایالات متحده، مناسبات قطر با طالبان در آلمان با انتقادهایی مواجه می‌باشد؛ زیرا هفته گذشته ملا عبدالغنی برادر، معاون سیاسی طالبان با یک هواپیمای نیروهای نظامی قطر به قندهار پرواز کرد. اما این واقعیت که قطر و طالبان مناسبات خوبی دارند، امر جدیدی نیست. قطر در سال ۲۰۱۳ مجوز دفتری برای طالبان را در دوحه داد. این کار با حمایت و به درخواست حکومت ایالات متحده آمریکا در زمان ریاست جمهوری بارک اوباما انجام شد؛ زیرا واشنگتن به دنبال یک مکان مشخص برای مذاکره با شبه نظامیان اسلامگرای طالبان بود تا به این ترتیب برای خروج سربازان این کشور از افغانستان آمادگی بگیرد. به گفته الهام فخر، کارشناس امور کشورهای خلیج فارس در گروه بین‌المللی بحران، آمریکایی‌ها می‌دانستند که پیروزی نظامی در افغانستان محتمل نیست، بنابراین سعی کردند تا طالبان را به یک راه حل سیاسی بکشانند. (بشریه، ۱۳۸۴)، چاپ ششم تهران



۹- نقش عربستان در پیروزی طالبان

به نظر میرسد در ماهیت پشتیبانی عربستان سعودی از طالبان مذهب نقش اساسی داشت و عربستان در صدد جلوگیری نفوذ ایران در افغانستان از طریق پاکستان بود، البته این سیاست عربستان به خاطر ماهیت شیعی ایران بود. این رقابت دیرینه، گذشته ی پشتیبانی عربستان از ائتلاف هفت گانه (احزاب سنی) و ایران را ائتلاف (احزاب شیعی) هشت گانه را به همراه داشت. اما عربستان سعودی به پشتیبانی مالی از طالبان پرداخته و سعودی از جمله سه کشوری بود که رژیم طالبان را به رسمیت شناخت. با آن هم رئیس پیشین استخبارات سعودی ترکی الفضل می گوید که ما طالبان را تمویل نکرده ایم و ما به خاطر آنها را به رسمیت شناختیم که آنها نظم را در کشور به میان آوردند و آنها به ما اطمینان دادند که از فعالیت هراس افگنی ضد سعودی در کشور شان جلوگیری می نمایند او میگوید زمانیکه بن لادن آزادانه اعلام نمود که مسیحیان و یهودیان را در سراسر جهان هدف حمله قرار می دهد و شهر مقدس مسلمانان را از وجود خانواده ای شاهی سعودی آزاد می سازد، حکومت کشورم من را در جون ۱۹۹۸ به خاطر گفتگو با ملا عمر فرستاد تصادف در جون ۱۹۹۸ ما صحبت دوستانه داشتیم و من به ملا عمر گفتم که اگر خواهان رابطه ی خوب با سعودی است پس بهتر خواهد بود که بن لادن را به ما بدهد. او موافقت کرد، دست کم در اصل ما موافقت نمودیم که کمیته را برای گفتگو روی جزئیات سپردن بن لادن صحبت نماییم و آخرین ملاقات من در سپتمبر ۱۹۹۸ صورت گرفت زمانی که من دوباره به کندهار سفر نمودم، تا فشار بیآورم که بن لادن را به ما بسپارد اما با ملا عمر کاملاً دگرگون مواجه شدم. او خیلی عصبانی بود و غرق در غرق و حتی بالای من فریاد می کشید. او نپذیرفت که به ما سپرده که بن لادن را به ما تحویل دهد و نمی خواست کاری در جهت ایجاد کمیته مشترک انجام دهد. او می خواست بدلند که چه چیزی ما را مجذوب ساخته که میخواهیم همچو یک مجاهد نامی را دستگیر نماییم و چرا ترجیح نمی دهیم که جهان عاری از کفار باشد. او خشمگین بود، او به توهین عربستان سعودی و خانواده ی شاهی زبان باز کرد و من به جلسه پایان دادم، من پیشنهاد نمودم که رابطه حکومت با طالبان در حالت تعلق در آید و این چیزی بود که اتفاق افتاد. (سناری ، ۱۳۸۱، ص ۶۳)

۱۰- نقش امارت متحد عربی در پیروزی طالبان

پس از سعودی امارات عربی متحده نیز یکی از حامیان عمده مالی طالبان محسوب می شود. همانگونه گفته شد، امارات عربی متحده پس از پاکستان و عربستان سومین کشوری است که طالبان را به دولت قانونی افغانستان به رسمیت شناخته و کمک های مالی در اختیار این گروه قرار داده است. به نوشته آنتونی هیمن، پول رایج و اسکناس های مخصوص طالبان به میزان فراوان در امارات متحده عربی چاپ می شود. امارات عربی متحده بر خلاف عربستان مشکلی با طالبان نداشته و همچنان به کمک های خود به این گروه ادامه می دهد. امارات متحده عربی همواره نسبت به جزایر سه گانه (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابو موسی) که فعلا جزو خاک ایران محسوب می شوند، ادعای ارضی داشته و مدعی است که این سه جزیره جزو خاک امارات متحده بوده است. و از سوی نظام های سیاسی گذشته ایران غصب شده است. در راستای این ادعا امارات متحده ی عربی موضوع را در سطح اتحادیه ی عرب، شورای همکاری خلیج فارس و سازمان کنفرانس اسلامی مطرح ساخته و خواستار باز پس گرفتن این جزایر از ایران شد، اما ایران آنرا رد نموده و همواره بر ایرانی بودن هر سه جزیره تاکید داشته است. این در حالی است که برخی از کشورهای عربی منطقه و آمریکا ضمن همدردی با امارات متحده خواستار باز پس دادن این جزایر از سوی ایران شده اند. بدون شک اختلاف امارات متحده ی عربی با ایران بر سر جزایر سه گانه ی ایرانی در خلیج فارس عامل اصلی کمک های امارات به طالبان و تلاش برای اسقرار یک رژیم ضد ایرانی در افغانستان می باشد. کمک های مالی و لجستیکی فراوانی در اختیار طالبان قرار داده است. بنابراین انگیزه ی اصلی امارات متحده در حمایت وسیع از طالبان را می توان به دو موضوع خلاصه کرد یکی برقراری یک رژیم ضد ایرانی در افغانستان و تحت فشار قرار دادن ایران در باز پس دادن جزایر سه گانه به امارات و دیگری آن اعلام هم سوئی با سیاست های ایالات متحده در منطقه. (طنین، ۱۳۹۸، ص ۱۲۲)

۴- نقش امریکا در پیدایش و پیروزی طالبان

پس از شکست کمونست ها و پیروزی مجاهدین در افغانستان و هم سوئی و نزدیکی دولت اسلامی افغانستان با ایران و حضور فعال ایران در افغانستان استراتژی امریکا همواره این بوده است که از تشکیل حکومتی همسو با ایران در افغانستان جلوگیری به عمل آورد. از این رو به بهانه مبارزه با تروریسم و بنیاد گرایی با هماهنگی سازمان



اطلاعات ارتش پاکستان ، اقدام به براندازی و تضعیف حکومت مجاهدین و تقویت گروه طالبان می کند . به قول ریچارد مکنزی امریکا در ابتدا به تقویت طالبان فکر می کرد زیرا طالبان:

- به عنوان سدی علیه منافع روسیه و ایران ، در افغانستان عمل خواهند کرد.

- راه را برای بازگشت شاه سابق ، ظاهر شاه ، هموار خواهند کرد.

- یک ارتباط ضمنی برای متحد امریکا ، یعنی پاکستان فراهم خواهند ساخت تا از روابط تجاری با جمهوری های جدید آسیایی مرکزی ، منافع سرشار ببرد.

با آنکه امریکا از یازدهم سپتمبر دم از تامین حقوق بشر و دموکراسی در افغانستان می زند اما تاریخ گواه است که این کشور در برابر منافع اش هیچ چیزی را با ارزش نمی داند، امریکا در ابتدا بسیار زود نیز از طالبان پشتیبانی نمود و زمانیکه در میانه ی اکتبر ۱۹۹۴ طالبان کندهار را تصرف نمودند، پیش از پایان ماه جان مانجو سفیر امریکا در پاکستان با نصر الله بابر وزیر داخله ی پاکستان به ساحات زیر اداره طالبان سفر نمودند و بعد هم وزارت خارجه امریکا در یک خبر نامه پیروزی طالبان را پیشرفت مثبت جهت آوردن ثبات در خوانند. مشرف نیز در مورد پالیسی امریکا در برابر طالبان می گوید: ((درست است که پس از عقب نشینی نیرو های شوروی افغانستان از سوی ایالات متحده امریکا به حال خود رها شده بود و ما برای ظهور طالبان به آنها کمک نموده و به دلایل راهبردی از آنها پشتیبانی نمودیم، اما حتی ایالات متحده امریکا طالبان را در مرحله جنینی مورد تایید قرار داده بود و فکر میکنم که ایالات متحده امریکا هم طالبان را به این دلیل رد نموده که طالبان قادر به آوردن صلح و ثبات در افغانستان خواهند بود. در کنار آن پس از تصرف کابل توسط طالبان معلوم شد که امریکا دنبال منافع اقتصادی ثبات افغانستان بوده اری وال استریت جورنال سخن اصلی را افشا نموده این چنین نوشت: دل بستگی امریکا و سایر کشورهای غربی به افغانستان در این نهفته است که مسیر انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی به بازار های جهان از همین کشور میگذرد. طالبان مناسب ترین وسیله استقرار تحقق این پروژه در برهه کنونی تاریخ اند. در عین حال، عدم سیاستگذاری کنشگرانه از سوی غرب در مورد افغانستان طالبان، منجر به اتخاذ یک رویکرد مشابه از سوی کشورهای همسایه و منطقه نشده است.



افغانستانی و خط مشی سیاسی کشورهای غربی تحت رهبری آمریکا در قبال افغانستان مطالعات شرق به چالش کشیدن خاور میانه کشور های چین ، روسیه و ایران بوده است. (سناری ، ۱۳۸۱، ص ۶۷)

از طرف دیگر استراتیژی امریکا در افغانستان را می توان در راستای گسترش حوزه نفوذ بین المللی اش در منطقه مهم خاورمیانه، آسیای مرکزی و آسیای میانه و دست یابی به منافع اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز و گشایش بازار وسیع منطقه برای سرمایه داران و سرمایه گذاران امریکایی تلقی نموده . حضور به تمام معنا که امریکا به دنبال آن بود ، نیازمند بستر بود . این بستر را حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فراهم ساخت ، به قسمی که امریکا با کسب مجوز از شورای امنیت سازمان ملل متحد در قالب مبارزه با تروریسم ابتدا به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد. بدین سان به رویای حضور به بهانه مبارزه با تروریسم و تأمین امنیت جهانی جامه عمل پوشانید. اما ایالات متحده امریکا پس از ۱۱ سپتامبر با شعار جهانی مبارزه با تروریسم سیاست ها و اهداف منطقه خود را در خاورمیانه به گونه دیگر ترسیم کرد. پس از حمله به افغانستان و عراق و تغییرات منطقه گسترده ، سیاست های کلی خود در منطقه را در قالب طرح خاورمیانه بزرگ مطرح ساخت. این طرح که در سال ۲۰۰۴ در نشست ۸ کشور صنعتی دنیا در سی آیلند امریکا با تعدیلات به تصویب رسید ، به دنبال آن بود که ریشه های افراط گرایی و خشونت در منطقه را در طریق دموکراتیک سازی و گشایش فضای باز سیاسی و اجتماعی از بین ببرد و فضای جدید سیاسی برای عادی سازی روابط اسرائیل با کشور های منطقه را فراهم سازد. (محدثی، ۱۳۹۸ ، چاپ اول، کابل: نشر واژه).

۵- نقش وسیه در پیروزی طالبان.

مسکو در دهه ۱۹۹۰، رژیم طالبان را به رسمیت نشناخت و در سال ۲۰۰۳ این گروه را یک گروه تروریستی اعلام کرد. اما در سال ۲۰۰۷، روسیه جزو اولین کشورهای بود که تماس های مخفیانه با طالبان را دنبال کرد تا بتواند با نگرانی های روزافزون خود در زمینه قاچاق مواد مخدر از افغانستان به آسیای مرکزی مقابله کند. در سال ۲۰۱۰، عوامل روسی و آمریکایی برای از بین بردن کارگاه های تولید مواد مخدر در افغانستان با یکدیگر همکاری کردند. در سال ۲۰۱۵، «ضمیر کابلوف» نماینده ویژه ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه در امور افغانستان، مدعی شد که منافع روسیه در افغانستان، به صورت عینی با منافع طالبان همخوانی دارد چون هردو طرف مایل به نبرد با داعش هستند. قبل از



سقوط دولت جمهوری اسلامی افغانستان، مسکو برای حمایت از اقدامهای مربوط به صلح، از چند نشست بین الافغانی میزبانی کرد. اما «دیمیتری ژیرنوف» سفیر روسیه در افغانستان، جزو اولین مقامهایی بود که از رضایت کشور خود درباره سلطه طالبان بر افغانستان خبر داد: روسیه تنها دولتی را به رسمیت می‌شناسد که نماینده همه افغان‌ها - بخصوص گروه‌های قومی تاجیک، هزاره و ازبک - باشد. مقام‌های روسی و طالبان به طور مستمر نشست‌هایی را در کابل برگزار کرده‌اند؛ جایی که سفارت روسیه همچنان فعال است، هرچند مشخص نیست که آیا افغان‌ها می‌توانند درخواست ویزا بدهند یا خیر اخیراً گزارش‌هایی منتشر شده است مبنی بر اینکه وزارت خارجه روسیه، اعتبارنامه کاردار انتصابی از سوی طالبان را برای اداره سفارت افغانستان در مسکو پذیرفته است. رهبری طالبان تمایل دارد تا اقلام مصرفی ضروری را از روسیه تهیه کند چون جنگ اوکراین، زنجیره‌های تأمین گندم و سایر اقلام غذایی را دچار اختلال شدید کرده است. مسکو در جریان اقدام‌های متوازن کننده ظریف خود در تعامل با طالبان و کاهش خطرات پیش‌بینی نشده، ممکن است به دنبال کسب تضمین‌های منطقه‌ای از کشورهای چون پاکستان باشد. مسکو همچنین ممکن است ساز و کار همکاری‌های امنیتی را با متحدان خود در آسیای مرکزی تقویت کند. (سجاد، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳)

دلایل خارجی به قدرت رسیدن مجدد طالبان

یک بررسی کلی در روند شکل‌گیری طالبان در افغانستان توسط آمریکا و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیمی که غربی‌ها از آنها و یا حاکمیت‌های مسئله‌دار این کشور برای حفظ منافع خود در این کشور انجام داده‌اند بخوبی نشان می‌دهد که آنچه تریسی ادعا می‌کند نمی‌تواند یک اصل مطلق باشد، ولو اینکه بطور نسبی قابل قبول باشد چون همانگونه که اشاره شد، مقامات طالبان وقتی که دیلند زمینه پذیرش آنها در داخل کشور فراهم است و می‌توانند با مردم تعامل عادی داشته باشند، به تعامل با قدرت‌های خارج از کشور روی آوردند. آنها اگرچه می‌دانستند که یکبار دیگر در گذشته توسط آمریکا و اعراب مورد استفاده ابزاری قرار گرفته بودند، این بار هم به خوبی می‌دانند که معادلات در یک کشور جهان‌سومی همچون افغانستان صرفاً در داخل شکل نمی‌گیرد و باید آنرا در خارج از کشور حل و فصل کرد طالبان که خواستگاه ایدئولوژیکی آنها پاکستان بود، در ارتباط نزدیک با مقامات این کشور سعی کردند ارتباطات خود را با رهبران جهان عرب به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی



تقویت کنند. در عین حال ارتباطات خود را با زلمای خلیلزاد، نماینده امریکا در امور افغانستان که از قضا او هم همچون طالبان از قوم پشتون است حفظ کردند. در این بین آنها بیش از همه با آمریکا به عنوان نماینده همه کشورهای غربی، پاکستان و قطر تعامل داشتند تا جایی که بیشتر مذاکرات خود را نیز در دوحه قطر برگزار کرده بودند. البته نخستین مذاکرات طالبان با دنیای خارج ابتدا در سال ۲۰۰۱ با یوشکا فیشر، وزیر خارجه آلمان در بن برگزار شده بود و دور بعدی مذاکره نیز در اسلو پایتخت نروژ اتفاق افتاد. همان موقع بود که وزیر خارجه آلمان جامعه افغانستان را به یک جامعه موزائیکی تشبیه کرده بود و به طالبان هم گفته بود که غرب می تواند حاکمیت افغانستان را به طالبان بسپارد. شروع و ادامه این مذاکرات نشان می داد که همه این کشورهای طرف مذاکره برای افغانستان علاقه برای به رسمیت شناختن طالبان بودند که برای به قدرت رساندن طالبان مذاکرات میان طالبان و امریکا در دوحه به صورت گرفت. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۳) کابل، ناشر، مرکز مطالعات منطقه.

نتیجه گیری

گروه طالبان در ابتدا، از حرکت ۱۵ طالب مدارس جنوب به رهبری ملا محمدعمر برای مقابله با شر و فساد و به منظور پیاده سازی اصول اسلامی و ایجاد یک نظام اسلامی مبتنی بر فقه حنفی در افغانستان شکل گرفت. گسترش دامنه فعالیت های تروریستی این گروه در مخالفت با دولت باعث شد تا حضورشان در ساحات مختلف کشور در مقابله با نیروهای بین المللی و نیروهای ملی امنیتی افغان ملاحظه گردد. این گروه با شعار تمثیل حکومت اسلامی و تعقیب مسیر شریعت اسلامی آغاز به فعالیت کرد. هم دستی با گروه های تروریستی القاعده و انس حقانی و گروه های دیگر برای مقابله با دولت افغانستان و نیروهای آیساف با تمویل پاکستان صورت گرفته است. افتخار حاکمیت ۵ ساله رژیم طالبان در افغانستان زمانی به انزجار منتهی شد که آنان به استبداد پرداخته و سرکوب ملت را در پیش گرفتند. ظهور ناگهانی قدرت، ظاهر شدن روی زبان ها، امتحان مجدد طالب و چشیدن مزایای تحریک اسلامی طالبان در زمان حال هم ریشه در عوامل مختلف دارد که موارد بارز آن قرار ذیلند: ظهور دوباره طالبان بر می گردد به زمینه ها و بسترهای موجود مانند تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان که منبع درآمد گروه های شورشی بوده و صاحبان وجدان های مرده به پشت آن ایستاده اند و نیز غارت معادن و منافع طبیعی افغانستان یکی از دیگر زمینه هایی است که رد سایه نامنی ها



راحتر تر غارت می شوند و گروه های دهشت افکن راه را برای غارت آن هموار می سازند. رادیکالیسم اسلامی و افراط گرایی که تبدیل به معضل کل منطقه شده، به شمول شکاف های قومی، از دیگر زمینه های ظهور مجدد طالبان در افغانستان است. کشور های پاکستان، ایران، ازبکستان، روسیه، چین و... هرکدام به دلیل داشتن مرز های مشترک و نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و اشتراکات قومی و فرهنگی و اختلافات مرزی، از مهمترین کشورهای تأثیرگذار در تحولات افغانستان به شمار می روند. از سویی با توجه به اینکه ثبات و امنیت سازی همواره یکی از مهمترین اهداف اکثر بازیگران ذی نفوذ در افغانستان است، این شرایط موجب شده است که تحولات افغانستان بر روی تعامل بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای با پاکستان، تأثیرات مثبت و منفی داشته باشد. عامل خارجی دخیل در ظهور مجدد طالبان در افغانستان متعدد است که می توان آن را در بخش عامل منطقه ای و فرامنطقه ای تقسیم کرد. مهم ترین عامل منطقه ای را می توان در تضاد منافع قدرت های منطقه ای با یکدیگر و همچنین تضاد منافع آن ها با منافع قدرت های فرامنطقه ای و نیز در اختلافات ارضی و مناقشه هیدروپلیتیکی افغانستان جست و جو کرد. عوامل فرامنطقه ای تأثیر گذار در ظهور دوباره طالبان نیز متعددی هستند که مهم ترین این عوامل را می توان در رقابت قدرت های فرامنطقه ای در حوزه ژئوپلیتیکی افغانستان و هم چنین سیاست های ناهماهنگ کشورهای مدعی مبارزه علیه تروریسم و نیز نداشتن تعریف روشن از تروریسم و مبارزه با آن مشاهده کرد. طالبان پس از سقوط و انزوای موقت، دوباره پا به عرصه تحولات سیاسی افغانستان گذاشتند و از آن زمان تا کنون دست به جنگ ها، انفجارها و انتحاری های خونین زده اند و اخیراً نیز مذاکرات صلح میان این گروه و ایالات متحده ادامه داشته است که این مذاکرات به میزبانی کشور قطر در دوحه میان طالبان و امریکا به امضاء رسیده که باعث پیروزی طالبان در افغانستان گردید.



فهرست منابع و مآخذ

الف کتاب

۱. (سجاد، ۱۳۸۱، ۸۰) مداخله گرایی در افغانستان، ملاحظات و منابع راهبردی.
۲. (احمدی، ۱۳۷۷)، طالبان ریشه ها، علی و ظهور و عوامل رشد اصلاحات سیاسی، اقتصادی سال دوازدهم، شماره یازدهم
۳. (سجاد، ۱۳۹۷، ۸۴) سیاست خارجی افغانستان، کابل، نشریه واژه و دانشگاه خاتم‌النبین.
۴. (سرفراز، ۱۳۹۰). جنبش طالبان از ظهور تا افول، تهران: انتشارات سروش.
۵. (بشریه، ۱۳۸۴). اندیشه های سیاسی در قرن بیستم چاپ ششم تهران: نشریه.
۶. (رشید، ۱۳۷۹) طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه: اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران.
۷. (سناری، ۱۳۸۱، ۶۳) مداخله گرایی در افغانستان، ملاحظات و منابع راهبردی.
۸. (میلی، ۱۳۷۷) افغانستان، و سیاست های جهانی، عبدالغفار محقق اشهد.
۹. (رشید، ۱۳۹۷، ۳۱) طالبان، ریشه ها، نفت و علل ظهور و اطلاعات سیاسی، اقتصادی.
۱۰. (محدثی، ۱۳۹۸) هـ ش. منازعات افغانستان و پاکستان از پیدایش و رشد طالبان تا پروسه صلح، چاپ اول، کابل: نشر واژه.
۱۱. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۳) افغانستان و نظم های منطقه ای، کابل، ناشر، مرکز مطالعات منطقه

ب) مقالات

1. BBC, "Afghanistan war: What has the conflict cost the US?": <https://www.bbc.com/news/world-47391821>
2. SIGAR: <https://www.sigar.mil/quarterlyreports/index.aspx?SSR=6>
3. Abdul Reza Farjadzada, "New US Strategy and Afghanistan National Security":
4. Foreign Affairs Committee, The Stationery Office, "Global security: - Afghanistan and: Pakistan", Great Britain, Parliament: House of Commons.
5. BBC, "Afghan war: Biden administration to review Trump's Taliban deal": <https://www.bbc.com/news/world-asia-55775522>
6. World Bank, "Afghanistan Overview", The World Bank Group: <https://www.worldbank.org/en/country/afghanistan/overview>
7. KATHY GANNON, "Taliban take key Afghan district, adding to string of gains": Associated Press: <https://apnews.com/article/joe-biden-taliban-2b1f92ab572a905521fab2644922c30>
8. Manjisha Gardizi, "Corrupting-the-State-or-State-Crafted-Corruption", AREU:
9. Said Jawad Ramyar, "The role of foreign aid in the socio-economic development of: Afghanistan".
10. Hasht-e-Sobh: <https://8am.af/international-community-assistance-economy/>
11. Antonio Giustozzi, "ANA: Survival and Stability Beyond Financial Aspects", AREU:
12. Caroline Wyatt, "Can Afghan National Army survive Nato exit?": <https://www.bbc.com/news/world-south-asia-12681599>



مداخلات خارجی‌ها و تأثیرگذاری آن بر شکست ملت سازی در افغانستان

شاه رضا غزنوی

چکیده

یکی از مهمترین دغدغه دولت افغانستان را شکست ملت سازی در این کشور تشکیل میدهد. در عصر که ملت های جهان نظیر کشورهای اروپایی باحذف مرزها و ایجاد گذرنامه واحد، پول واحد، ارتش واحد، تجارت واحد، بانک واحد، اقتصاد واحد، تولیدات مشترک به اتحاد رسیده اند. پس چرا در افغانستان تا هنوز ملت سازی شکل نگرفته؟ پس عوامل تأثیرگذار بر شکست ملت سازی در افغانستان ناشی از مداخلات خارجی‌ها چیست؟

به باور برخی کارشناسانامور، حاکمیت فرهنگ سنتی قومی و قبیله‌ای در این کشور زمینه را برای مداخله کشورهای خارجی مساعد ساخته است، که این امر منجر به واگرایی اقوام در این کشور گردیده است. در این مقاله بیشتر به مداخلات چند کشور ذینفوذ در افغانستان به صورت مختصر من باب نمونه اشاره گردیده است.

آمریکا با توجه به حفظ سیاست موجود، یعنی حفظ جایگاه هژمونی اش در جهان، سعی مینماید در امور افغانستان نقش کلیدی داشته باشد. نقش این کشور برای شکست و بیرون راندن قشون سرخ از افغانستان، سقوط طالبان در دسامبر ۲۰۰۱، و روی کار آوردن حکومت جمهوری اسلامی، و به قدرت رسانیدن دوباره طالبان در این کشور بارز و برجسته بوده است. همچنان انگلستان نیز

کشوریستکه که بر علاوه ذهنیت امپراطوری گذشته اش در جهان، تا کنون در امور افغانستان مداخله جدی داشته است.

پاکستان کشوریست که از بدو تولدش تا حال بر سر مسائل دیورند، روابط هند با افغانستان، و.... مسائل دیگر در کشاکش است.

چین به دلیل جلوگیری از ارتباط اسلام گراهای اویغور با گروه طالبان ، کنترل روابط اویغور ها و طالبان ، از گذشته تا کنون در این کشور مداخله مستقیم و گاه پنهانی در امور داخلی افغانستان داشته است. ایران نیز کشوریست که دولت آن فقط در قسمت حقه و اندکی هم در مورد قاچاق مواد مخدر از افغانستان با افغانستان اختلاف داشته است. و در طول چندین دهه آسیب پذیری افغانستان از آدرس ایران بسیار اندک بوده است . هند نیز به عنوان کشوری دوست افغانستان ، طی چندین دهه با دولت های پیشین افغانستان کمک های هنگفت و بنیادی نموده است. نمونه آن اعمار بند کمال خان ، اعمار بند سلما ، اعمار تعمیر پارلمان افغانستان ، و اهدای هزاران بورسیه های تحصیلی در رشته مختلف و در مقاطع مختلف و موارد دیگر برای مردم افغانستان بوده است.

عربستان سعودی به عنوان پایگاه و محل ظهور دین اسلام ، بر اساس رقابت بر سر رهبریت جهان اسلام با ایران همیشه در تقابل بوده است. این کشور جای که پای منافع ایران در آنجا محسوس باشد. کوشش مینماید به شکل غیر مستقیم آسیب های را وارد نماید. مثال آن حملات انتحاری در اجتماعات مردمان شیعه در ولایات مختلف افغانستان به خصوص شهر کابل و میباشد.

کلید واژه ها : ملت ، ملت سازی ، شکست ملت سازی ، عوامل درونی ، عوامل بیرونی ، مداخلات خارجی .



مقدمه

امروزه یکی از چالش های مهم و اساسی در افغانستان را نبود یک ملت واحد تشکیل میدهد. گرایش اقوام این کشور بیشتر به تفکر و اندیشه های خانوادگی، قومی، زبانی، مذهبی و بوده است. تا فراقومی و ملی.

در افغانستان از بدو تأسیس آن تا هنوز دولت ها و حکومت ها به صورت تک قومی بوده و از ملت سازی و ایجاد دولت همه شمول و فراملیتی که تمام اقوام این کشور بتواند در تمام سطوح سیاسی و تصمیم گیری این کشور به صورت عادلانه سهمیم باشند ممانعت صورت گرفته است.

علما و مؤرخین داخلی و خارجی در مورد زمان ایجاد دولت مدرن و ملی در افغانستان، دیدگاه های متفاوت دارند. برخی تاریخ ایجاد دولت ملی و مدرن در افغانستان را از زمان به قدرت رسیدن احمدشاه ابدالی، و اعلان کشور و سرزمینی با مرز های مشخص بنام افغانستان در زمان وی میدانند. آنها مدعی اند، که قبل از به قدرت رسیدن احمدخان ابدالی در سال ۱۱۵۰ خورشیدی دولت و جغرافیای مشخصی به نام افغانستان وجود نداشت. اما برخی ایجاد دولت مدرن در افغانستان را از زمان

سقوط سلسله درانی ها و به قدرت رسیدن امیر دوست محمد خان بارکزی در سال ۱۲۰۰ خورشیدی میدانند، برخی دیگر ایجاد حکومت مدرن در افغانستان را عصر حکومتداری امیر شیر علی خان میدانند. آنها مدعی اند که در زمان حکومت وی تحولات چشمگیری در عرصه های خدمات اجتماعی، نظامی، فرهنگی، تکنولوژی و ... به وجود آمد. عده ای دیگر به این باور اند، که ایجاد دولت ملی و مدرن در افغانستان در زمان حکومتداری امیر عبدالرحمن خان در سال (۱۲۹۷ ق برابر با ۱۲۵۹ خ) ایجاد گردیده است. آنها مدعا بر این اند، که حکومت با مرز های مشخص و دولت

مقتدر مرکزی تنها در زمان حکومت داری او در افغانستان به وجود آمد. اما تعدادی از مؤرخین و علما ایجاد دولت ملی و مدرن را پس از مرگ عبدالرحمن خان و به قدرت رسیدن پسرش امیرحیب الله خان در سال ۱۹۰۱ میلادی میدانند. چون وی افغانستان را از درگیر شدن در جنگ جهانی دوم دور نگهداشت، و آوردن اصلاحات، نوآوری و مدرنیزه کردن افغانستان را مرتبط به عصر وی میدانند. مثل، ساخت و ساز مکاتب، وارد کردن موتر، ساخت و ساز جاده و سرک و... اما اکثر علما و دانشمندان داخلی و خارجی ایجاد دولت ملی و مدرن در افغانستان را بعد از به قدرت رسیدن شاه امان الله



خان در سال ۱۹۱۹ میدانند. آنها مدعی اند که بیشترین اصلاحات در زمان وی صورت گرفته است. این اصلاحات شامل جاگزینی تقویم خورشیدی به جای تقویم هجری قمری، اعلان سلطنت مشروطه، تبدیل نوع حکومت از امارت به شاهی، ایجاد مکاتب برای طبقه انانث و ذکور در کابل و ولایات، فرستادن زنان برای تعلیم در اروپا، تصویب اولین قانون اساسی و برخی مسایل و موضوعات مهم دیگر در این دوره میباشد. اما به مطالعه متون تاریخی هریکی از این دوره ها دیده میشود، که دولت ها از گذشته تا به امروز قومی و قبیله‌ای و موروثی بوده، و هیچگاهی شاهان و دولتمردان این دوره ها حتی تا به امروز قصد و نیتی برای ملت سازی و ایجاد دولت ملی نداشته اند، پس سوال که مطرح میشود اینست که: عوامل عدم شکلگیری ملت در افغانستان چیست؟ آیا عوامل شکست ملت سازی در افغانستان ناشی از عوامل درونیست و یا بیرونی؟

- به نظر میرسد حاکمیت فرهنگ قومی و قبیله، جهل و تمامیت خواهی برخی اقوام در افغانستان باعث شکست ملت سازی در این کشور گردیده و زمینه را برای مداخله خارجی ها فراهم نموده است.
- اهمیت و ضرورت این پژوهش در آن است، تا مشخص شود که چرا ملت سازی در افغانستان شکل نمیگیرد؟

آشکار و برملا ساختن عوامل که آنها باعث شکست ملت سازی در افغانستان گردیده است. یکی از اهداف این پژوهش میباشد. در مورد پیشینه پژوهش حاضر باید گفت، که علما و نویسندگان زیادی در مورد شکست ملت سازی در افغانستان دیدگاه های داشته و کتاب های نوشته اند، اما به طور خاص در مورد شکست ملت سازی در افغانستان که ناشی از مداخلات خارجی ها در این کشور باشد. چیزی ذکر نکرده اند. مثلاً دارون عجم اوغلو و رایینسون کتابی را به صورت مشترک تحت عنوان **چرا ملت ها شکست میخورند** به رشته تحریر درآورده اند. این نویسنده گان بزرگ علم اقتصاد به طرح چند مسئله و سپس توضیح آن پرداخته و میپرسد که چرا برخی کشور ها ثروتمند و برخی دیگر فقیرند؟ چرا بوتسوانا تبدیل به یکی از کشور های شده است که سریعترین رشد ها را در جهان دارند، در حالی که سائر کشور های آفریقایی همچون زیمبابوه، کنگو و سیرائون در ورطه فقر و خشونت گرفتار آمده اند؟ چرا برخی کشور ها ثروتمند و برخی دیگر فقیرند و به واسطه ثروت و فقر، سلامتی و بیماری، غذا و قحطی از یکدیگر مجزا میشوند؟ آیا این امر ناشی از فرهنگ، آب و هوا یا جغرافیا



است و یا جهل و غفلت از سیاست های صحیح علت ناکامی در پروسه ملت سازی است؟ این دانشمندان بزرگ علم اقتصاد در بخشی دیگری از کتابش به صورت گذرا در مورد بلیونها دالر کمک جامعه جهانی به افغانستان اشاره مینماید، و میگوید که از میلیارد ها دالر کمک جامعه جهانی فقط ۲۰ فیصد و شاید ۱۰ فیصد آن به مردم افغانستان رسیده باشد، ولی همین مبلغ (۱۰ یا ۲۰ فیصد) که پول هنگفتی میشد، به دلیل سوء مدیریت دولتمردان افغانستان کمترین مبلغ آن به مصرف امور زیر بنایی افغانستان نرسید. و مبالغی هنگفت آن به واسطه اشخاص ذینفوذ، کارتل های افغانی و غیره سکتور های خصوصی زیدخل به اشکال گوناگون از سازمان ها و دولت های کمک کننده بدون آگاهی و هماهنگی دولت افغانستان اخذ و بدون حسابدهی و حسابگری در جای و موردی به مصرف میرسید که هیچ سودی نداشت و یا کمترین را سود را داشت. اما این دو نویسنده در مورد شکست پروسه ملت سازی در افغانستان که ناشی از مداخلات خارجی ها باشد به صورت مشخص چیزی ذکر نکرده اند.

آقای سجادی در کتابش تحت عنوان «سیاست خارجی افغانستان» از مداخلات خارجی ها در این کشور به صورت مشرح تذکر داده اند. وی در بخش های از کتابش از رقابت دو امپراطوری بزرگ (روسیه تزاری و بریتانیا) دیروز بر سر افغانستان و نیز از رقابت کشور های بریتانیا با فرانسه، رقابت انگلستان با آلمان، رقابت انگلستان با ایران، رقابت انگلستان با ترکیه، روسیه با ایران، رقابت روسیه با ایران، رقابت ایران و عربستان بر سر افغانستان که از سده های گذشته تا به امروز جریان داشته است یاد نموده است. به طور مثال: وی مینویسد رقابت شدیدی بین روسیه و انگلستان در قرن ۱۹ جریان داشت، روسیه تزاری رؤیای رسیدن به آب های گرم را از مسیر افغانستان در سر میپروراند، روی این منظور بارها تصمیم گرفت تا حملات گسترده ای را بالای افغانستان راه اندازی نماید، اما براساس مخالفت بریتانیای کبیر و نیز پیشدستی آن کشور که قبلاً هند را تسخیر نموده بود، برای جلوگیری از نفوذ و دسترسی روسیه به آبهای گرم بالای افغانستان حمله و این کشور را نیز به تسخیر خود در آورد. با وجود سه بار حمله و تسخیر افغانستان توسط این امپراطوری، سه مرتبه این امپراطوری از سوی مردم افغانستان به شکست مواجه گردید.

پس از شکست این کشور از سوی افغانستان، دولت انگلستان آرام ننشست و برای انتقام گیری و تضعیف افغانستان توسط لابیهای آن کشور، وارد معرکه با افغانستان گردید.



دولت پاکستان از زمان قدم گذاشتن اش به جامعه جهانی به عنوان یک کشور و دولت مستقل وعدم پذیرش وشناخت آن از سوی افغانستان ، از همان لحظه تا به حال سر ناسازگاری با دولت افغانستان داشته است. دولت این کشور از چندین دهه به اینسو، هم توسط لابی هایش و هم به صورت مستقیم با دولت افغانستان در نبرد و ستیز بوده ، که این لابی ها توانسته اند پیروزی های چشمگیری را برای دولت پاکستان و بدبختیها و خرابی های جبران ناپذیری را برای کشور و مردم افغانستان به ارمغان آورند. و به همین شکل وی در بخشی دیگری از کتابش از رقابت آمریکا با روسیه و رقابت آمریکا با چین در منطقه و نیز بر سر افغانستان یاد نموده است. همچنان عربستان سعودی با گرایش مذهب وهابیت ، با ایران دارای گرایش مذهب شیعی امامیه ، برای کسب و حفظ رهبری جهان اسلام هم در منطقه و هم در جهان به صورت شدید با هم در رقابت هستند و هریک برای موفقیت در این راه تلاش زیادی مینمایند. عربستان سعودی سالانه میلیارد ها دلار برای ضربه زدن به ایران هزینه میکند. ایران نیز کوشش مینماید که به این حمله ها پاسخ و یا هوشیارانه آن را دفع و خنثی نماید. خلاصه کشور های ذینفع در افغانستان بر اساس منافع که دارند ، تلاش میورزند. تا از طریق مداخله در افغانستان زمینه بیشتر را برای فعالیت شان فراهم نمایند.

آقای سجادی در این کتابش چنانچه قبلاً گذشت از مداخلات کشور های خارجی بر افغانستان به منظور دسترسی به اغراض و اهداف شان یادآوری نموده است. ولی به طور خاص از شکست ملت سازی در افغانستان که عامل آن خارجی ها باشد حرف و حدیثی به میان نیاورده است.

- پس از طالبان شکست ملت سازی در افغانستان ، ۱۳۹۱، کتابیست از جیمز دابینز ، نماینده ویژه آمریکا در امور افغانستان در جلسه بن و نیز نماینده ویژه آمریکا در امور افغانستان در زمان ریاست جمهوری آقای کرزی ، ایشان در کتابش از تصمیم دولتمردان آمریکایی برای ایجاد حکومت با ثبات و همچنان ملت سازی در افغانستان تذکر داده است ، موصوف در کتابش که به عنوان خاطرات مستند وی برشمرده، از مداخلات شدید پاکستان در افغانستان تذکر داده است. وی میگوید: دولت پاکستان به خصوص سازمان استخبارات آن کشور به بهانه حمایت از پشتون های افغانستان، بزرگترین و مهلکترین ضربه را بر پشتون ها وارد کرده است. دولت و سازمان استخبارات پاکستان با این شعار میان تهی یعنی حمایت از



حقوق پشتون ها در افغانستان ، جبران ناپذیر ترین آسیب را به دولت و تمام مردم افغانستان وارد کرده است. وی در بخشی دیگری از کتابش مینویسد: که دولت پاکستان در هنگام جهاد در افغانستان ، کمک های نقدی و نظامی هنگفتی را از سوی کشور های که منافع شان با منافع روسیه در تضاد قرار داشت به دست آورد. جهاد در افغانستان بهانه ای شد برای پاکستان تا این کشور در عرصه های مختلف پیشرفت های قابل ملاحظه ای داشته باشد. در عرصه نظامی نیز با حمایت آمریکا یکی از کشور های دارنده سلاح هسته ای در منطقه و جهان شد. اما تحفه آن کشور برای دولت و مردم افغانستان تخریب تمام زیر بنا های افغانستان میباشد. دلیل آن حاکم بودن جهل و خود بیگانگی در این کشور میباشد.

- سیاست افغانستان ، روایتی از درون ، کتاب ارزشمند نیست از خاطرات زنده یاد آقای دکتر اسپتتا وزیر خارجه دولت پیشین افغانستان ، وی نیز خاطرات مستند را از زمان که سمت های وزارت خارجه و بعداً مشاور امنیت ملی را در سیزده سال ریاست جمهوری آقای کرزی به عهده داشت بیان نموده است. وی در این کتاب از بی اعتمادی آقای کرزی بر کسانی که خواهان ترقی ، خدمت به مردم و دولت افغانستان بودند ، و برعکس از اعتماد کامل وی بر یکتعداد اشخاص چاپلوس (بلی گوی ، په دواړو استرگو)، متعصب ، مغرض و حامی سرپا قرص پاکستان بودند، به صورت گلایه بیان مینماید، وی میگوید که هدف این عده فقط تخریب ، بدنام ساختن و حذف افراد و اشخاص خادم و وطنپرست غیر تبار پشتون و دشمن دشمنان افغانستان از موقف های بلند سیاسی و حکومتی بودند. این چاپلوسان پیرامون آقای کرزی کمترین نیت برای آزادی ، استقلال ، ترقی ، پیشرفت افغانستان و کوچکترین تصمیمی برای اتحاد و انسجام مردم این کشور نداشتند. در تمام جلسات به صورت غیر مستقیم از منافع پاکستان حمایت میکردند ، آنها همیشه موضوعات را طوری به آقای کرزی بیان و وانمود میکردند، گویا آنها صدیق ترین ، پاکترین و خدمتگراترین فرد این کشور استند. در حالی که حقیقت و واقعیت عکس قضیه بیان شده بود.

- آقای عزیز آریانفر در کتابش تحت عنوان « ریشه های ناکامی و شکست پروژه های ملت سازی و دولت سازی در افغانستان » به چالش های شکست پروژه های ملت سازی در افغانستان میپردازد. وی در بخشی از این کتابش افغانستان را





اینگونه تعریف مینماید: «افغانستان کشوریست با نام قلبی، ساخته و پرداخته انگلیس، در چهارچوب مرزهای مصنوعی تحمیلی استعماری، با هویت کاذب، یکی از پسمانده ترین و درماندترین کشورهای جهان، کشوری در بند، بی ثبات، با اقتصاد ورشکسته و بیچاره و فاقد ساختارهای زیربنایی، غیر مستقل (یا با استقلال ظاهری سیاسی مگر در واقع فاقد استقلال اقتصادی)، مستعمره، با دولت دست نشانده بیگانه، رهبران خودکامه، بیگانه پرست، بی درایت و بی کفایت و به شدت درگیر اختلافات چند لایه، فاقد ساختارها و نهاد های راستین حقوقی و مدیریتی، با جامعه چند پارچه، درگیر تنش های تباری، زبانی، مذهبی و فرقه ای، فاقد قوانین و ضوابط بایسته مدنی، فاقد نهاد های بازراننده و مهارکننده قدرت، فاقد جامعه مدنی، فاقد اقتدار ملی و دولت فراگیر و همه شمول، درگیر ده ها نا به سامانی و ناهنجاری، دارای شکاف های ساختاری و تاریخی فراوان و بد امنی، قربانی سیاست های بزرگ و کلان جهانی و مواد مخدر، فاقد راهبرد سیاست خارجی، فاقد منافع ملی تعریف شده و جامع مورد پذیرش همگانی، درگیر چند دستگی در همه ترازها، دارای آینده مبهم و ترسناک، دارای یکی از پایین ترین جاها در جهان از دیدگاه تراز توسعه و نشانگر های رشد و... غیره. حالا این فهرست پایانی ندارد.» هدف آقای آریانفر از بیان تومار ناتمام فوق دو چیز است، بازیابی دلایل و عوامل ناکامی های پروسه ملت سازی در افغانستان و همچنان راه بیرون رفت از وضعیت و جلوگیری از فاجعه.

- لذا به جرأت میتوان گفت که این پژوهش کاملاً نو بوده و محتوای آن از معتبرترین کتب و اسناد تاریخی جمع آوری و تهیه گردیده است.

قبل از بحث روی عوامل تأثیرگذار بر شکست ملت سازی در افغانستان باید مقدمتاً روی واژه های ملت، ملت سازی، هویت قومی و هویت ملی در افغانستان اندکی روشنی انداخته شود، تا اندکی به مفهوم آن ها پی برده شود.

۱. **ملت چیست؟** ملت (Nation) اجتماعی از مردم است، که بر اساس زبان، تاریخ، قومیت، فرهنگ مشترک، تشکیل شده است. و یا ملت یک هویت جمعی برای مردم است. (ملت — ویکی پدیا، دانشنامه آزاد). به باور نویسنده متن، هرگاه مفاهیم چون (دولت فراگیر و همه شمول و هویت فراگیر و قابل قبول) شامل تعریف ملت شود تعریف نسبتاً بهتری خواهد بود. به این معنا، تا زمانیکه تمام اقوام افغانستان در

چارچوب اساسی و تصمیم‌گیری‌های مهم دولت و حکومت سهم نداشته باشند، تا زمانیکه تمام اقوام افغانستان به صورت عادلانه از تمام امتیازات شهروندی برخوردار نباشند و تا زمان که اقوام افغانستان از هویت ملی که قابل قبول برای همه باشند و... چگونگی میتوان عنصر ملت را بر آن نهاد. پس لازم است تا برای ملت سازی اولاً ظرف آن آماده گردد.

۱-۱- ملت سازی چیست؟

برخی؛ ملت سازی را به روندی گفته‌اند که شهروندان یک کشور دارای ارزش‌های مشترک تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و منافع اقتصادی که هستند، بتواند تمام آنها برای ساختن آن کشور و جامعه‌گرایش و تمایل پیدا نمایند. و به عبارتی دیگر؛ ملت سازی عبارت از برقراری تعادل بین هویت قومی و هویت ملی می‌باشد. یکی از راه‌های موفقیت‌آمیز ملت سازی در هر کشوری به خصوص کشور های توسعه نیافته و یا کمتر توسعه یافته‌ای مثل افغانستان، عبارت از گذار از هویت‌های سنتی، قومی، تباری، قبیله‌ای، نژادی، مذهبی و... و رسیدن به یک احساس و هویت جمعی می‌باشد. در جوامع توسعه یافته، اول ملت سازی صورت می‌گیرد بعداً دولت سازی، یعنی در این کشورها جوامع به خود آگاهی جمعی رسیده‌اند، که در نهایت آنها ضرورت همبستگی جمعی در قالب ملت را درک کرده‌اند. پس از آن، این ملت تلاش کرده‌اند تا دولت را به مفهوم مدرن آن بسازند. ملت سازی در کشور توسعه یافته مقدم بر دولت سازی است. امروزه ملت‌های برخی قاره‌های دنیا مثل اروپا به سوی جهانی شدن و همگرایی در حرکت‌اند، پس مسئله اینست که چرا اقوام افغانستان با وجود اشتراکات دینی، فرهنگی، سرزمینی و... و قرن‌ها زیست و زندگی در کنار همدیگر، ولی تا هنوز به یک ملت واحد دست نیافته‌اند.

بنا بر این هدف این پژوهش دریافت عوامل تأثیرگذار بر شکست پروژه ملت سازی در افغانستان که ناشی از مداخلات خارجی‌ها باشد می‌باشد.

۱-۲- تاریخچه ملت سازی

هر گاه در مورد ملت سازی در جهان کنکاش نماییم، دیده خواهد که شکلگیری ملت به صورت اولیه و مدرن آن بعد از موافقت نامه‌ای و استتفالیبا در سال ۱۶۴۸ میلادی، صورت گرفته است. چون قبل از آن در جهان چیزی بنام دولت ملی وجود نداشت.



و اکثر کشور های جهان فاقد استقلال و فاقد مرز های مشخص سیاسی بوده اند. در اروپا اول ملت ها شکل گرفت ، بعداً دولت ها ایجاد شد. (آقایی ، ۱۳۹۳ ، ص ۱۲). اما با تأسف باید گفت که در افغانستان ، چون از بدو تأسیس افغانستان ، تهداب این کشور را بر جوی خون انسان های بیگناه گذاشته شد، بناً هیچگاهی ملت سازی صورت نمی گیرد. (آریانفر ، ۲۰۲۰ ، ص ۲۱).

۳-۱- هویت ملی چیست؟ هویت ملی شناسنامه کلانی است ، که داخل یک قرارداد و مؤلفه های مشخص میشود. مؤلفه های جغرافیای واحد ، دولت واحد ، منافع واحد ، تاریخ مشترک ، جغرافیای مشترک ، زبان رسمی مشترک را در بر میگرد. این هویت ها معمولاً هویت بسیار کلانی تاریخی اند، و با عواطف و علایق و تاریخ و فرهنگ مشترک در گذشته ارتباط پیدا میکند.

۴-۱- هویت قومی چیست؟ هویت قومی شناسنامه های فرهنگی ، تاریخ ، زبان ، دین ، عواطف ، هنر ،

عنعنات و رسم و رواج های است که یک قوم را از دیگران متمایز میسازد. مثلاً؛ زبان دری ، عنعنات و رسم و رواج

ترکمن های افغانستان ، تاریخ پشتون های افغانستان ، دین و مذهب سیک ها و هندو های افغانستان و ..

فرق بین هویت قومی و ملی: - فرق بین هویت قومی و هویت ملی در آنست، که هویت قومی (هویت کوچک)

دلبستگی هایش ، علایقش ، گذشته هایش و ... منحصر است به یک گروه محدود بشری. از بسیاری جهات هویت

قومی (هویت کوچک) با هویت ملی (هویت کلان) تفاوت ندارد. ولی فرقی در این است که هویت کلان همه شمول است و هویت قومی همه شمول نبوده و فقط شناسه ای یک قوم است. (روزنامه ۸ صبح ، ۱۳۹۹) اما در افغانستان هویت مردم این کشور طبق اسناد و شواهد تاریخی مانند تواریخ خورشید جهان (۱۸۹۴ م) ، تاج التواریخ (۱۳۲۰ ق ، ۱۲۷۵ خورشیدی) ، و سراج التواریخ (۱۳۳۱ قمری) « افغان » هویت ملی نبوده بلکه ، فقط و مختص به قوم « پشتون » گفته میشود. (اخبار فارسی بی بی سی ، ۱۳۹۶) پس تجربه نشان داده است، که تعمیم هویت یک قوم بر دیگر اقوام



باجبر توسط حاکمان وقت زمینه را برای جلوگیری از ایجاد ملت مساعد میسازد مثال آن را میتوان نزاع نمایندگان مردم افغانستان در داخل پارلمان بر سر درج کلمه افغان در شناسنامه بود.

۱- تأثیر مداخلات خارجی ها بر شکست ملت سازی : تنش و منازعات قومی ، منابع چشمگیر معدنی زمینه را برای مداخله خارجی ها در این کشور فراهم کرده است. در طول تاریخ سیاسی افغانستان ، هرکدام از گروه های قومی برای ایجاد توازن یا برتری بر سائر اقوام و یا گروه های قومی به دنبال اتحاد با قدرت های خارجی بوده است. (فرهادی ، ص ۱- ۴) نبود دموکراسی ، پائین بودن فرهنگ سیاسی ، غلبه قوم گرایی بر ملت گرایی ، فقدان توسعه اقتصادی در افغانستان از جمله عواملی اند که در شکست ملت سازی نقش داشته است. اما برخی دیگر به این باور اند ، که جامعه افغانستان براساس همبستگی مکانیکی استوار است ، نه بر اساس همبستگی ارگانیکی. (شفیعی و اقبال ، ۱۳۸۹ ، ص ، ۲۲۹) .

۱-۱- مداخلات پاکستان در افغانستان

کینه و نفرت دولتمردان پاکستان نسبت به افغانستان از زمانی آغاز شد، که رسمیت این کشور به عنوان دولت مستقل در سال ۱۹۴۷ از سوی نماینده دولت افغانستان در مقر سازمان ملل متحد رد گردید.

طبق نظر جنرال ضیا الحق ، استخبارات پاکستان خواهان به قدرت رسانیدن یک رژیم دوست پاکستان در کابل بود. (استیو ، کول ، ۲۰۰۴ ، ص ۵۳) جنرال اختر دستور داد که قومندانان باید از طریق تنظیم های مربوطه اکمال شوند؛ اما تقاضا های زیادی برای به رسمیت شناختن احزاب کوچک مدت ها ادامه داشت. آقای دگروال یوسف میگوید: ما به این نتیجه رسیدیم که بدون وحدت سیاسی نمیتوان به نتیجه دلخواه رسید. و از طرفی قوماندانان و رهبران تنظیم های جهادی بر اساس غرور و خودخواهی که داشتند ، نمیخواستند که در یک اطاق گردهم آمده و به تبادل نظر پردازند. وی میگوید ؛ با کسانی مواجه بودم که از یک طرف مدعی راستین اسلام و مصمم به جهاد بودند؛ اما از جانب دیگر چنان در رقابت ها ، تعصبات ، و نفرت از یکدیگر غرق بودند که نمیتوانستند حتی در زیر یک سقف با یکدیگر بنشینند. آنها خیلی اشخاص جاه طلبی بودند. جنرال اختر ۵۰ فیصد وقت خود را صرف جهاد افغانستان مینمود.



دولت آمریکا تصمیم گرفت تا در جهاد افغانستان دولت پاکستان را منحیث نماینده و جانشین خود تعیین نماید. سرانجام پاکستان اجازه یافت تا به نمایندگی از دولت آمریکا هدایت و رهبری کلیه امور جهاد در افغانستان و نیز انتقال مواد اکملاتی غرب و آمریکا را به عهده گیرد. (محمد یوسف و ادکین، ۱۹۹۲، ص ۶۰ — ۶۱) طالبان تا سل ۲۰۰۱ به همکاری مستقیم ارتش و استخبارات پاکستان سایه بی وحشت و خشونت خویش را تقریباً بر ۷۵ فیصد خاک افغانستان گسترش داده بودند. (رحیمی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۴) جهاد افغانستان، پاکستان را به مرکز

دیپلماسی و نظامی جهادگران مسلمان تبدیل نمود. جهادگران از تمام کشور های اسلامی جهان برای جهاد و مبارزه علیه کفر و الحاد در افغانستان وارد پاکستان میشدند. پاکستان در حقیقت تنظیم کننده و رهبری کننده تمام امور جهاد در افغانستان تلقی میگردد. پاکستان از برکت جهاد افغانستان با یک شانس تاریخی بی بدیل رو به رو گردید. این چانس تاریخی، علاوه بر اینکه جهادگران افغانستان و رهبران سیاسی و نظامی این کشور را به پاکستان کشانید، زمینه های نفوذگذاری گسترده و همه جانبه بی این کشور را در میان احزاب و جریانات سیاسی افغانستان فراهم ساخت، به گفته یکی از مقامات دولت پاکستان در واقع فکر عمق استراتژیک در همین زمان ایجاد گردید. بی نظیر بوتو: «نبرد برای استقرار دولت مؤقت، برای نفع رسانی به افغان ها نبود. این نبرد در چارچوب ضوابط نفع ملی پاکستان قرار داشت، با این ادعا که پاکستان به عمق استراتژیکی که توسط افغانستان تأمین میشد نیاز دارد.»

دستگاه استخباراتی پاکستان در مدت چهارده سال جهاد و نه سال حکومت مجاهدین فرصت کافی بدست آورد تا در عمق مسایل سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و.. به صورت عمیق نفوذ نموده و زوایای پنهان و آشکار سیاست در افغانستان را درک و مورد تحلیل و تجزیه قرار داد. و این امر در نهایت به نفوذگذاری پاکستان بر رهبران سیاسی و نظامی افغانستان انجامید. و برای دومین بار در تاریخ کشور شاهد ایجاد و تأسیس دولتی تحت عنوان «امارت اسلامی» در افغانستان هستیم.

همچنان اتفاقات که بعد از حضور جامعه جهانی در افغانستان در دهه اول سال های هشتاد به عنوان افراطیت و تروریسم منطقه را با جنگ و خشونت مواجه ساخت، در واقع محصول سیاست های غرب و آمریکا در دوره جهاد افغانستان و معلول سیاست



ابزاری پاکستان در برابر هند و تأثیرگذاری آن بر افغانستان بود. (سجادی، ۱۳۹۹، ص ۳۵۴ - ۳۵۵)

۲-۱- تعلیم و تربیه جوانان افغان در مدارس دینی پاکستان

طالبان یک گروه متعصب مذهبی هستند، و به سبب آموزش های دینی شان در مدارس پاکستان، شرکت در عملیات مسلحانه برای استقرار یک نظام مذهبی مورد نظر شان در افغانستان را یک وظیفه شرعی میدانستند، به گونه ای که جایگاه این نوع فعالیت را تا سرحد جهاد در راه خدا بالا می بردند.

مدرسه حقانیه که شماری از رهبران طالبان فعلی را آموزش داده اند، پس از تسلط دوباره طالبان بر افغانستان احساس غرور میکنند. برخی رسانه های غربی این مدرسه « دانشگاه جهاد » لقب داده اند.

آقای سمیع الحق رئیس پیشین این مدرسه با گزارشگر بی بی سی گفته که « این برای مدرسه حقانیه یک افتخار است، که فارغ التحصیلان آن نظیر امیر خان متقی وزیر خارجه، سراج الدین حقانی وزیر داخله، عبدالباقی حقانی وزیر قبلی تحصیلات عالی و شماردیگر از والیان و فرماندهان نظامی طالبان از این مدرسه فارغ گردیده اند. به گزارش نیویارک تایمز در این مدرسه بیشتر از ۴۰ هزار طلبه مشغول فراگیری علوم دینی میباشند. (روزنامه اطلاعات روز، ۵ قوس، ۱۴۰۰، شریفه عرفانی)

یکی از ویژه گی های این طالبان فارغ شده از مدارس پاکستان، داشتن خصومت شدید فرقه ای و مذهبی با شیعیان است. این امر بر سیاسی تر شدن شکاف مذهبی انجامیده است. که این خود در توزیع قدرت بین شیعه و سنی مشکل ایجاد کرده است و روند ملت سازی در افغانستان را به چالش و شکست مواجه ساخته است. (سردارنیا، ۱۳۹۳، ص ۵۹)

۳-۱- پاکستان و حمایت از طالبان

پاکستان یکی از کشور هایست که همیشه با پناه دادن به گروه های تروریستی و دهشت افکن و حمایت از آنها، مانع امنیت، رفاه مردم و پیشرفت کشور افغانستان گردیده است.

پاکستان در حقیقت با اجازه دادن به گروه طالبان و دیگر سازمان های اسلامگرا و تندرو برای فعالیت در داخل قلمرو این کشور، دو انگیزه بی ژئوپولیتیکی و داخلی





دارد. این کشور از روی کار آمدن دولت هند در هراس بود. پاکستان همیشه گروه و جناح های غیر پشتون در افغانستان که تحت تأثیر و نفوذ هند قرار بگیرد را تضعیف مینماید. نخبگان پنجابی که گردانندگان اصلی قدرت در دولت پاکستان هستند، در تلاش این بود، که جاه طلبی های پشتون های افغانستان ماهیت خارجی پیدا نماید.

پاکستان در تکاپو و تلاش این است، تا پشتون های پاکستان را متقاعد نمایند که آنها انرژی و تلاش شان را به جای درگیری و جنگ جهت استقلال طلبی از پاکستان، برای به دست آوردن قدرت در داخل افغانستان صرف نمایند (دابینز، ۱۳۹۱، ص ۲۸۶-۲۸۷)

۱- گیر ماندن افغانستان میان قدرت های جهان،

یکی از بزرگترین بدبختی های که در بسا از مقاطع تاریخ معاصر و نوین موجب تباهی و بربادی افغانستان و مردم آن گردیده است، عبارت از ناآگاهی سیاستمداران و گردانندگان این کشور از راهبرد ها و سیاست های کشور های بزرگ و منطقه در قبال افغانستان بوده است. روشن است مادامی که شناخت روشنی از سیاست های کشور های بزرگ و منطقه در قبال افغانستان در ابعاد متاجیوپولیتیک و همین گونه چالش ها و شگاف های ساختار درونی کشور نداشته باشیم، سخن گفتن از چالش های که در پیوند با بحران سر درگم، افغانستان در آینده با آن دست به گریبان خواهد بود، و تلاش بیهوده همانند آب در هاون کوبیدن بیش نخواهد

بود، اکنون افغانستان در معرض تهاجم سه منظومه قدرت بزرگ جهانی قرار دارد:

- ۱- روسیه و متحدان آسیای میانه بی آن؛
- ۲- آمریکا و متحدان آن در ناتو به ویژه (انگلیس و اسرائیل)؛
- ۳- چین و متحد منطقه ای آن پاکستان؛

افغانستان به دلیل موقعیت جیوپالیتیک و جیو استراتژیک خود، در سراسر سده های نهم و بیستم، پس از راهیابی امپراتوری های بریتانیای کبیر به هندوستان و لشکرکشی های روس ها به سوی آسیای میانه، کارزار (آنچه که رادیار کیپلینگ سخنور انگلیسی آن را بازی بزرگ نامیده بود)، رویا رویی قدرت های بزرگ باهم رقیب (در آغاز روسیه تزاری و بریتانیای کبیر و سپس هم شوروی و آمریکا) و نیز قربانی این جبر (دترمینیزم) جغرافیایی و رویارویی ها بوده است

به باور برخی کارشناسان و آگاهان امور سیاسی در چند دهه اخیر پاکستان در تلاش اینست تا این کشور را به عنوان عمق استراتژیک خود قرار دهد. لذا این کشور در صدد تضعیف و تخریب و نیز ایجاد اختلاف های گوناگون قومی، مذهبی، لسانی و ... توسط نیروی نیابتی و لابی های فدا کار خود در افغانستان میباشد. و پاکستان توانسته موفقانه در این مسیر عمل نماید. (آریانفر، ۲۰۲۰، ص ۱۴۲-۱۴۳، و ۲۳۸)

۱-۱- مداخلات آمریکا در افغانستان

آمریکا یکی از بزرگترین کشورهای جهان است که نقش عمده و اساسی را در چند دهه جنگ داخلی افغانستان بازی نمود. این کشور با تعیین دولت پاکستان به حیث نماینده و تنظیم کننده تمام برنامه ها و امور جنگ های داخلی تحت نام « جهاد در افغانستان » خسارات جبران ناپذیری را به دولت و مردم افغانستان وارد نمود.

CIA استخبارات پاکستان را به حیث مهمترین تعمیل کننده برنامه های خود انتخاب و تعیین نموده بود. تلاش آمریکایی بر این بود، تا بیشترین کمک ها برای رهبران بنیاد گرا مانند؛ حکمتیار، سیاف، ربانی و حقانی اختصاص گیرد.

جهاد افغانستان در دریایی از پول غوطه میخورد. در سال ۱۹۸۶ کانگره ۴۷۰ میلیون دالر کمک مخفی را به مجاهدین تصویب کرد. به عین مقدار پول را عربستان سعودی هم تهیه کرد. در سال ۱۹۸۷ کمک آمریکا به ۶۳۰ میلیون دالر بالا رفت. بپردن (نماینده خاص آمریکا در امور جهاد افغانستان) به اجازه مرکز، تعداد بیشتر افغان ها را بدون اطلاع پاکستانی ها استخدام کرد. مقدار کمک های داده شده به هر قومندان بین ۱۰ الی ۱۰۰ هزار دالر در ماه میرسید. برخی قوماندانان از این پول به مصرف افراد خود هم میرسانیدند، اما برخی دیگر فقط به مصرف شخصی خود شان میرسانیدند. قومندان عبدالحق یکی از قوماندانان بود که از طرف CIA مستقیماً کمک دریافت میکرد. (کول، ۲۰۰۴، ص ۴۲) مقامات آمریکایی معتقد بودند که افغانستان را به ویتنام شوروی ها مبدل گرداند. زیرا دولت شوروی سابق، ویتکانگ ها را سلاح میداد تا بر علیه آمریکایی ها بجنگند و آنان را بکشند، و حال باید آمریکایی ها مجاهدین را کمک نمایند تا عساکر شوروی را به قتل برسانند. چون آنان به عنوان ابر قدرت جهان در جنگ ویتنام متحمل خسارات هنگفتی جانی و مالی شدند، لذا آنها از مجاهدین حمایت میکردند و پول بیشماری را در اختیار آنان میگذاشت. (یوسف و ادکین، ۱۹۹۲، ص ۸۹ — ۹۰).





آمریکا در تعیین برخی مقامات عالی رتبه دولتی افغانستان با سبوتازه در تمام انتخابات ریاست جمهوری بعد از سال ۱۳۸۱ نقش مستقیم داشت. چنانچه با به قدرت رسانیدن آقای کرزی هم در دور اول و دوم، ایشان شخصاً اعتراف کردند، که بلی آمریکایی ها در انتخابات ریاست جمهوری مداخله جدی نمودند. به صحنه کشیدن آقای غنی برای تقریباً دو دوره، تعیین و توظیف آقای حمدالله محیب، به حیث مشاور امنیت ملی، همچنان این کشور با به چالش کشیدن دور دوم حکومت وحدت ملی، آن را به سقوط مواجه ساخت و گروه طالبان را برای بار دوم به قدرت رسانیدند.

جیمز کارویل ستراتیژیست معروف سیاسی آمریکایی به صورت آشکار به حیث مشاور و رایزن در مبارزات انتخاباتی اشرف غنی برای ریاست جمهوری افغانستان در ۲۰۰۹ خدمت میکرد. غنی در یک بیانیه یی عمومی در رابط به کارویل چنین گفت «این پسر لوزیانا است که درک میکند (آن را میشناسد). اگر شما نیواورلیان را بشناسید، افغانستان را هم میشناسید. نیواورلیان شهر « خانه » کارویل است. تعجبی ندارد که حالا اشرف غنی رئیس منصوب آمریکا در کمیسیون هماهنگی گذار افغانستان» است! (سلایت خراسان زمین، دکتور جمیل حنیفی، مترجم دکتور لعل زاد، لندن، اکتوبر ۲۰۱۳) آقای دابینز در خاطرات اش مینویسد: « تا آنجایی که مسأله مأمین مطرح بود، ماموریتم در افغانستان به آخر رسیده بود. به من مسؤولیت سپرده شد، که اپوزیسیون افغان را در یک دولت جدید گردهم آورم که بتوانند، جایگزین رژیم طالبان شود. آن مأموریت اینک به اتمام رسیده بود. به خوبی آگاه بودم که کارهای دشوارتری انتظار کسانی را میکشد که در تلاش اند تا پایه و اساس دولتی را بریزند، که قادر باشند تا از خود و مرزهای کشور شان بدون کمک و حمایت خارجی ها حراست و پاسبانی نمایند. تجارب گذشته و تکرار شده به اثبات رسانده است، که لذت و خوشی های آزادی به زودی جایش را به چالش های پر از یأس، ناامیدی و لندوه میدهد. که این چالش ها به صورت انکار ناپذیری نشئت گرفته از پروسه ملت است.

وی میگوید؛ قبل از سفر به کابل جهت اشتراک در محفل معرفی کرزی برای گرفتن مسؤولیت به صورت داوطلبانه کنار کشیده بود. (جیمز دابینز، ۱۳۹۱، ص ۲۰۵ - ۲۰۶)

۱-۲-۱-حادثه یازدهم سپتامبر و دسایس پنهان CIA

حادثه یازدهم سپتامبر تبعات ناگواری را بعد از خود برجای گذاشت. مهمترین آن قرار گرفتن قوت جامعه در برابر ضعف دولت بود. عدم تصمیم و توانایی دولت برای

سرکوب قطعی طالبان به دلیل حمایت پشتون ها در داخل افغانستان و برخی کشور های خارجی از آنان و طرد گروه های قومی غیر پشتون از قدرت بود.

همچنان چالش دیگری که باعث شکست ملت سازی در افغانستان گردید، بازی ها و دسایس پنهانی با حمایت و مداخله خارجی ها به خصوص آمریکا و پاکستان ، سبب گردید ، تا طالبان بار دیگر قدرت در افغانستان را به دست گرفته و با کنار زدن و حذف اقوام دیگر از صحنه سیاسی، حکومت تک قومی در این کشور را بنیاد گزارند. (ساداتی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴، ۱۲۶) تلاش آمریکایی ها بر علاوه کشتن بیشتر روس ها به منظور انتقامگیری از آنها در افغانستان، تخریب جاده ها ، پل ها و تونل ها نیز بود، چنانچه یک عضو کنگره آمریکا از فضای افغانستان عبور میکرد پلی را میدید ، فریاد بر میکشید که چرا این هدف زده نمیشود . CIA آنقدر مواد انفلاقیه نوع « C4 » را به پاکستان ارسال کرد. که برای تخریب کامل نیم شهر نیویورک کافی بود. این مواد منفلقه فقط برای انفجار پل ها ، تونل و جاده ها و مکان های دولتی و عامل المنفعه افغانستان فرستاد شده بود.

سی آی ای برای مجاهدین سلاح های تحویل میداد که مورد استعمال دوگانه داشتند. یعنی از آن ها علیه اهداف نظامی قانونی کار گرفته میشد و یا ممکن بود در عملیات تروریستی و قتل های سیاسی از آنها کار گرفته شود. (استیو ، کول ، ۲۰۰۴ ، ص ۴۳ - ۴۴)

۳-۱-۱- داعش پروژه غرب

داعش پروژه ایست که توسط غربی ها به ویژه امریکا ساخته شده است. و یکی از دلایل ایجاد این پروژه تفرقه اندازی و اختلاف میان فرق مذاهب اسلامی توسط این گروه بوده است. این پروژه در واقع یک پروژه انحرافی بوده تا مسلمانان دشمن مشترک شان اسرائیل و امپریالیسم جهانخوار را به باد فراموشی بسپارند. (خبرگزاری تسنیم ، ۲۵ شهریور ، ۱۳۹۳) دولت آمریکا به منظور اهدافی ویژه ای مانند از بین بردن القاعده که جنبش طالبان مدت زمانی طولانی میزبان رهبر آن بود. به ساختن نیروهای امنیتی افغانستان به طور که آنها در آینده بتوانند تروریستان را در افغانستان محو ، و تمام پناه گاه های آنها را در این کشور نابود نمایند ، و نیز از یک دولت مشروع و مردمی که به اندازه کافی از اعتماد به نفس و قادر به دفاع از افغانستان بدون حمایت خارجی ها باشند ، هزینه فوق العاده نمود. (SIGAR , 2021)



پدیده تروریسم در افغانستان به ویژه ورود ایدیولوژی تکفیریسم در این کشور یکی از عناصری است، که بر روند و پروسه ملت سازی در افغانستان آسیب جدی وارد کرده است. این پدیده که در دو دهه اخیر ظهور کرد، به شدت مردم افغانستان را متحمل خسارات جبران ناپذیری کرد، واژه تکفیر یک واژه عربی بوده و از واژه کفر مشتق شده است، پیروان این ایدیولوژی اپوزیسیون و مخالفان شان را مستحق کشته شدن میدانند. غرب از تکفیریسم به عنوان یک سلاح ویرانگر و تباهن بین جوامع و اقوام تعداد از کشورهای اسلامی که پیرو مذاهب مختلف اند به وفور استفاده کرده اند. مثال آن را میتوان: در جنگ های داخلی ۲۰۱۴ سوریه و عراق بیان کرد، در این جنگ، با استفاده از واژه تکفیر توسط داعشی های وهابی، هزاران نفر ایزدی کشته و یا زخمی و به دهها هزار نفر آنها برای نجات جان شان، به کوه های دور دست متواری گردیدند. (شکدام، ۲۰۱۸، ص ۴-۵).

۴-۱-۱- مثلث ISI - CIA و حکمتیار

پائین بودن فرهنگ سیاسی و غلبه قوم گرایی، در ذهن برخی از نخبگان پشتون بعد از خروج قوت های شوروی و شکست دولت نجیب در افغانستان باعث گردید، تا آنها حضور اقوام دیگر را در قدرت سیاسی تحمل نتوانسته و برای اعاده قدرت و سیطره قومی، نیرو های خود را تحت رهبری گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی بسیج کردند. آقای حکمتیار با امتناع از ورود به کابل با حمایت مستقیم پاکستان در تحولات بعد از سال ۱۹۹۲ باعث درگیری های داخلی و مشکلات فراوان قومی شد. جنگجویان حکمتیار سعی کردند اقوام دیگر را از پایتخت بیرون رانده و قدرت را به صورت انحصاری تصاحب کنند. آنان برای انجام این هدف، شهر را مورد موشک باران قرار داده و باعث قتل و کشتار هزاران غیر نظامی و ویران شدن کابل زیبا شدند.

زمانیکه آقای حکمتیار در انجام این ماموریت ناکام ماند، حرکت دیگر و جدیدی تحت نام طالبان با در نظر داشت مسایل تاریخی و حساسیت های درون - قومی از سوی آی اس آی پاکستان ایجاد شد. تا این هدف (ایجاد حکومت کاملاً پشتونی) و تحت فرمان مستقیم پاکستان در افغانستان صورت گیرد. (رحیمی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۲) در بین سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ جنرال محمد یوسف به حیث دستیار بسیار عمده جنرال اختر عرض اندام کرد. او مسؤل سرپرستی کمک های تربیوی مخفی و حفظ لست سلاح های توزیع شده به مجاهدین بود. او بر اساس عکس های گرفته شده از



اقمار مصنوعی، عملیات کومندویی را راه اندازی میکرد. او میخواست که هزاران تن دشمن را بکشد، تأکید او بیشتر عملیات بر کابل بود. به نظر بریگارد یوسف بهترین گزینه برای مجاهدین عملیات بر دانشگاه کابل بود. زیرا در آنجا جوانان افغان با اندیشه های کمونیستی آشنا میشدند. چریک های مجاهدین با بدست آوردن، بم ها مین ها و مواد منفجره ایکه به شکل قلم، ساعت، سگرت لایتر و تیپ ریکاردر توسط کشورهای مختلفی چون پاکستان، آمریکا، انگلیس، چین و غیره کشور های ذیدخل در امور افغانستان، ساخته میشد چریک های مجاهدین آنها را در سرک ها، کوچه و بین جاده های شهر به صورت مخفی پخش میکردند. که از اثر پخش این مواد منفجره، صد ها نفر از افراد ملکی کشته، زخمی، معیوب و معلول گردیدند.

ویلیام پکنی رئیس دفتر ساحوی استخبارات (C.I.A) در اسلام آباد، از مجاهدین عالی رتبه افغانستانی به گرمی استقبال میکرد و آنها را برای صرف چای و صحبت به دفتر جنرال اختر دعوت مینمود. (کول، ۲۰۰۴، ص ۴۱ — ۴۳)، تبلیغات رسانه ها برای جهاد در افغانستان علیه قشون سرخ و حکومت دست نشانده آنها، آنقدر زیاد بود، که حتی پای جوانان زیادی را از کشور های مختلف جهان به ویژه کشور های عربی به افغانستان کشانید. چنانچه در سال های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ تعداد زیادی از جوانان عرب برای جنگیدن به افغانستان آمدند، اسامه بن لادن یک جوان میلیونر عرب به هر یک از این جوانان مبلغ ۳۰۰ دالر معاش تعیین نموده بود. آمریکا از این کار نهایت راضی به نظر میرسید، دولت آمریکا به این نظر بود، تا هرچقدر تعداد مزدوران خارجی بیشتر گردد، به نفع آمریکا تمام خواهد شد و میتواند به آسانی راه نفوذ شوروی ها را محدود و مسدود نماید.

اما دیری نگذشت که سی آی ای از افزایش جنگجویان عرب، اندونیزی، مالیزیایی و ازبک ها برای جنگ در افغانستان اطلاع یافت. و بعداً اطلاع یافت که به تعداد ۴۰۰۰ هزار جنگجویان الجزایری، سودانی و اردنی نیز در کمپ های سیاف و حکمتیار در ولایت پکتیا مشغول تمرین های نظامی بوده و خود را برای جنگ در افغانستان آماده مینمودند (جنرال عظیمی، ۱۳۷۶، روز های دشوار، ص ۱۸۱) باوجود شکست آمریکا در سال ۱۹۶۰ در جنگ ویتنام، این کشور برای بازگرداندن ثبات و دولت پایدار و مشروع در ویتنام جنوبی تلاش نمود. بعد از آن این کشور تلاش نمود تا ملت سازی را به طور خاص در سیاست خارجی خود قرار دهد. اما در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱ جورج



بوش به مردم آمریکا اطمینان داد که جنگ با ترور شامل ملت سازی در افغانستان نمیشود. جنگ البته فعالیت های آمریکا را در آن زمان نمیتوان تنها در مبارزه این کشور با گروه های تروریستی و القاعده خلاصه کرد، تلاش آمریکا برای ایجاد دولت جدید پس از سقوط طالبان از اولین نمونه های سیاست جدید این کشور در افغانستان، و همچنین تلاش این کشور مبنی بر شکل گیری هویت ملی و ملت سازی در افغانستان را میتوان از دیگر اقدامات این کشور در افغانستان دانست. (ابطحی، ۱۳۹۶، ص ۲۹)

البته به باور نویسندگان متن، تمام اقدامات آمریکا در افغانستان تحت عنوان «ملت سازی»، «بازسازی» و «دولت سازی» به صورت نمایشی و تصنعی بود. و هیچگاهی فعالیت آن کشور در افغانستان به صورت بنیادی و حقیقی نبوده است.

۳-۱- مداخلات روسیه در افغانستان

حزب خلق و پرچم احزابی بودند که در داخل افغانستان بنیان گذاری و در دوران حیات خود آله دست KGB بوده و کرملین از آنها به مقصد دسترسی به اهداف و منافع شان استفاده میکردند.

اختلافات و گرایش های قومی و زبانی حتی در بین کسانی که خود را مخالف تعصبات قومی و قبیله‌ای و زبانی قلمداد میکردند، جا باز نمود. چنانچه در سال ۱۹۶۷ حزب دموکراتیک خلق به دو گروه تقسیم گردیدند. یکی به رهبری نورمحمد تره کی و دیگری به رهبری ببرک کارمل، هر یکی از این احزاب در زمان انشعاب دیگری را متهم به جاسوسی برای دستگاه اطلاعاتی آمریکا میکردند، اما در عمل هر دوی این گروه از آراء و افکار مارکسیستی و خط مسکو پیروی میکردند. اختلافات این دو گروه بیشتر برمبنای امور شخصی، تضاد های قومی و منطقه‌ای بود، تا به قضایای مرامی و مسلکی. اما به مرور زمان بیشتر اعضای پشتو زبان حزب و اعضای منسوب به قبایل و روستاها در گروه خلق گرد آمدند و بخش بیشتر اعضای دری زبان با پایگاه مدنیت در گروه مردم جمع گردیدند. اما در بین مردم از روی نام جراید که سخنگوی آنان بود به خلق و پرچم شهرت یافتند. اما یک عده دیگر به رهبری طاهر بدخشی که از بنیانگذاران این دو حزب بود جدا و جریان سیاسی غیر منظم دیگری به وجود آوردند، که کدام عنوان مشخصی نداشت. آقای بدخشی مدعی بود که اکثر نا به سامانی ها و تضاد ها، تضاد های قومی است، وی قوم پشتون را مسؤول ضیاع حقوق کل سائر اقوام در افغانستان تلقی میکرد. (فرهنگ، ۱۳۶۷، ص ۵۱۵).



استخبارات شوروی و رژیم کابل تا سال های ۱۹۸۵ به عملیات تخریبی زیادی دست زدند. نجیب الله رئیس خاد در سال ۱۹۸۵ به صفت عضو بیروی سیاسی مقرر شد. در بهار سال آینده ببرک کارمل از مقامش استعفا و نجیب الله جانشین وی گردید. شورای مرکزی نجیب مملو از افراد بیرحم و وابسته به خاد بودند. کی جی بی ۳۰۰۰۰ هزار افراد مسلکی برای خاد تربیه نموده بودند. و به تعداد ۱۰۰۰۰۰۰ صدهزار نفر دیگر در بدل معاش به شکل افراد مزدور و غیر رسمی در آن اداره ایفای وظیفه مینمودند. بخش داخلی خاد بعد از هر حمله مجاهدین تعداد زیادی از افراد ملکی را دستگیر و آنها را شکنجه های سخت مینمودند. خاد در ایران، پاکستان نیز فعالیت میکردند. مراکز مخفی خاد در کوئته، کراچی، اسلام آباد، پشاور و دهلی وجود داشت. آنها معلومات را جمع آوری شده از سوی اجنت های خاد را از طریق سفارت و قونسل گری های شوروی به مرکز مخابره مینمودند. خاد به آهستگی به در داخل مجاهدین نفوذ نموده بودند. (استیو، کول، ۲۰۰۴، ص ۴۳)

۴-۱- مداخله انگلیس ها در افغانستان

انگلیس ها از گذشته تا امروز در امور داخلی افغانستان به حدی بوده استکه در همین ارتباط حتی یک سخن عامیانه در فرهنگ سیاسی مردم افغانستان نیز وجود دارد، و آن اینکه هر نوع هرج و مرج و نابسامانی افغانستان را به انگلیس ربط میدهند. و به این باور اند، که پشت هر قضیه ای دست انگلیس ها دخیل است. حتی یکی از سیاستمداران گذشته کشور میگفت: «هیچ کاری بدون انگلیس ممکن نیست.» نفوذ سیاسی این کشور پس از حضور نیرو های بین المللی در افغانستان که همراه با مداخلات مستقیم و غیر مستقیم آن کشور بود نمیتوان انکار کرد. چنان چه در کتاب سیاست افغانستان روایتی از درون از آقای اسپنتا، در این مورد چنین آمده است. «انگلیس ها یک شبکه بسیار نیرومند طرفداران خو را در دستگاه حکومت داشتند. اکثریت افراد به هیچ وجه جاسوس انگلستان نبودند، اما شبکه انگلوفون چنان باهم پیوسته بود و هم بستگی میان افراد دارای آموزش و فرهنگ انگلیسی و جاسوسان انگلیس چنان نیرومند بود، و به گونه ای اجتناب ناپذیر موجب برانگیختن شک های فراوان میشد.» از این منظر بخش مهمی از دلایل معرفی بعضی از مقامات عالیرتبه دولتی در وزارت خنله ها و ادارات مهم ناشی از اعمال فشار خارجی ها در افغانستان بوده است. و بر اساس گزارش یکی از مقامات عالیرتبه کشور این گونه مداخلات در مورد سایر کشور های غربی به ندرت

اتفاق میافتاد؛ اما در مورد انگلیس به وفور دیده میشد. انگلیس ها بدون توجه به عرف دیپلماتیک ، سیاست مداخله گرایانه به صورت مستقیم و آشکار بیان میکردند. رهبران انگلیس در گفتگو های شان با رهبران افغانستان از اینکه بگویند « فلان شخص باید به حیث وزیر در فلان بخش تعیین شود و یا این که فلان والی نباید برکنار شود ، هیچ ابایی نداشتند.» (سجادی ، ۱۳۹۹ ، ص ۳۳۴ - ۳۳۵)

۱-۵- مداخله عربستان سعودی در افغانستان

عربستان سعودی به عنوان مرکز جهان اسلام و داعیه دار خلافت اسلامی، همواره در تلاش این بود تا یک دولت سنتی و طرفدار عربستان سعودی در افغانستان ایجاد گردد. تحقق این هدف ضمن آنکه افغانستان را در حوزه نفوذ سیاسی عربستان سعودی قرار میدهد، زمینه نفوذ و گسترش سلفی گری و وهابیت را در افغانستان و آسیای میانه را مساعدت میسازد. از همین جهت تلاش عربستان سعودی برای ایجاد و راه اندازی مراکز آموزشی و دینی به منظور ترویج افکار و شریعت اسلامی مطابق تفسیر خود (سلفی گری و وهابی) در این مناطق میباشد.

لهذا عربستان سعودی تلاش میکند تا از نفوذ لازم در افغانستان برخوردار بوده و سیاست های دولت افغانستان را همسو با برنامه ها و اهداف خود تنظیم نماید. عربستان سعودی در همه کشور ها از جمله افغانستان اهدافی را دنبال مینماید. که از یک سو با برنامه های فرهنگی ایران مقابله نماید، و از جانب دیگر ، برنامه ها و اهداف فرهنگی خویش را گسترش دهد. (سجادی ، ۱۳۹۹ ، ص ۳۵۰ — ۳۵۱) در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ احمدشاه مسعود رهبر مقاومت مردم افغانستان در یک حمله بی انتحاری توسط دو تن از عمال القاعده که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند به شهادت رسید. (رحیمی ، ۱۳۹۸ ، ص ۱۲۴) هزینه میلیارد ها دالر در جنگ داخلی افغانستان تحت نام « جهاد » در این کشور ، جهت همنوایی با غرب به ویژه آمریکا برای شکست شوروی ها در افغانستان را میتوان یکی از مداخلات صریح و آشکار این دولت در امور داخلی افغانستان تلقی نمود.

حملات مکرر انتحاری بالای اجتماعات شیعیان افغانستان ، مانند حمله انتحاری در مسجد باقرالعلوم غرب کابل ، حمله بر مراسم عاشورا در کارته سخی ، مسجد امام زمان خیر خانه ، مسجد امام زمان دشت برچی ، حمله در مسجد امام باره قندهار ، حمله بر لیسه عبدالرحیم شهید واقع دشت برچی ، حمله انتحاری بر مکتب سیدالشهداء در غرب



کلبلی ، حمله بر جنبش روشنائی ، حمله بر کورس آموزشی کاج ، حمله بر کورس آموزشی کوثر دانش ، حمله بر مرکز فرهنگی تبيان ، حمله بر شفاخانه زایشگاه دشت برچی بر مادران باردار و درحال زایمان ، حمله بر کلپ ورزشی ، حمله بر کورس آموزشی موعود و..... بسا اجتماعات دیگری شیعیان که باعث کشته ، زخمی و

معلولیت ده ها هزار انسان های بیگناه از پیروان مذهب خاصی گردید. این فجایع انسانی غالباً از سوی عربستان سعودی برای تضعیف نقش و نفوذ ایران در منطقه و نیز تلاش برای تفرقه اندازی میان پیروان دو مذهب شیعه و سنی در افغانستان میباشد. رقابت های منطقوی و فرامنطقوی بین دو کشور ایران و عربستان سعودی بر سر گسترش هژمونی شان بر کشور های اسلامی میباشد. (عرفان ، مهران ، روزنامه اطلاعات روز ، ۱۰ قوس ، ۱۳۹۵)

۱-۶- مداخله ایران در افغانستان

با تغییر نظام از شاهی به جمهوریت در افغانستان ، دولت ایران ابراز نارضایتی و ناخرسندی خود را پنهان نمیکرد، و تصور آنها بر این بود که شاید از آن بعد مداخلات دولت افغانستان در امور ایران آغاز گردد، اما دولت افغانستان در گیر مشکلات سیاسی و چالش های بد اقتصادی درونی خود بود ، و هیچ گاهی آرزوی آن را نداشتند که با همسایه ثروتمند خود بدون موجب اقدام به مخالفت و سوء نیت نماید. بنا براین با درک این مسئله از سوی دولت ایران ، روابط بین طرفین روز به روز بهبود و گسترش میافت (شرق حسن ، ۱۳۷۱ ، کرباس پوش های برهنه پا، ص ۱۳۷) جمهوری اسلامی ایران از جمله کشور های اسلامی و همسایه افغانستان است ، که در غرب این کشور موقعیت دارد. حمایت همه جانبه ایران از جهاد مردم افغانستان ، پذیرایی این کشور از چندین میلیون مهاجر افغانستاتی در ایام جنگ های داخلی ، اعطای صدها بورسیه تحصیلی در رشته های مختلف علمی برای عاشقان علم دوست افغانستان ، نقش این کشور در جلسه بن برای حمایت و سهم گیری در کمک های اقتصادی برای باز سازی افغانستان و ... از حمایت این کشور در پروسه ملت سازی و دولت سازی در افغانستان بوده است. چنانچه وزیر خارجه وقت افغانستان در یکی بیانات خود میگوید: که روابط دولت افغانستان در طول چهار سال اخیر ، رشد کرده و توسعه یافته است . می خواهم بگویم که در شصت هفتاد سال گذشته ، ما دارای چنین روابط دوستانه ای نبوده ایم . (سجادی ، ۱۳۹۹ ، ص ۳۳۹ — ۳۴۰) . در دوران جنگ های داخلی افغانستان با ایجاد



تنظیم های هشتگانه جهادی آنها را تجهیز و تمویل و به صورت آشکارا آنها را حمایت مالی و نظامی مینمود. در سال های اخیر نیز گزارش های مبنی بر دست داشتن دولت ایران در حمایت از گروه طالبان منتشر شده است. هرچند کمک های مالی و نظامی این کشور از گروه های طالبان در مقایسه با پاکستان بسیار ناچیز است. (دابینز ، ۱۳۹۱ ، ص ۲۸۷)

۷-۱- مداخله چین در افغانستان

به اساس ارزیابی کارشناسان مسایل منطقه ای ، چین نفوذ اش را بر پاکستان از طریق تقویت پنهانی نیرو های تندرو در آن کشور اعمال مینماید. و بر اساس اظهار نظر همین کارشناسان نیرو های آمریکایی مستقر در افغانستان نیز قبل از خروج شان به شدت تحت فشار دولت چین قرار گرفته بودند. حتی در دولت کرزی و غنی هواپیما های اکتشافی بی سرنشین این کشور در نزدیکی های مرز افغانستان و پاکستان عملیات چریک های ضد دولت افغانستان را از هوا هدایت میکرد.

سیاست چین در محور افغانستان + پاکستان (افپاک) در اولویت سیاست خارجی آن قرار دارد. اکنون که با اخراج نیرو های آمریکایی از افغانستان ، میدان برای چین خلوت گردیده است، این کشور در صدد آنست ، تا جای آمریکا در این کشور را در تمام حوزه ها به ویژه سکتور اقتصادی پر نماید. چین با توجه به ذخیره های بزرگ ارزی ، سیاست خرید زمین را در کشور های خارجی در پیش گرفته است. که پاکستان در صدر خرید های آن قرار گرفته است. در آینده استراتژی چین چنین است ، که با خرید کامل پاکستان ، خرید نیرو های تندرو مذهبی پشتون پاکستان و افغانستان ، سراسر گستره افغانستان را زیر کنترل خود در بیاورد. و با ساختن کنفدراسیون (افپاک) به مرز های ایران و آسیای میانه دست پیدا نماید.

روشن است ، سیاست چین در قبال پاکستان برای آمریکا خوشایند نیست، از همین رو برخی از محافل پاکستانی ، آمریکا را متهم میکنند که به کمک هند و افغانستان در پی پر تنش ساختن اوضاع در بلوچستان پاکستان است. حتی پاکستان در این مورد افغانستان را متهم به خرابکاری در بلوچستان پاکستان نموده است. از همین رو آمریکا بر پاکستان فشار میاورد تا در رویکردش در قبال افغانستان تجدید نظر نماید. (آریانفر ، عزیز ، ص ۸۷ ، ۱۰۵ ، ۲۱۰ - ۲۱۲ ، پا ور قی ، ریشه های ناکامی)



۸-۱- مداخلات هند در افغانستان

سیاست هند از گذشته تا امروز با افغانستان به صورت حسنه بوده ، هند نه تنها که کوچکترین آسیب و ضرر را به افغانستان وارد نکرده است ، بلکه این کشور همیشه کوشیده است تا این روابط حسنه را تقویت بخشد. مهمترین محور های اشتراک در سیاست خارجی دو کشور را مسایل چون ؛ مبارزه با تروریسم ، انتقال انرژی از آسیای میانه از طریق انتقال لوله گاز از مسیر افغانستان ، گسترش تجارت و سرمایه گذاری اقتصادی میان دو کشور تشکیل داده است.

به باور نویسنده متن کشور هند همیشه در تلاش تأمین ثبات و امنیت در افغانستان بوده ، و سعی دایمی این کشور در افغانستان بر ایجاد و شکلگیری ملت واحد در افغانستان بوده است . زیرا ثبات و امنیت در افغانستان باعث گسترش مبادلات تجارتي و اقتصادی میان دو کشور خواهد شد.

کمک های دولت هند به مردم افغانستان به گونه بنیادی و اساسی بوده و مردم افغانستان این کمک ها را هیچگاهی فراموش نخواهد کرد ، این کشور در جلسه بن بزرگترین کمک های مالی و اقتصادی را در کنار کشور های بزرگ کمک کننده نظیر آمریکا و جاپان به افغانستان متعهد شد. خلاصه دولت هند در بازسازی افغانستان نقش اساسی و ارزنده ای را ایفا نموده است. برخی از این کمک ها واقعاً بنیادی و اساسی برای مردم افغانستان محسوب میشود. مانند اعمار بند سلما ، بند کمال خان و اعمار تعمیر شورای ملی ، پروژه انتقال برق از بکستان از پلخمري به کابل ، سرمایه گذاری در پروژه ای مهم « پپلین گاز تاپی » نشاندهنده حسن نیت و گسترش روابط بین افغانستان و هند میباشد. همچنان کمک های بسیار ارزشمند و مفیدی این کشور در حوزه نظامی را نیز میتوان از تربیه هزاران افسر و سرباز مسلکی افغانستانی توسط دولت هند نام برد. و نیز در بخش ملکی میتوان از تعلیم و تربیه هزاران جوان افغانستانی در رشته های مختلف علمی و در مقاطع مختلف تحصیلی (لیسانس ، ماستر و دوکتورا) را نیز میتوان از کمک های دیگر این کشور دوست برای مردم افغانستان عنوان کرد. که بخش مردمان با درک و با احساس افغانستان این کمک های را به دیده قدر نگریسته و هرگز فراموش نخواهند کرد. همچنان سرمایه گذاری این کشور در سکتور زراعت نیز از کمک های مهم و ارزنده دیگری این کشور برای افغانستان است که میتوان از آن نام برد. هر چند این کشور در بخش های دیگری نیز افغانستان را حمایت و یاری نموده است ، که به



عنوان مشت نمونه خروار به این مقدار آن اکتفا مینماییم. (سجادی ، عبدالقیوم ، ۱۳۹۹ ، سیاست خارجی افغانستان ، ص ۳۷۰).

تنظیم های جهادی آله دست بیگانگان احزاب و تنظیم های جهادی که توسط دو کشور ایران و پاکستان ساخته شده بود، چنان متشتت و پراکنده بودند، که تنها به چیزی که باید بالای آن متحد و متفق میبودند، بی اتفاق و با همدیگر به دشمنی و جنگ میپرداختند.

بدون شک توطئه های پاکستان ، آمریکا، انگلیس ، فرانسه ، عربستان سعودی ، ایران و شوروی توسط شبکه کی جی بی و دستگاه مرموز خاد رژیم کمونیستی کابل در اختلافات ، و تفرقه افگنی و جنگ های میان گروهی نقش داشتند. با وجود که مردم افغانستان سال ها و قرن ها به گونه برادروار در کنار هم به شکل مسالمت آمیز زندگی کرده اند و در غم و شادی همدیگر شریک بوده اند ، اما جاه طلبی های سیاسی و گروهی ، تشنگی قدرت و گرفتن پول و امکانات بیشتر از کشور های غربی و عربی ، اختلافات سلیقه ای و شخصی و دست اندازی های خارجی سبب گردید، تا هیچ گاهی در این کشور ملت سازی صورت نگیرد. (موسوی ، ۱۳۸۸ ، ص ۱۷۸ — ۱۷۹). با راه اندازی جهاد در افغانستان با پول های نفتی اعراب و ایدیولوژی وهابیسیم ، مرحله سوم آوردن پشتون ها زیر چتر اعراب، پاکستانی ها و انگلیس و آمریکا آغاز شد ، که هدف نهایی آن تسلط بر پشتون های افغانستان و رسانیدن و کشانیدن مرز های منافع استراتژیک غرب به کوه های هندوکش با توجه به اهداف ژئوپالیٹیک ، ژئویکانومیک و ژئو استراتژیک بود. (آریانفر ، ۲۰۲۰ ، ص ۶۶).

شکست ملت سازی از زاویه اقتصادی آقای اوغلو به این باور است ، که کمک های خارجی و نهاد های بین المللی کمک کننده به کشور های فقیر ، که از کمک ها حمایت میکنند ، نمیتوانند رفاه و خوشبختی را با وام های ساختاری و کمک های مشروط مهندسی نمایند. وی اکثر تغییرات و تحولات کشور ها را از نظر اقتصادی بررسی مینماید. و بدین باور است که توانمند سازی مردم معمولاً از طریق اصلاح نهاد های فراگیر امکان پذیر است. وی همچنان کمک های خارجی به کشور های توسعه نیافته و یا کمتر توسعه یافته را بی فایده میداند. وی به میلیون ها دالر کمک از بودجه سازمان ملل متحد به صورت مستقیم و غیر مستقیم برای بازسازی پناه گاه های مردم در افغانستان و آفریقا اشاره میکند؛ و بی فایده بودن این کمک ها را به «دود» تشبیه کرده



است. بناً وی مؤفقیت ملت های کشور ها را در درک واقعی آنها از مشکلات مردم در ایجاد بازار آزاد و نهاد های فراگیر (سکتور های دولتی و خصوصی همه شمول از تمام اقوام) میدلند ، نه از طریق کمک های خارجی و رژیم های مزدور و غیر مستقل(. (Mani Dixit, Ash tosh 2015). حکومت نظامیان در دهه ۱۹۵۰ در کلمبیا خود عامل بخشی از یک جنگ داخلی بود. از آن زمان به بعد یک گروه شورشی که اکثر آنها از جمله انقلابیون کمونیست بودند ، با اختطاف و قتل ، مناطق روستایی را نا امن ساخته بودند. مردم روستا برای رهایی از چنین سرنوشتی مجبور به پرداخت واکونا (واکسن زدن) بودند، به این معنا که افراد ماهانه با پرداخت مبلغی معینی به گروه های شورشی تبهکار مسلح ، خود را در برابر قتل و آدم ربایی واکسینه میکردند. (عجم اوغلو و رایبسون ، ۱۳۹۳، ص ۵۰۴ - ۵۰۵) اما از دید آقای لعل زاد یگانه چیزی که اقوام را در کشور های جهان سوم به اتحاد میرساند، انصراف از بازیهای قومی « برد و باخت » و جاگزین ساختن آن با « بازی برد برد » میباشد. به این معنا ؛ که توزیع قدرت میان اقوام در افغانستان از طریق تأمین دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی برای تمام ساکنین و باشندگان این سرزمین ، صرفنظر از هر گونه تعلقات قومی ، زبانی ، مذهبی ، جنسی ، فرهنگی ، سمتی و ... غیره در عمل میباشد. (لعل زاد، ۲۰۰۷، ص ۷)

دولت ملی قدمی به سوی ملت سازی اما آقای آریانفر به این باور است ، که ما در افغانستان کشور — ملت که بیشتر از یک و نیم قرن پیش توسط انگلیس ها ساخته شد ، داشته ایم ، نه دولت — ملت ، چون دولت ملی ، با اراده ملت و از راه انتخابات آزاد و دموکراتیک برگزیده میشوند و در برابر مردم پاسخگو اند. (آریانفر ، ۲۰۲۰ ، ص ۳۹).

« ملت سازی » در ارتباط با ایجاد و توسعه هویت مشترک در قالب ملت ، هویت ملی پایدار ، باغرور ، یکپارچگی و همبستگی ملی به کار میرود. فرایند ملت سازی دارای ابعاد مهمی است که عبارتند از:

۱. توسعه حس همدلی در بین ملت و نیز همدلی اعضای آن با دولت ؛
۲. گسترش ارتباطات و پیوند ها بین گروه بندی های قوم ، نژادی و زبانی؛
۳. فرسایش تدریجی تعهدات و علقه های فروملی و پذیرش علقه های مدنی - ملی و اقتدار ملی؛
۴. توسعه زیر ساخت های ارتباطی ، آموزشی و مانند آن در جامعه برای پیوند اقصی نقاط کشور با پایتخت.



خلاصه بحث؛

ملت ترکیبی از اقوام و ملیت‌ها در یک سرزمین است، که بر اساس دولت مشترک، منافع اقتصادی مشترک، سرزمین مشترک، فرهنگ مشترک به واسطه خود مردمان همان سرزمین ایجاد میگردد. یکی از عناصر مهم که در شکلگیری ملت نقش دارد، عبارت از دولت فراگیر و همه شمول از تمام اقوام میباشد. پس با توجه با تعریف فوق الذکر، یگانه دلیل عدم شکلگیری ملت واحد در افغانستان عبارت از نبود دولت فراگیر و همه شمول و قبضه کردن قدرت سیاسی توسط یک قوم و حذف و کنار زدن دیگران از صحنه سیاسی بوده است.

اما در افغانستان به دلیل اینکه در برخی از اقوام آن ذهنیت قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی حاکم است، لذا هیچگاهی تن به ملت و شکلگیری یک ملت واحد نمی‌دهند.

ملت‌سازی در جهان به صورت اولیه و مدرن آن بعد از موافقت نامه ای وستفاليا در سال ۱۶۴۸ میلادی، صورت گرفته است. ملت‌ها در اروپا قبل از ایجاد دولت‌ها شکل گرفته‌اند. اما مفهوم ملت‌سازی در عصر جدید در میان دانشمندان سیاسی آمریکا در حدود یک دهه قبل و یا بعد از جنگ جهانی دوم مورد استفاده آنها قرار گرفته است. این دانشمندان مفهوم ملت‌سازی را عمدتاً برای توصیف همگرایی میان دولت و جامعه، که شهروندی را عامل وفاداری به دولت ملت مدرن معرفی نموده است.

بسیاری از نویسندگان داخلی و خارجی از امیر عبدالرحمن به عنوان بانی نوسازی مدرن در افغانستان نام برده‌اند.

در زمان وی مناسبات قبیله‌تغییر کرد، و جای خود را به ساختار قومی داد. هم‌چنان بعداً روابط قبایل با دولت هم‌تغییر کرد. اما هویت قبیله‌ای حذف نشد، اما باز سازی شد. در این زمان بسیاری از خان‌ها، سران قبایل از سوی حکومت سرکوب، و هویت قبیله‌ای به هویت قومی بدل گردید. در بسیاری از قبایل زراعت در اقتصاد برجسته شد و دام‌داری به حاشیه رفت. پشتون‌ها در مناطق مختلف افغانستان، در زمین‌هایی که از اقوام غیر پشتون مصادره شده بود اسکان داده شدند. کوچی‌ها نه تنها در مناطق محدود بلکه در سرتاسر افغانستان از حق علفچر برخوردار و قبله همه مناطق کوهستانی و علفچر کشور سخاوتمندانه به آن‌ها بخشیده شد. هم‌چنان در زمان شاه امان‌الله، طرزی و همکارانش زمینه را برای برتری جویی‌های قومی در دوره‌های بعد برای پشتون‌ها هموار کرد.



تاریخچه ملت سازی در افغانستان معمولاً از سال پیدایش و ایجاد سرزمینی به نام افغانستان در سال ۱۸۹۳ تعریف گردیده است. چون قبل از آن افغانستان فاقد مرزهای مشخص بود، بعد از سال ۱۸۹۳ با امضای معاهده مرزی میان سرهنگری مورتیمر دیورند نماینده تام الاختیار انگلیس و امیر عبدالرحمن خان حاکم وقت افغانستان در کلبل به امضای رسید. هر چند بعد از امضای معاهده بین نماینده افغانستان و بریتانیا و نیز توافق میان دو امپراطوری آن زمان (بریتانیا و شوروی) افغانستان صاحب جغرافیای مشخصی شد، اما اختلافات و جنگ های قومی، مذهبی، زبانی و ... از آن زمان تا کنون که بیشتر ناشی از مداخلات خارجی ها به ویژه دولت انگلیس، آمریکا، پاکستان و.. در افغانستان بوده، ادامه داشته است. این مداخلات سبب گردیده است، که پروسه ملت سازی و دولت سازی در این کشور با شکست مواجه گردد.

حاکمیت فرهنگ قبیله ای، خرد گریزی (پشت پا زدن به عقلانیت)، نابرابری اجتماعی، نبود همبستگی اجتماعی، بی اعتمادی و برتری جویی قومی، از جمله عواملیست که افغانستان را با گسست های قومی مواجه ساخته است. این گسست و واگرایی اقوام باعث میگردد، تا کشور های خارجی منفعت جو در عمق حکومت و دولت افغانستان نفوذ نموده و در ضمن هر گونه اعمال دلبخود خواهانه را که خواسته باشند انجام بدهند.

در نهایت، نفوذ خارجی ها به ویژه دولت پاکستان در عمق سکتور های امنیتی و اقتصادی افغانستان باعث میگردد، تا آنها با ایجاد تفرقه میان اقوام افغانستان از ملت سازی و ایجاد دولت مقتدر در این کشور جلوگیری نمایند.

نتیجه بحث؛

پاکستان به عنوان یکی از تأثیر گذار ترین کشور بر تحولات داخلی و خارجی افغانستان به شمار میرود. این کشور که در همسایگی افغانستان قرار دارد. بر اساس اختلافات عمیق که از گذشته با افغانستان دارد، همیشه کوشیده است، تا از طریق ایجاد اختلافات قومی، مذهبی، زبانی و... میان اقوام افغانستان، از ایجاد ملت واحد و دولت مقتدر ملی در افغانستان جلوگیری نماید. این کشور با توجه به دارا بودن ده ها هزار لابی های جسور در درون سکتور های دولتی و خصوصی افغانستان توانسته است به نفع دولت و کشور شان خوب عمل نماید.



علما و دانشمندان علم سیاست بدین باورند، که افغانستان زمانی از این ورطه نجات پیدا خواهد کرد. که دولت افغانستان به خواست های جدی دولت پاکستان لبیک گوید. به عقیده آنها ، بارز ترین خواست پاکستان از دولت افغانستان شامل ؛

۱. به رسمیت شناختن دایمی و همیشگی خط فرضی دیورند از سوی دولت افغانستان ، و صرف نظر از درخواست و تجدید نظر دولتمردان افغانستان در مورد آن در مقاطع مختلف زمانی.

۲. قطع روابط دولت افغانستان با هند ، و یا داشتن روابط حداقلی با آن کشور، طبق نظر دولت پاکستان.

۳. تبدیل افغانستان به عنوان عمق استراتژیک پاکستان.

۴. اجتناب دولت افغانستان از سد سازی ها بالای دریا های که آب آن به داخل خاک پاکستان میرزد.

به باور کارشناسان امور ، در صورت رد درخواست دولت پاکستان از سوی دولت افغانستان ، اختلافات و نا امنی ها ، در این کشور برای سالیان متمادی توسط لابی های آن کشور در افغانستان جریان خواهد داشت.

اما ، در بعد داخلی هم یک سلسله چالشها و مشکلاتی مانند ؛ حاکمیت فرهنگ قومی قبیله ای ، تفوق طلبی ، تمامیت خواهی ، حذف هویت های قومی، و ده ها مشکلات و چالش های دیگر میباشد، که همه آنها با هم مترکم شده و از تشکیل ملت واحد و دولت ملی مقتدر در افغانستان جلوگیری نموده است. پس به منظور غالب شدن بر این چالش ها، ایجاد دولت ملی (فراگیر و همه شمول از تمام اقوام) ، هویت ملی قابل پذیرش برای همه اقوام ، ایجاد روحیه همپذیری ، تأمین عدالت اجتماعی ، سپردن کار به اهل کار منتج به ایجاد روحیه ملی و ملت سازی در افغانستان خواهد شد ، رعایت آن و توجه به آن از سوی دولتمردان و کارگزاران دولتی برای دولت و مردم افغانستان و ادامه آن برای نسل بعدی نهایت ضروری و حیاتی میباشد.



منابع و مأخذ:

۱. آریانفر، عزیز، (۲۰۲۰) ریشه های ناکامی و شکست پروژه های ملت سازی و دولت سازی در افغانستان، نشر انتشارات، چاپ سوم؛
۲. (آقایی، سید داود، سازمان های بین المللی، انتشارات، سرای عدالت، تهران، سال ۱۳۹۳، چ یازدهم)
۳. (ابطحی، سید مصطفی، ترابی، سید علی اصغر، نقش آمریکا در دولت — ملت سازی در افغانستان و عراق جدید. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، علمی، پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی)
۴. حنیفی، دکتر جمیل، اکتبر، ۲۰۱۳، سایت خراسان زمین، لندن، ترجمان، دکتر لعل زاد.
۵. خبرگزاری تسنیم، ۲۵ شهریور ۱۳۹۳.
- داینینز، جیمز (۱۳۹۱)، پس از طالبان ملت سازی در افغانستان، ترجمه ای عارف سحر، کابل، نشر مرکز مطالعات صلح و توسعه، چاپ دوم،
۶. (روزنامه ۸ صبح، ۱۱ میزان ۱۳۹۹ هجرت قومی، هویت ملی و نظام سیاسی افغانستان در گفت و گو با عسکر موسوی، گزارشگر: حبیب حمیدزاده)؛
۷. رحیمی، مجیب الرحمن (۱۳۹۸) نقدی بر ساختار نظام در افغانستان، کابل، نشر عازم، چاپ نخست؛
۸. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۹). سیاست خارجی افغانستان، کابل، نشر دانشگاه خاتم النبیین (ص) با همکاری انتشارات صبح امید، چاپ دوم،
۹. ساداتی، سیدهادی، (۱۳۹۰). بررسی روند دولت - ملت سازی در افغانستان و موانع پیش رو، تهران؛
۱۰. سردارنیا، خلیل الله، (۱۳۹۳). چالش های اجتماعی دولت سازی مدرن در افغانستان، فصلنامه سیاست جهانی، چ سوم، شماره ۳؛
۱۱. (سایت فارسی بی بی سی، آروین، ایوب، دلو ۱۳۹۶، بحث هویت در افغانستان؛ افغان، هویت ملی میشود).
۱۲. سایت خراسان زمین، دکتر جمیل حنیفی، مترجم دکتر لعل زاد، لندن، اکتبر ۲۰۱۳
۱۳. شفیعی، نوذر و اقبال اقدس، معمای دموکراسی در افغانستان، تابستان ۱۳۸۹، شماره سوم، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا؛
۱۴. روزنامه اطلاعات روز، ۵ قوس، ۱۴۰۰، شریفه عرفانی
۱۵. شرق، حسن، ۱۳۷۱، کرباس پوش های برهنه پا، چ، راه پرچم
۱۶. شکدام، کاترین، (۲۰۱۸) ملت سازی و سیاست دولت سازی، مدل فرانسوی و عوامل تعیین کننده آن، بغداد، مرکز مطالعات و برنامه ریزی بیان؛
۱۷. (عرفان، مهران، روزنامه اطلاعات روز، ۱۰ قوس، ۱۳۹۵)
۱۸. عرفانی، شریفه، ۵ قوس، ۱۴۰۰، روزنامه اطلاعات روز
۱۹. عظیمی، محمد نبی، روز های دشوار، ۱۳۷۶، ناشر داکتر یما، پخش دیجیتالی، انتشارات راه پرچم جنوری ۲۰۲۳.
۲۰. عجم اوغلو، دارون، رابینسون، جیمز ای (۱۳۹۳) چرا ملت ها شکست میخورند، مترجمان محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی پور، تهران، چاپ مجاب، انتشارات روزنه، چاپ اول؛
۲۱. کول، سیتو، نبرد اشباح، دسامبر ۲۰۰۴، مترجم: انجنیر محمد اسحق، ناشر: گروه پنگوئن،
۲۲. لعل زاد، چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان، اپریل ۲۰۰۷، لندن



۲۳. موسوی ، سیدعلی ، زمستان ۱۳۸۸ ، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشاه تا کرزی ، ناشر مطبعه بلخ؛
۲۴. ملت - ویکی پدیا ، دانشنامه آزاد.
۲۵. یوسف و ادکین مارک ، نشر الکترونیکی ۲۰۱۵ ، تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان ، ترجمه محمد قاسم آسمایی ، چاپ دوم؛

English references

1. Mani Dixit, Ash tosh, January-June, 2015, Book Review of: Why) nation fail
2. (SIGAR (Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction), August 2021, WHAT WE NEED TO LEARN: LESSONS FROM TWENTY YEARS OF AFGHANISTAN RECONSTRUCTION, Provinces where SIGAR has conducted or commissioned audit, inspection, special project, and / or investigation work as of July ,2021)



The role of traditional political culture in the foreign policy of the Islamic Republic of Afghanistan

Qorban Ali Safari

Abstract

Political culture in Afghanistan describes by features such as tribalism, political mistrust, individualism and misogyny. Ethnic and tribal politics, which is a prominent indicator of traditional political culture in Afghanistan, affects the definition and formulation of national interests and the prioritization of foreign policy goals and causes the formulation of national interests and foreign policy goals based on the view of ethnic superiority. Foreign policy decisions makes based on the view of descent, and the implementation of foreign policy through the Ministry of Foreign Affairs and related institutions in effect of ethnocentrism. Political mistrust among politicians and foreign policy decision-makers causes that there is no consensus on foreign policy issues, which causes the loss of many opportunities in foreign policy and prevents the entry of expert and experienced people into the Ministry of Foreign Affairs. . Political elites and presidents define and prioritize foreign policy goals according to their personal minds, and foreign policy decisions usually takes individually. The prominence of the role of the president in the implementation of foreign policy makes the activities centralized in the presidential institution and leaves the Ministry of Foreign Affairs on the sidelines. In the traditional culture of Afghanistan, policy-making is male-centered and women do not have a significant role in decision-making and implementation of foreign policy. This situation has caused the inefficiency of Afghanistan's foreign policy and has been influential in the diplomatic isolation of the country.

Keywords: Afghanistan, culture, politics, political culture, foreign policy.



مداخلات خارجی‌ها و تاثیرگذاری آن بر
شکست ملت سازی در افغانستان



The economic reasons of China's support of the Taliban

Seyyed Amanullah Hosseini

Abstract:

After twenty years of war and struggle, the Taliban finally managed to overthrow the republican system and came to power. The research question is what factors contributed to the fall of the republican system and the victory of the Taliban. According to the hypothesis of the research, one of the factors that contributed to the victory of the Taliban is the support of the countries of the region, including China. China's support to the Taliban has had different motives. China's investment opportunities in Afghanistan, the extraction of Afghanistan's mines by China, the discussion of one belt and one road and access to the Afghan market for the export of cheap Chinese goods to Afghanistan are among the most important factors that China has supported the Taliban. Nevertheless, the result of these supports has caused the political the fall or republican system and Taliban took the power in the country.

Key words: Taliban, human rights, comprehensive government, trade war, belt and road.



The construction of Kamal Khan Dam and its impact on the relations between Iran and Afghanistan

Leila Faizi

Abstract

Iran and Afghanistan have experienced a kind of peaceful neighborhood for many centuries because of having common civilizational and geographical background. Of course, this territorial affinity, in addition to some other reasons, has become the basis of the dispute, especially over the amount of exploitation of the water of the shared rivers. Kamal Khan Dam is one of the important dams that has a special value for Afghanistan in terms of political, economic, security, social and environmental aspects and also it has great important for Iran. Iran is the only user of the Hirmand River. The construction of Kamal Khan Dam has had special effects on Iran. By completion and operation of this dam, a large part of the water needed by this country is utilizing beyond the quota determined according to the treaty of 1351. The Helmand Sea has become a legal issue between Iran and Afghanistan due to "Iran water rights", especially after the construction of the "Kamal Khan" dam. The Iranian government argues that the construction of the dam, on the Helmand-Afghanistan sea, has a negative impact on the environment of the southeastern area of Iran, which borders Afghanistan; But the Afghan government's argument is that the construction of the dam leads to more water conservation based on the 1973 treaty with Iran. After signing the water agreement with Iran, Afghanistan faced challenges for several decades and was unable to monitor the implementation of the water sharing agreement. In addition, despite the water agreement, the relations between the two countries had some kinds of tension over "water rights" in recent years. We can say that the reduction of the transit of the basic needs of the people of this country through Iran, the suspension of bilateral trade or the non-implementation of the Chabahar project, has resulted in border tensions and the forced deportation of immigrants.

Keywords: Helmand River, Kamal Khan Dam, relations between the two countries, immigrants, military tension and water diplomacy.



Factors of the victory of the Islamic Emirate of Afghanistan

Khaja Rohollah Sediqi

Abstract

Afghanistan is a country that has always had vicissitudes in the political, economic, social, and cultural fields, and security developments have been the bedrock of developments since a long time. For this question, it is necessary to examine the role of regional and extra-regional countries in the external factors of the Taliban's victory in Afghanistan. Although there were various factors in the external factors of the Taliban's victory, it seems that regional and extra-regional countries have played a significant role in the victory of the Taliban. The purpose of this thesis is to identify the main areas of the Taliban's power revival, to investigate the main reason for the Taliban's victory in Afghanistan. The Afghan Taliban continued their war against the Afghan government by receiving help and training from various sources within Pakistan. The present research has investigated the above issue by descriptive-analytical method. The main question of the research is what are the external factors of Taliban's victory in Afghanistan? The result of this research shows that the Islamic Emirate of Afghanistan, the Taliban, was an armed radical Islamic movement that, because of regional and extra-regional developments in Afghanistan, has now turned into a military-political current of Islamic fundamentalism, which demands the acquisition and administration of political power based on beliefs and perceptions. Islam has its own in a specific geography.

Key words: victory, Taliban, Extremism, fundamentalism, foreign policy and national interest.



سال چهارم شماره هفتم
بهار ۱۴۰۲



۱۳۴



Foreign interventions and its impact on the failure of nation building in Afghanistan

Shah Reza Ghaznavi

Abstract

One of the most important concerns of the Afghan government is the failure of nation building in this country. In contemporary world that most of the nations, such as European countries, have reached unity by removing borders and creating a single passport, single currency, single army, single trade, single bank, single economy, and joint productions and most of other countries moving to this direction, So why nation building did not happen in Afghanistan tell yet? So what are the factors influencing the failure of nation building in Afghanistan due to foreign interventions? According to some experts, the rule of traditional ethnic and tribal culture in this country has made the ground favorable for the intervention of foreign countries, which has led to the divergence of ethnic groups in this country. In this article, the interventions of several influential countries in Afghanistan has mentioned as brief sample and cases. America is trying to play a key role in the affairs of Afghanistan, considering maintaining the existing policy that is, maintaining its hegemonic position in the world. The country's role in defeating and expelling the Red Army from Afghanistan, the fall of the Taliban in December 2001, and the establishment of the Islamic Republic of Afghanistan, and the reinvigoration of the Taliban in this country has been prominent. England also is a country that, in addition to its past imperial mentality in the world, has seriously interfered in the affairs of Afghanistan. Pakistan is a country that has been in conflict since its birth in many affairs, including India's relations with Afghanistan, and other issues. China directly and sometimes secretly interfered in the internal affairs of Afghanistan due to preventing Uyghur Islamists from communicating with the Taliban group and controlling the relations between the Uyghurs and the Taliban. Iran is also a country whose government has had a disagreement with Afghanistan only on the issue of water right of Haqqabe and a little on drug smuggling from Afghanistan. In addition, during several decades, Afghanistan's vulnerability to Iran's address has been very little. India, as a friendly country of Afghanistan, has provided huge and fundamental assistance to the previous governments of Afghanistan over several decades. Examples of that have been the construction of the Kamal Khan Dam, the construction of the Salma Dam, the construction of the Afghan Parliament, and the donation of thousands of scholarships in various fields and at various levels, etc., for the people of Afghanistan.

Key words: intervention, foreign countries, china, Pakistan and US.